انما یخشی الله من عباده العلماء

الحمد لله والمنة کہ شرح عجیب و غریب تصنیف صاحب امجد حضرت مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی الموسوم بہ

ہوامع شرح حزب البحر

حسب فرمایش جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب مالک مطبع مجتبائی بتصحیح تام

مطبع مدرسہ عزیزی

در احمد باغ متعلق عزیزی دہلی طبع گردید

بار دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد واله واصحابه اجمعین ○

اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه - این کلمهٔ چند است - از سحائب الهام - بر دل این فقیر ریخته - در اثناء خواندن حزب البحر که دعائیست مشهور از ملهمات شیخ عظیم القدر ابو الحسن شاذلی قدس الله سره مسمی **بهوامع** مشتمل بر مقدمه و مقصدی و خاتمه حسبنا الله ونعم الوکیل **مقدمه** مشتمل ست بر نکتهٔ چند که بدانستن آنها معرفت معانی حزب البحر خصوصاً و معرفت کلمات عارفین عموماً آسان شود **هامعهٔ اولی** در معرفت کمال تدبیر و انجا لمیّت استجابت که حزب البحر ازان جمله است واضح شود - از معارف عظیمه که شعب بسیار دارد - یکی آنست که خدائی تعالی را هر چند کمالات بی نهایت است - کلیات آنها منحصر میشود - در چهار نوع کمال - ابداع و خلق و تدبیر و تدلی و شرح این مراتب اربع - از سائر تصانیف ما باید جست - از اینجا رمزی از علم تدبیر بیاریم - بعد ازان شعبه - از تدلی که آن شعبه از اعظم شعبات تدلی است - بآن لحق کنیم - زیرا که قصد اول ایجاد وجیزات لمیّة استجابت دعا که این حزب ازان قبیل است - و بیان قبله همت شیخ ابو الحسن - از میان تجلیات چون نفس رحمانی مبدع شد - اول چیزی که در نفس رحمانی ظاهر گشت تجلی اعظم بود - که مثل خطوط شعاعیه قهر خود در جمیع نقاط نفس رحمانی فرستاد و استیلاء او در جمیع اطراف ظاهر شد - بعد هر چه در مرتبهٔ عقل پیدا شده بود اینجا در ماده منعکس شدن گرفت - و بقدر قابلیت ماده بسبب استعدادات متجدده آن صور منعکسه به جمیع قوا ایها و لوازمها مرة بعد اخری پدید آمد و چون طبایع شتی علویه و سفلیه متحقق شدند اینهمه یک شخص گشته حاجتی دیگر بمبدا المبادی پیش آورد آنحاجت آنست که این حقائق متکثره واحد بوحدت ترتیبی شده

مختفی گشت و این شخص باین وحدت ممکن است که تشبهی پیدا کند بخیر بحت - و ممکن است که ازان تشبه
تخلف کند جود مطلق در کار شد و او را بخیر بحت شبیه گردانید و این مشابه گردانیدن نمی باشد الا به بسط بعضی
قوی و قبض اخری - و این فعل مسمی است به تدبیر - اصل این فعل باعتبار صدور از مبدا یکی است - و
باعتبار تعدد محال و قوابل ظهور متکثر بکثرت بے نهایت - یا این باعتبار قدرة وجوبیه تنها در عالم تصرف
فرمود غیر برا نداشت و حقائق عالم را ابتلا بیب آن گرفت - و هیچ حقیقت را چه جوهر و چه عرضیه چه
علویه و چه سفلیه نگذاشت که راست راست قوی او متکامل شوند شرع ازین نکته و محقق باین لفظ تعبیر
فرمود که موثر حقیقی بجز قدرت وجوبیه تنها بلا واسطه نیست و سببیة اسباب بحسب سنة الله است پس
و در هر جا ممکن است که خرق عادت محقق شود - و قبض بسببیت و بسط اسباب شعب بی نهایت دارد -
تقریر مختصر آنست که گویم هر ممکنی را می تواند هر جا ایجاد کرد - اینجا تجلی اعظم بصفات بسیار متصف شد -
و به اسماء بیشمار مسمی گشت و امهات آن سه است الله و آن باعتبار تشخصی و تعینی است که از جهة این تجلی
بهم رسید و قادر و آن باعتبار قهر در جمیع ممکنات که در نفس رحمانی متمثل شوند و علیم و آن باعتبار
حضور حقایق عالم صادره فی مرتبة العقل پیش این تجلی و کلیات اسباب حدوث حقایق چهار است
قوای عنصریه و قوای فلکیه و هیات مثالیه و ادعیه ملاء اعلی - و هر که بایشان ملحق باشد از افاضل بشر
و هیات طلسم الهی و ما یتعلق بذلک قصه مختصر در بعض احیان تشبه بخیر بحت منحصر میشود - در قبول دعائی
نفوس ذکیه - پس این جماعه بجهد همم خود مطلوبے را طلب می کنند و حضرت مدبر بقبض و بسط در همم
ایشان تصرف میسر باید و عالم را منقاد آن طلب می گرداند قال الله تعالی یستجیب الذین آمنوا و
عملوا الصلحت و یزیدهم من فضله **لامعه ثانیه** در بیان تجلی که قبلهٔ همت شیخ ابو الحسن شاذلی
بوده است بعد ازانکه کمال تدبیر عالم را مربا و مدبر ساخت سموات و ارض و ما فیها - همه مظلم بود -
مثل شب تاریک - حکمت الهی تقاضا کرد که آن نقصان نیز مجبور شود و آن پراگندگی نیز بانتظام
مبدل گردد - پس در عالم مثال تجلی که مکشاف حقیقة واجبیه تواند بود بر روی کار آمد و آن تجلی نورانی
احجار بحت افلاک و املاک و افاضل افراد انسان را از میان نفوس ایشان انتزاع فرمود و آنها
را ملبس لباس مثال ساخته - و قود این نور نامصفت گردانید سر حجر بحت پروانه مثال خود را برین نا میزد
و بضرورت طبعی در وسط آتش می افتاد - و از انجا از خودی متبرا گشته متلاشی می شد و سعادت ابدی نصیب
می گردانید - و تاجج و تلهب نار متضاعف میگشت - و در سطح نار تمیزی در میان احجار بحت و انانیات
خاصه مشهود نبود - اما بعد متلاشی گشتن رمادی در غایت شعشعان و براقیة قریب بجوهر نار از حجر بحت

متیا نش می نشست چنانکه شاک را و منور سے افشانند و اکثر آنرا نار بخور د۔ و جزء سے قلیلۃ منور می نشینند۔ در میان اجزای رما دیہ تیرے من ۶ تو وا و پیدا می شد۔ و کارخانہ عالم السبب این تیرات و تفاثرات منتظم گشت۔ اصل طینت کلیہ چنانکہ این تجلی را تقاضا کرد بهمان بجود و کشیدن او احتیاجات را۔ و در سطح و بعدا لی او مستلاشی ساختن۔ و اجزاء شعشانیہ تہ آتش نشستہ را۔ خادم امر بسیط گردانیدن تا دواع کلیہ کہ از صقع غیب فرو آید در میان این نفوس لباس جزئیہ پوشد۔ و بکر دایئے محسوس جزئی در عالم محسوس تاثیر فرماید۔ تقاضا نمود۔ ذلک تقدیر العزیز العلیم۔ از جماعہ یہ خی کہ ذکر دواعی کلیہ وارد ہ براانواع حیوان گشتہ اند۔ حملۃ عرش اند۔ و جمعے کہ دون این فریق اند۔ و فی الجملہ دواعی را برداشتہ اند حافین حول العرش۔ و نفوس کثیرہ دیگر کہ در اصل فطرۃ شبیہ بودند۔ بنفوس حافین حول العرش۔ لیکن سعادت ایشان را تا آنجا نرسانید۔ کہ در سطح نار مستلاشی شوند۔ و خود را پروانہ صفت بر آتش زنند۔ بلکہ مثال عاشق شیدا تحدیق نظر کردند در تجلی اعظم واز خودی خود غیبت تا پیدا نمودند و ہایم گشتند۔ این جماعہ مانند ہوای مضی کہ قریب بہ آتش باشد۔ وکسی کہ نزدیک آتش است۔ آن ہوا را جدا از آتش میداند۔ وکسی کہ در میان او و نار بعدی و ظلمتی ہست۔ شعلہ ضعیف قدر کہ ہست می بیند۔ بسبب اختلاط این ہوائی مضی با جوہر نار در نظرا و فی الجملہ اتحادی۔ و فی الجملہ تغائری۔ پیدا کردہ اند۔ یا مثل ہوای مضی کہ بسبب شعاع شمس منور گردد۔ در مقام خود پای محکم کردہ ایستادہ اند۔ و فرو تر از این نفوس دیگر اند۔ بیشتر از بیشتر کہ مثل ایشان مقصود افتادہ است۔ با شباح و مظان دون الحقایق والاسرار و این جماعہ مانند ہوای کہ در حجاب از شمس بسبب انعکاس ضوء نورانی گردد علی اختلاف مراتبہا و مانند نگسہا کہ بر سبوے شہد گرد آیند۔ بسبب بعض ندا و تی از جسم حذف تراوش کردہ۔ نیز سعادتے دارند۔ این جماعات مسمی بعلیین اند۔ و ہر جا کہ ظل علیین افتاد۔ بہشت ہمانست خواہ بقعۂ ارض۔ خواہ موطنی از مثال۔ و در مقام علیین آنقدر رحمت و رضا و سرور و ابتہاج و اطمینان می بارد۔ کہ بیان آن مقدور بشر نیست۔ و ہر جا از وی ظلے افتادہ است آن رحمت و رضا ابتہاج خود را دران ظل فرستادہ۔ از خطابات لطیفہ وارتفاعات جمیلہ بقدر طبیعت این ہو بہشتی۔ زیرا کہ بہشتی چون باصل صورت نوعیۂ خود رجوع کند او را بصری ہست۔ و سمعی و ذوقی و شمی الی غیر ذلک و قوتی لذتی وار و رحمت و سرور تقاضا می نماید۔ کہ ہر لذتی را قابلہ پیدا شود۔ تا متمثل گردد بہ سبب توجہ بارہ وچنانکہ اہل اللہ بہ کشف دریافتہ اند۔ کہ ہمیشہ در عالم نفوس کثیرہ علی سبیل التبدل پیدا میشوند۔ جمعی ابدال۔ و جمعی اخیار۔ و نظام عالم موقوف می باشد بر وجود ایشان۔ بہ

بسبیل تجدد امثال و تبدل اعراض تخمین در طلسم الٰہی درجات شتی است - و در ہر درجہ واجبست
قیام جمعی - و چون وجود الٰہی فردی را از منزلت او مرتفع گرداند - و بتلاشی در نور اعظم مشرف سازد -
فردی را دیگر واجبست کہ بجای او ایستد - تا خلل در مرتبہ لازم نیاید - مانند سقفی کہ بر چہار ستونی اعتماد
داشتہ باشد - و حکیم با ہر بجای آن ستونہا ستونہای دیگر نصب کند - و آنہا را از تحت سقف برآرد - و
بعض حکما گفتہ اند کہ جمعی از پرندہا را اہل ارض من حیث ہو فلان بن فلان فراموش می کنند - و
با صل تحقق آنہا در تدبیر غیب متفطن میشوند - پس لاجار برای ایشان نامی از اوصاف کاملہ اشتقاق
می نمایند - مثل جبرائیل و اسرافیل این مقالہ ہر چند بہیتہا پیش این فقیر مسلم نیست - اما ماخذ و
منشائی دارد کہ در پیش این فقیر مسلم است - بالجملہ این تجلی بر نامج حقایق وجوبیہ است - و فذالک تجلیات
الٰہیہ و طلسم حکمت رحمانیہ - اگر این تجلی نمی شد - ارادہ متجددہ ظاہر نمی شد - و عالم شبیہ بطبیعت
میگشت و واجب جل مجدہ مدرک ما نسخ دہی نمیشد - زیرا کہ ادراک ہر انسان حقیقت واجب را
خالی از اختلاط صورت خیالیہ و وہمیہ کہ شرح معنی اجمال کند نمی تواند درست ایستاد - و آن صورت
خیالیہ را منبعی می باید - و پشت پناہی - و بجز این امام تجلیات صور خیالیہ وہمیہ را پشت پناہی
نمیتواند بود - و اگر این نفوس کہ در دواعی کلیہ باشند نمی بودند - ارسال رسل و ابدال و کتب و
نصب شرایع و اہلاک فراعنہ - کہ بر شرایع تکبر کنند - صورت نمی بست - و اگر این انجذاب غایات
نفوس بجانب تجلی الٰہی نمی بود - حشر و جواب و سوال و حساب و تعذیب و تنعیم - بر روی کار نمی آمد
و اگر این اطمینان و سرور با و آن صفت در علیین متحقق نمی شد - و تنعمات اہل جنت در
نشأہ جنت مترشح نمی شد - و ہر تجلی الٰہی باعتبار منکشاف بودن حقیقت واجبہ را در نظر شخص تجلی
الٰہی ہست برای او در حق او - و در لغت او - و آن حقیقت مثالیہ کہ شرح و کشف ذات می نماید -
عرش الرحمن برای واجب - باعتبار او در حق او اینست حقیقتہ عرش مثالی کہ مستوی الرحمن آمدہ
اینجا باید دانست کہ ہر مجرد - از مادہ و مدہ را - با بعض الوان و اشکال راہی ست بطریق محاذات
نہ بطریق تلبیس - و اتصاف - یعنی در تقاسم رحمت آن مجرد در عالم تجرد جای واقع شدہ است
کہ در عالم محسوس آن الوان و اشکال و اصوات انجا واقع است و تعبیر از ان در اصطلاح قدما
فلاسفہ صنم و اقنوم است - محسوس صنم آن مجرد است - و مجرد اقنوم آن محسوس - در شریعت تعبیر از ان
بعرش و استوا بعرش واقع شدہ - و اگر این را مثلی خواہی ترتیب اعداد را باسلاک گوہر ملاحظہ کن -
و صورت نباتیہ را باین رنگ و شکل کہ آن نوع شجر ساختہ شود متحضر ساز - لا محالہ صورت شجرہ کہ

مرقوم بر کاغذ است بنوعی شرح و تفسیر آن صورت نباتیه مجرد می کند - قصه مختصر قبله همت شیخ همین تجلی است او را می بیند و در روی تحدیق نظر می فرماید و بوی ایهام می گردد - و از وی سوال مینماید - و بوی الهام می کند - لامعه ثالثه - در شرح بعض کلمات مرموزه که در بیان طلسم الٰهی بضرورت گفته می آید - بقدر تیسیر و اتساع وقت - و سر اختلاف سالک عقلا در معارف الٰهیه زین مقاله بظهور رسد - و وجه تطبیق اقوال متخالف اہل ملت بوجه اجمال اینجا مبین گردد - و وجه صدور طلسم الٰهی در مبدا اینجا معین کرده شود - جمعی که نفس ناطقه ایشان بسبب تخلص از غواشی طبیعت و اتوجه من الوجوه بجانب غیب مطلع شد - چیزے از کمالات حقیقت الحقایق دریافتند - و از چیزے غفلت ورزیدند زیرا که احاطه کمالات آن صقع مقدور بشر نبود - هر یکے بحسب استعداد جبلی و کسبی به تجلی از تجلیات الٰهیه و کمالی از کمالات وجوبیه روی آورده - و آن تجلی قبله همت او شد - هر چه گفت از و گفت - و هر اشارے که کرد مسقط اشاره همان تجلی بود - جمعی در وادی کمال ابداع افتادند نفس کلیه دیدند که ظاهر شده است - در مظاهر بسیار - مثل امواج به نسبت بحر ترانه توحید وجودی - از باطن ایشان برآمد - طائفه در میدان کمال خلق دور دور رفتند - هر صورت نوعیه دیدند که تقاضای لوازم خود کرده است چه صورت عرضیه جوهریه چه اجرام فلک چه اجسام عنصریه در تدقیقات حکمت طبیعیه افتادند - و علوم نجوم و طلسم در خاطر ایشان گل کرد و فرقه در فکر کمال تدبیر فرو رفتند - عالم را وابسته به تدبیر و خوابی یافتند و دیدند که آن تدبیر تلابیب صور نوعیه را گرفته است - و به قبض و بسط در آنها تصرف فرموده اند - اجرام علویه را مطلق العنان گذاشته - که احکام آن علی وجهها در مواليد ظاهر شود و نه اجسام را مهمل ساخت که مقتضای انهار راستا راست بر روی کار آید هر منجم و طبیبیا دیدند که رقم حفظت شیأ وغابت اشیاء عنك بر سیمای ایشان ثبت است از و نیز بالاتر آمدند و اثبات حقیقت تدبیر نمودند و گروهی را بغیر سعی و فکر خود شان مدبر السموات والارض متجلی اعظم آگاه گردانید - تا اثبات واجب کردند بحصولیت فردیه و به اراده متجدده و بعث رسل و انزاع شرایع ولقاء الله بعد الموت علی وجهها قائل گشتند - این راه انبیا است - صلوات الله علیهم و این همه فطری است که خدای تعالی را در طبیعت بشر نهاده است - و تکلیف بآن فرموده - اگر مراتب اولی معلوم شخص باشد و در مباحث این مقام خوض نماید فطوبی له ثم طوبی له و اگر از مراتب اولی نظر پوشد جهل بسیط باشد الجهل البسيط اقرب للخلاص من الجهل المركب - شریعت مطهره مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات که اتم شرایع است مباحث تدلی را ظهر شریعت ساخت که مواخذه

بران جاری است - ومباحث تدبیر را بطن شریعت ولوح بها الاهلها واز علوم ابداع وخلق سکوت رزید
تا مصلحت خلق تمام شود - وارشاد عالم بوجه شایسته بکمال برسد - این است منقط اشاره ما درانچه گفتم
که قبله همت شیخ کدام تجلی است - واز ینجا روشن شد که وجه تطبیق درمیان دو فریق متخاصم که یکی نسبت خلق افعال
واختیار بخدای تعالی می کنند - ویکی بنده را خالق افعال خودش میداند چیست - اول بتلیح صاحب شریعت
به مبحث تدبیر آگاه شد - قهر مدبر السموات والارض بر جمیع مخلوقات دانست - وثانی بتصریح صاحب شریعت
باثبات ذاتی که مثل بادشاهان رعیت خود را مکلف کند - بعد انانکه رعیت به عقل و اختیار خود مستقل باشد
متوقف ماند درین مقام صنع الهی که از میان حقایق ایشان فواره صفت می خیزد - حواله بذات ایشان
کرده شد - چنانکه در مبحث تدبیر وجود صور نوعیه وماهیات لوازم آنها مدبر ومربا وطرف قابل شمرده میشود - مثال
آنکه در حکمت خلق تعدد وتمایز موجودات اثبات کرده می آید - بعد ازانکه سطوة ابداغ همه را در نوردیده است
وگنجایش وتلون من نگذاشته - هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد - وآنکه گفتم که حکمت الهی اقتضای این تدلی کرد
مراد ایجاد دو چیز است - یکی منظ من حیث تمام المبداء مبداء کل چون بر وضع ممکن از کمال را استیعاب کرده است
این نکته را هم معطل نگذاشت که لباس فردی را که اکمل افراد عالم باشد پوشیده تصرف بادشاهانه فرماید
بخاطر تو نرسد که آن فرد که منصب ظهور مبداء تواند شد زید وعمر باشد لا والله فردے باید که حکم او در جمیع
ممکنات نافذ شود وهر هر ممکنی پیش او حاضر باشد - وملکوت هر شئ جدا جدا یکدفعه در نظر او متمثل شود - و به صفات
کامله باجمعها بالفعل متصف بود - فردیته وشخصیت او همین قدر است - که به بعض احکام حدوث وامکان متجلی
گشته است - وقوسی الوجوب والامکان انجا بهم آمد - واین صفت غیر این حقیقت جامعه نمی تواند بود - آری
این حقیقت جامعه را عکوس ومرایا است که بقدر استعداد ماده آنجا ظهورات شتی میفرماید ونام این حقیقت
نزدیک شیخ ابن عربی حقیقت محمدیه است - ونزدیک این فقیر تدلی کل - دیگر منظ من حیث التدبیر - که
عبارت از تشبه عالم بحر حقیقی است چنانکه در فروع احکام این تدلی بسط نمودیم اینجا باید دانست که هر جا که
تجلی صوری در خیال کسی ممثل میشود - یا تجلی معنوی در وهم کسے منونه همین تجلی است - ودر معاد هر جا تجلی
خواهد بود - ظل همین طلسم خواهد بود - واینکه گفتم احجار بهت پروانه صفت درین آتش متلاشی
میشوند - غرض آنست که علم انا منقلب میگردد بانا مطلقه غیبة الافاقة بها وسکرة الاصحو فیها الا بل منقلب
گشتن جوهر ایشان بحقیقتی که جوهر عرش تواند بود - در خارج - واینکه گفتیم تاج وتلهب نار متضاعف
می گشت - اشاره بآن است که حقیقة بسیط بر نحهای مختلف بر می آید - وهر یکے شرح کمالی که مستکن بود
در غیب الغیب می نماید - هامعه رابعه در بیان نسبتی که نصیب شیخ ابو الحسن شاذلی شده است در

تقاسیم رحمت الهیه مبشر بالتجا است - و بهر تقدیم - یحبهم بر یحبونه - در نظم کلام الله اینجا روشن شود - و وجه تطبیق در میان اقاویل صوفیه - که در وی شیء چیست - اینجا ظاهر گردد - و حل اشکال شهود که بر حرکت ارادیه مسبوق است - بمعرفت مراد بوجه یعتد به - اینجا سالک چه میداند آنچه خواهد رسید از نیمقاله الظهور رسد - چون آن مصلحت کلیه اقتضاء نمود که جماعه از نفوس زکیه پروانه صفت در نور عرش متلاشی شوند تا انقیاد نوع بشر بکمال رسد و خدام اراده کلیه که وسایط جود ند بین الله و خلیفة الله بظهور آیند - و درین نفوس تبدل احوال جاری باشد - مثل تبدل عالم سقف - تشبیه شد - حال ایشان بحال هیزم - که بجهت اشتعال نار مطلوب شود - یا زیت که برای روشنی چراغ مراد باشد - هر نفسی استعداد آن نداشت - که باین دولت رسد نفسی باید در نهایت ذکا - در طهارت تا شایسته این دولت بود - لاجرم ازین مصلحت کلیه نقاط حقیقیه جدا شدند - و هر جا استعداد نفسی در هیولی تحقق بود - نزول فرمودند کما قال الله تعالی واصطنعتک لنفسی - و چنانکه هر نفسی مستعد نبود - و همچنین از هیئات و احوال نفوس هیچ هیئت استعداد آن نداشت بلکه هیئت و احوالی چند هست که شایسته این مقام میگردانند مدبر السموات والارض آن نفوس را از اول نشاء مدبر و مربا می گردانید و از حالی بحالی بهتر از آن می رسانید - چنانچه آب را در دیگ میجوشانند - و آن همه متلاشی می شود و بجوهر هوا منقلب میگردد - از ابتدای آنکه آب یخ بود - تا آنکه هوای خالص گشت تدریجات بسیار واقع است - همچنان این نفوس را از آن زمان که هیولانیه بود - تا آن زمان که در سطح عرش متلاشی شد - و انانیه خود را فراموش ساخت - تدریجات بسیار است - که در شمار نیاید بعض از آن قبیل که این نفوس علم آن حالات نبود - و اراده سلوک دران نفوس متمثل نشده بود - و بعض از آن قبیل که این انقلاب خارجی دران نفوس اراده منتج ساخت - و علمی را فرد فرد نهاده - چنانکه در النسمة باشی که در نفوس هر جایی بمنبع علمی میباشد بالجمله این تدریجات ارادیه مسمی بسلوک است و آن حالات مختلفه مسمی به نسبتها است حالتی هست که مسمی به عشق باشد - و حالتی هست که مسمی باستغراق - و بیاد داشت باشد - و حالتی هست مسمی بالتجا - و صدق - انقیاد - و حالتی هست مسمی تخلق باخلاق الله - و اینهمه القاب هر چند در امر جامع متساوی العنان اند - هر یکی فی نفسه معنی دارد و غیر معنی آخر - در ازل چون نصیب هر کسی معین ساختند - این نسبتها نیز بحسب مصلحت کلیه منقسم گشت - و این سخن بس دراز است مختصر کنیم - نسبت شیخ ابوالحسن شاذلی نسبت التجا است - و غرض از التجا حالی است شبیه بحالت شبنم چون آفتاب بر آید - و در مقابله او از هم باشد - و نقطه نقطه او مردن گیرد - درین حالت اگر شبنم را علم می بود این متلاشی شدن در علم او صورتی میفرستاد - که از حول و قوت مبرا شدن است

و از کمال تعلیم شمس در خود گداختن ـ و تاب دیدن شعاع نیاوردن ـ چنانکه در حالت عشق
میباشد ـ از خود ساعت بساعت نظر پوشیدن ـ و اگر محرکے از خارج داعیه روی اندازد
مانند شخصے که از تعب راه رفتن قوت مشی نداشته باشد و محتاج مشی شود عجزے و نابینی در خود دیدن
و این اوج نسبت التجاست ـ و چون بشر را طاقت دوام این نسبت نیست ـ و در بسیاری از
اوقات فرود می آیند ـ و نمونه این معنی بجای او می گیرند ـ و آن نمونه الحاح است ـ و سوال
آنچه در دنیا و آخرت صلاح حال شخصے بآن منوط باشد ـ بلعوم طالب خود وا نمی کند ـ مانند علقی
که در پوست آدمی دهان خود را فرو می برد ـ امتصاص خون می نماید ـ همچنان تمامه همت
بلعوم خود را در رحمت الهیه که باران صفت از بدلی گل می بارد فرو می برد ـ گویا که بجز طلب و سوال
والحاح و اطراح حقیقی ندارد ـ اینست کنایات از حقیقة نسبت التجا ـ اگرچه عبارت از وی
قاصر باشد ـ بالجمله اینجا طلبی و شفقتی نیست ـ و صورت مراد جز بصورت اینحالت در تجلیگاه ذاتی
نیست ـ چنان متبادر میشود که این نسبت باعتبار قرب تدلی اعظم فایق ترین نسبتهاست ـ اگر
هر نسبتی من وجه رجحان دارد ـ و حقیقة کتاب الدعوات که در کتب حدیث روایت می کنند
و کیفیت آن الحاحها و از خود گذشتنها ـ جز صاحب این نسبت را مفهوم نشود ـ چون دانسته
شد که حقیقة ولایت کششی است که از وسط تدلی اعظم بواسطه لمحت کلیه به نسبت کمال افراد بنی آدم
می جوشد ـ و در ایشان شگفتگیها احداث می فرماید ـ بجهم برحیونه مقدم آمد ـ و هر یکے از
اولیاء این جمله هر چه نصیب اوست بیان می کند ـ و میگوید ـ این است حقیقة ولایت
و تصوف و درویشی ـ و اینهمه بیان طریقت ـ از لوازم حقیقت ولایت ـ نه کنه ولایت
آنجا حرکت طبعی مانند حرکت ارض باسفل و حرکت نار بفوق مقدم است ـ و تصور مراد بعد وجود
وجود قوت علمیه ـ زیرا که هر کجا قوت علمیه است ـ ظل حال آنجا لابد واقع خواهد شد ـ لامعه خامسه
در بیان همای کل کلیه که نسبت التجا در نفوس اکمل ورثه انبیا که اقطاب ارشاد باشند آن را
احداث می کنند ـ و از اینجا ظاهر شود که الهام حزب البحر ـ یکے از معجزات روحانیه شیخ
ابوالحسن شاذلی است ـ نه الهامی از جمله الهامات جزئیه ـ و اینجا روشن گردد که بسیاری
از ادعیه و تصرفات که از زبان مقدس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اوقات متغایره
و حالات مختلفه بر آمده ـ خدا تعالی چون شخصی را که به نسبت التجا ترتیب یافته باشد برای
ارشاد خلق برگزیند ـ و ایشان به اوراد و قبولاً معاملها مختلفه کنند ـ و حاجات بشریه

و کشاکش ضروریات طبیعت الما از هر جانب احاطه نماید آن شخص را به نسبت هر حالتی التجائی
باشد خاص و الا وی در امواج نسبت خود و از خود رفته است و از خود رفته را حاجت نباشد۔
کلیات التجا آت بیان کنیم از دان جمله طلب عصمت است۔ و معنی طلب
عصمت آنست که به بصیرت که نصیب شده میداند۔ که روح پاک وی را در سجن قوی بهیمیه و سبعیه
جزیره برای مصلحتی محبوس ساخته اند۔ و از هر جانب این قوی سهام خاطر و دواعی بر وی می افگنند
و وی در میان این تیر باران عاجز و درمانده ایستاده التجا بکرم کریم مطلق جل مجده برده۔ از حول
قوت خود من کل الوجوه تبری نموده میگوید۔ کہ نسألک العصمة فی الحرکات و السکنات آه و از ان جمله
طلب کرامت است و معنی کرامت آنست که هم ملاء اعلی مثل خطوط شعاع نفس او بهنا ت۔ ادری گیرد
و ساعت بساعت در نفس او الهامات از قبیل اشراق بر خواطر۔ و فراسة صادقه فرو میریزند۔
و در نفوس رفیقان او الهامات لطف به نسبت او می اندازند۔ یا از عالم مثال او را تمائیلها می نمایند
عالم شهادت و عالم مثال را اختلاط بهم میرسد۔ و خرق عوائد از انجا پیدا میشود۔ چنانکه باد او هر جانب
می وزد۔ راحتی میدهد۔ و خودش محسوس نیست بسبب و نه پیدا او مدرک افهام عوام۔ همچنان
الهامات ملاء اعلی و تمائیلها عالم مثال۔ خودش محسوس نیست۔ و سبب وجود او بالفعل مستحضر نه۔
شبیه باتفاق است۔ و آثار او در عالم ظاهر است۔ پس احسن تعبیرات از وی ریح طیبه باشد۔
این عارف روی همت بجانب قبله مقصود می آرد۔ و بزبان الحاح سوال میکند۔ و هب لنا من لدنک
ریحا طیبة اه و از انجمله طلب علوم الهیه و مقامات سنیه کما قال الله تعالی لسید البشر علیه الصلوة و السلام
قل رب زدنی علما۔ قوت عقلیه علمیه این عارف مثل یا بد جائع شدید الجوع از مبداء فیاض رزق
خود می طلبد۔ و انچه طلب حالیست از مقال او تراوش می کند۔ لیکن از راه تصریح عدول کرده آیتی
که مبین نزول کتاب است۔ بر سید البشر صلی الله علیه و سلم۔ از کمین غیب بوجهی که امهات اسماء
صفات در ان ظاهر باشد تلاوتی می کند۔ یعنی فیضی میخواهم که در نشات ولایت نمونه نزول
بهترین کتب الهیه باشد۔ بر اشرف انبیا علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیمات و آن فیض جامع
باشد مر تخلق بامهات اخلاق ربوبیه را۔ و نمونه هر اسمی آنجا مشهور شود۔ از هو۔ و الله۔ و عزیز۔ و
علیم۔ و منزل الکتاب۔ و غافر الذنب۔ و قابل التوب۔ و شدید العقاب۔ و ذی الطول متفرد
بالوهیة۔ و متفرد بمرجعیة۔ و این یازده اسم تخلق بآن اکمل احوال اولیا است۔ و این قصه پس دراز
است۔ بالجمله سجده نیایش بجا می آرد و میخواند۔ تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم۔ گویا بزبان

جمال می گوید شعر و فی النفس حاجات وفیکم فطانة سکوتی سؤال عندکم وبیان وازان جمله طلب
بیشتر است در معاش - می داند که لابد او را معاملها باید کرد - از تجارت و زراعت - و مدانیة - و توکیل
و بختن طعام - و خوردن طعام - و با دوستان صحبت داشتن - الی غیر ذلک - و این همه اشیاء بدون
توجه مدبر مطلق - قوی طبعی و ارادی عالم را بوجه اتم داده این شخص منفضی برادنمی تواند شد - لاچار نیایش
می کند - در طلب تیسیر و چهار حالت را - که خطر آن اعظم است - ذکر می نماید - تعبی که نفس و بدن او را
دران امر میرسد - و غلطی که در فکری خیری آید - و عجزے که او را در وکلاء او را در مباشرة کارها می افتد -
و مزاحمت بنی نوع - که در جلب منافع و دفع مضار واقع می شود - میگوید اللهم یسر لنا امورنا اه وازان
جمله تعوذ است از ظلمة و بلاهای آسمانی - و حقیقت تعوذ آن است - که عارف تدلی اعظم را یاد می کند - و انوار او را
که در عالم مبثوث است مستحضر می سازد - و بآن تلقع مینماید - گویا آن نور ظاهر و باطن او را در گرفته و هر
بلائے را دور مانی از همان انوار بجهد همت طلب می کند - چون تحاذی عالم النفس والشهادة امر مقرر است
بقدر قوت این نفس و شدت تلقع و تعوذ - والهامات ملاء اعلی در باب دفع مضار او فرود می آید - پس عارف
محقق سه بار درین بحر خوض مینماید - اول بانوار نازله فی الارض - تلقع می کند - بار دگیر بحقیقت عرش
می آویزد - و سیوم باز بحقیقت واجبه من حیث تجلیه بالتدلی الاعظم - نیایش می ورزد - می گوید -
بسم الله بابنا اه وازان جمله طلب تسخیر عالم است - هیچ کس او در مقام ارشاد خلق منسوب نمی سازند -
مگر آنکه نفس او و خلق انسانی مدنی داشته باشد یعنی از نفس او ساعت بساعت شرارها در نفوس بنی آدم
می افتد - که غرض ازان ظهور طاعت و فرمان برداری ایشان است - مر آن نفس را - و بحقیقت این شرارها
از کوکب منیر در طالع او خواهد بود - خواه دشمن باشد - خواه مشتری - خواه زهره - و هر یکی را رنگی است
علحده - والکلام فی هذا الطول - و اصل تاثیر شرارهائی نفس در بنی آدم - چه آن انسان مدنی که عالم تائید
نظر او مدینه منظمه ملتئمه گردد - و چه از نفس جنبیه که مریخ محترق در وے مستتر باشد - و آن را در عرف
عاین گویند - و چه نفس جدیدیه که قوی از شمس و مریخ در سر او ممتزج گردد - و او را در عرف صاحب
نعمت و صاحب عزیمت گویند - تدبیر الهی آن است به حقیقت کار نرسید هر که آن را بیواسطه تدبیر
موثر دانست - پس بناء تدبیر الهی بر تعدیل قوای عالمست - و تربیت یکی با دگیرے - تا نسبت
بخیر مطلق حاصل شود - چون اینجا موثر کفر تنها نهادند حکمت مطلقه تقاضا کرد - که موثرے بفتح ثاء نیز
حاضر باشند - تا حکم تاثیر جاری شود - پس الهامها و احالة و تقریبا در توفیق بین المضائقین تصرف
می نمایند - و بظاهر منسوب می گردد - باین نفس - چنانکه کسی زراعت می کند و او را زارع می گویند

زمین پاک بالطبع منبت گیاه است - و بذر بالذات خود تولید مثل خود را خواهان - و آب بالخاصیة
رویاننده نبات - این بیچاره چه کرد - که او را زارع گویند - آری تقریب بعض شروط وجود مراد می کند
و بهمین قدر نام زراعت بروی جاری می گردد - و بهمین صورت جمیع تاثیرات عالم را قیاس باید - خاصیة
طبائع متحقق است و نوز تدبیر در میان داشته تاثیر قدرة وجوبیه همه را در گردن بسته - قال الله تعالى
أفرأيتم ما تحرثون ءأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون و در ذکر حراث در فعل ایشان و زراعت در
مثل الهی نکته ایست - پس دقیق - فتدبر - بر قصه مختصر نفس صاحب ارشاد مانند ماهی در دیگ افتاده
بخود در خود می طپد - و از مبادی فیاض به لسان حال طلب تسخیر می نماید و گاهی الحاح قوم نیز
تاکید طلب می کند - و آن حال در نشاة مثال ظلی خود می فرستد - پس به لسان عجز می گوید -
فثبتنا واصبرنا وسخر لنا هذا البحر برنشاة کلیه ذات خود جزئیت - از جهة اتساع و جمیع افراد
مختلف الآثار - و در طلب تسخیر بایه بیابه تعمیم می کند که سخر لنا کل بحر و سخر لنا کل شیء و از انجا دعا بدست
برمنکران - و منافقان طریقه - و دعا نیک برای مخلصان خود - آنانکه بتهذیب او مهذب شده اند -
که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته چون خدای تعالی ولی را از ورثة الانبیا برای ارشاد خلق نصب فرماید
در دل او داعیه ارشاد فرو می ریزند - و به سعی او طریقه بر پا می کنند - و خانواده بروی مجتمع می گردانند -
و آن را که مهذب شود و بطریقه او نصیحت و نیک خواهی کند به نسبت او منصور و معاون و موفق می سازند
و هر که منکر و معاند طریقه او باشد - یا منافق و غاش - که شکوک و شبهات بهم رساند - مخذول و سرگشته و از
کار مانده می گردانند - گاه باشد که این معنی در لوح ذهن مشبح شود - و موافق مجری عادت الله ازوی
طلب دعا کنند - یک بار در مقابله اعداء طریقه پای همت بر زمین محکم کرده - پنج آیت از قرآن که بذکر نزول
قرآن حکیم است بر افضل انبیا - و رسوخ او در رسالت و هدایت صراط مستقیم - و متشعب بودن آن انزال
و ارسال از عزت الهی و رحمت نامتناهی بجهت مصلحت راه نمودن قوی کرد - در بادیه ضلال غفلت افتاده
و بقوة خود نمی توانند از ان مهلکه خلاص شدن می خواهد - و به طریق مقاله معامله خود و قوم خود مستحضر می سازد
بعد از ان همت بر تشویش حال آن جماعه - و گردن ایشان را با غلال خذلان الهی بستن - و چشم و گوش دل
ایشان را از ره کائدے که به نسبت این ولی اندیشند - بیکار ساختن و چون رسوا رفته آیند روی ایشان
به تشکل بد شدن و غبار دل و حقارت بر روی ایشان نشستن می گمارد - و برای جمعی از اهل طریقه خود
که در میان خود ها نزاع کرده می خواهند - که رونق طریقه او را ببرند - ترک بغی و طغیان یکے بر دیگرے
مسالت می نماید - پس تلاوت می کند يس والقرآن الحكيم آه بار دیگر مخلصین و اتباع خود را در ضمن خود

می گیرد۔ وایشان را در حمایت خود آورده۔ به نیابت ایشان تضرع و ابتهال می ورزد۔ و به حکم جوامع
صلاح دین و دنیا برای ایشان بجهد همت استدعا می نماید۔ می گوید۔ أُنْصُرْنَا فَإِنَّكَ خَيْرُ النَّاصِرِيْنَ ٥ ۔
اہل اللہ در مسئلۂ دعا و التجا در امور جاریہ بر ایشان مختلف شدہ اند۔ بر شہ مذہب مبتدیان کہ جمع ہمت نمودہ
بر یاد کرد۔ مدبر السموات والارض ۔ و اثبات قدرت کاملۂ و تعظیم تمام او و ہنوز سر قدر و اضمحلال حوادث در
نقطۂ قدیمہ ازلیہ بر ایشان علی وجہا منکشف نشدہ۔ در سوال مبالغہ می نماید۔ و برای ہر حاجتی روی ہمت
بجانب غیب بر میدارند۔ والحاج را از حد می گزرانند ۔ و طائفۂ متوسط سر قدر بر ایشان منکشف میشود
و کثرت حوادث را بر رشتہای وجوب مربوط می بینند۔ و بان رشتہا و ترتیبہا ہمہ کثیٔ واحد گشتہ لازم باہیت
وجود مطلق ۔ و مقتضای محتوم طبیعت کلیہ می دانند گویا یک نقطۂ بسیط بر خود بالید۔ یک کرۂ عظیمہ پیدا شد۔
و منطقہ و محور و قطبین بطریق وجوب از طبیعت کرہ بر روی کار آمد۔ طبیعت آن کرہ حرکت خاصہ را طلب
داشت۔ و آن حرکات مختلفہ بوحدت نوعیہ یک شدہ مقتضای جبلی او آمد۔ لاجرم زبان از دعا باز کشیدند
و بہمین نکتہ آرمیدند کہ حسبی من سوالی علمہ بحالی و خاصۃ الخاصہ باین علم تفصیلی مشرف شدند۔
کہ معاول را لا بد است ۔ از علت تامہ ۔ و آن در حق حادث بجز امور متعددہ نمی تواند شد۔ بعض از ان
قبیل کہ اہل ارض باختیارات و ذوات الانفس ملقب می کنند۔ و بعض خواص طبیعیہ اگرچہ سطوت وجوب در
حقیقۃ امر ہمہ را یکسان شامل شدہ این اختیار ہا ایجابی است۔ صرف از مبدا فیاض بطریق وجوب
برآمدہ ۔ گویا در خود پیچیدہ گرہ خوردہ۔ ہا جس و داعیہ و ارادہ تشکل شدہ است۔ مانند حبابی کہ از دریا
جوشیدہ باشد۔ یا ژالہ و یخ و برف ۔ کہ قطعۂ از آب منجمد گشتہ نام دیگر گرفتہ۔ ہمان وجوب حقیقی است کہ از میان
من و تو سر بر آوردہ۔ بعزم و ارادہ مسمی گشتہ ۔ اگرچہ باصطلاح اہل حق حوالۂ آن بہ افراد انسان واقع است
و آین داعیہ و ہمت و مسالت جزو ی ادم است از علت تامہ ۔ عارف محقق چون علت مسالت و عزمیت خود باین نحو
ملاحظہ می نماید۔ درین باب خوض می کند۔ لیکن ایفای حق او بجہت خلق نشار البشر نمی تواند شد ۔ الا وقتی کہ ازین
تحقیق بوجہ من الوجوہ نسیان ورزند و دلیرانہ بجو و نسب کنند لاجرم جمع کردند در سر قدر و سیلۂ الحاج ۔ لہذا عارف تحقیق
ابتدا می کند۔ و بحول لا جمیع مقاصد و مطالب پر توبیہ اولی و علم واجب بعد از ان فرو می آید۔ و ایفاح حق الحاج
حد سوال می کند۔ پس در اول مبحث می گوید یا علی یا عظیم آہ بالجملہ این است ہیاکل نہ گانہ کہ امہات جزئیات
التجا است شیخ را استعدادی اجمالی حاصل بود۔ کہ این نہ مقام را بہ تفصیل لایق شرح دہد لیکن بالفعل حاضر ش
نمی شد۔ ناگہان از غیب بر دے ریختند۔ مثل مثلے۔ کہ آنچہ در یقظہ باو التفات نداشت آنجا واضح شد ۔
از جہت ظہور استعداد کامن بسببی از اسباب خفیہ۔ مثل تعطل حواس و ہیئت فلکیہ و گشتن روی مرات نفس بآن حقایق

و واقعاتے که معراج روحانیه عارف باﷲ همان است چه که استعداد کامن طایفه از معارف و مقامات
را شتمل بود لیکن بعلم تفصیلی نمی داشت و همت او باستقلال متوجه این جانب نمی گشت - تا گهان حادثه
سلسله جنبان شد - و اسباب خفیه فیض مبداء آمد و این همه بظهور رسید - واللّٰه اعلم بحقیقة الحال -

لامعه سادسه - در حادثه که به سبب تدبیر ظاهر سلسله جنبان گشت برائے نزول الهام این دعا
بر نفس شیخ ابو الحسن شاذلی - و اینجا واضح شود - که هیاکل کلیه علوم و فیوض الٰهیه چه قسم برنگ اسباب
نزول زمین می شود - عموم العلوم بچه اسلوب به تشخیص و تقیید مبدل می گردد - و لباس متکبری می پوشد - و از
نظر نامهربان مستور می گردد - مردسر بین بالمقایسه تشخیص - علوم خمسه قران - در مقابله شبهات عرب و
عادات ایشان می تواند این نکته را مستحب ساخت - ثقاة نقل کرده اند که شیخ ابو الحسن شاذلی در قاهره بود
ایام حج نزدیک رسیده - دران حالت یاران خود را فرمود - که از جانب غیب اشاره رفته است -
باآنکه امسال حج گذاریم مرکب طلب کنید یاران هرچند طلب کردند نیافتند - الا مرکب پیرے نصرانی - بر
همان مرکب سوار شدند - چون بادبان برداشتند - و از عمارت قاهره گذشته شد - باد مخالف وزیدن
گرفت - و یک جمعه نزدیک قاهره بوجهے که جبال قاهره در نظر می آمد - توقف افتاد - منکران زبان طعن کشادند
که شیخ می گوید مرا اشاره حج شده است - حالانکه وقت نزدیک رسید - و ما اینجا در باد مخالف افتاده ایم - همین
سبب قلق خاطر شیخ شد - لیکن بقوت رزانه آنرا فرو می خورد - اتفاقاً شیخ در قیلوله بود - که باین دعا ملهم
شد - از خواب بیدار شد - و این دعا خواندن گرفت - و رئیس مرکب را طلب کرد - و گفت علی برکت اللّٰه
بادبان بردار - گفت اگر برداریم همین ساعت باد بر روے ما زند - و ما را بقاهره رساند - شیخ گفت
وسوسه را بخاطر راه مده - و هرچه می گوئیم به عمل آر - و عجیب صنع الٰهی تماشا کن - بادبان برداشتن همان
بود - و وزیدن باد موافق بقوت تمام همان - تا آنکه رسنی که کشتی را بآن به میخ بسته بودند - نتوانستند
کشاد - آن را بریدند - و بسرعة هرچه تمامتر مصحوب عافیت و یسر و سلامت به مقصد مبارک رسیدند - پسران
پیر نصرانی مسلمان شدند - و آن پیر نصرانی آزرده خاطر گشت - شبانگاه بخواب دید که شیخ با جماعت عظیمه
بهشت میرود - و فرزندان او - همراه شیخ می روند - خواست که در پے فرزندان خود رود - ملائکه زجر کردند که آن
اهل دین ایشان نیستی با ایشان چه کار داری - وقت صبح هدایت الٰهی در کار او شد - کلمه اسلام خواند - و رفته
رفته کار بجائی رسید که صاحب مقامات عالیه گشت - و اهل آن ناحیه باو تقرب می جستند - آن هیاکل کلیه برنگ
این حادثه رنگین شد - و به عوارض مناسبه آن متشخص گشت - در اول کلام علم الٰهی و کلام او را در یاد کرد
آنگاه به سبب تلمتی که مشوش دل او بود - عصمت طلب نمود - و از انکار منکران شکایت گونه ظاهر ساخت -

و به تثبیت از قلق و غلبه بران منکران بظهور تسخیر بحر در خواست فرمودند انگاه لفظ ثبتنا وانصرنا را تفصیلے داد که انصرنا فانک خیر الناصرین اه باو موافق ساخت۔ و لسیر درینحالت و سائر حالات سوال کرد انگاه آیتی چند از اول یس که برای دفع قلق و خوف غایب مجرب است تلاوت نمود۔ بعد ازان آیتی چند که در دفع اعدا۔ و اشکات ایشان تاثیر دارد۔ خواند۔ انگاه سوره غافر که بجهة حفظ مجرب است تلاوة کرد۔ و حفظ خود را از جمیع شرور ظاهر و باطن استدعا نمود۔ این است معنی که اہل ظاہر بعلوم شریعت واقف باشند۔ و اعمال تصریفیه را نیز دانسته اند۔ ازین دعامی تواند فهمید۔ و فرقے در معانی که در نکته سابق کردیم و معانیے که اینجا بتقریر نمودیم واضح است۔ و همین است تنکر و تشخص و تعین عمومات۔ به سبب تقریر رنگ حادث که بسبب نزول علوم گردد و الله اعلم لمعه سابعه۔ در بیان نوع دیگر از مشخصات که باین هیاکل کالاحق شده است از جهة قوی سیارات۔ که در نفس عارف مستتر باشند۔ و اینجا واضح شود که استتار قوی سیارات در نفوس بشری انتساب بعض اشیا به بعض سیارات پیش جمهور اہل وجدان مسلم است۔ لهذا در اعمال تصریفیه اعانت آن می کنند هرچند در شریعت نفی و اثباتی برای آن حاصل نشد و اینجا روشن شود که اکثر کرامات ولی و علوم وجدانیه وی بقدر کوکب مستتر خواهد بود۔ چنانکه امهات سفلیه در نفس موالید تاثیر دارد۔ که جاء بنو آدم علی قدر ذالک منهم الاحمر۔ و منهم الاسود۔ همچنان آبای علویه نیز تاثیر دارند۔ لیکن تاثیر آنها مستتر و دقیق است۔ مشابه بسایه شخص بر زمین۔ یا صورت رائی در مرأت۔ سایه بنوعے از مناسبت با شخص رائی دارد لهذا سر و دست و دو پاے او ظاهر خواهد شد۔ و صورت مرأت با رائی رابطه دارد۔ لهذا صورت زید از صورت عمر۔ و ممتاز خواهد بود۔ هرچند تقعر و تحدب مرأت و صقاله و صفای آن و صغیر و کبیر آن اختلافها ظاهر خواهد ساخت۔ و اصل در انتساب منسوبات بکواکب خویش حکم طبعیه کلیه است۔ که نعم و لا نسلم را گنجایش نیست۔ صورت انکشاف حجر را در لوح خیال ایشان به حجر که مختص ساخت۔ و صورت انکشاف شجر را به شجر و نار را بحرارت و آب را به برودت که ربط داد۔ صفرا را میراث نار۔ و بلغم را میراث آب۔ که مقرر نمود۔ اینهمه نیرنگ طبعیه کلیه است۔ که نقش رحمانی حمل آن کرد۔ و در جزئیات بکار برد۔ بالجمله به اعتبار علوم وجدانیه شکے نماند۔ در انکه چون نفس کلیه نفس جزئیه می شود و صورت عالم دران مستتر میگردد اگر در خارج آنوقت شمس در شرف خود بود۔ اینجا نیز شمسی در شرف خود است۔ و اگر زهره در بیت خود است۔ اینجا نیز زهره هست در بیت خود۔ و تدبیر الهی با هر نفسی بقدر آنچه در وے مستتر است معامله می کند۔ و هر معنی متضایف را مقابلی درست می کرد۔ که حکم آن جاری کرد که حکم آن جاری گردد۔ و عالم بمنزلی قالبی است که استاد دانا آن را در نقش خود مشخص ساخت۔ و هر گلے را نظیرے و هر نقوی را

و تدویری را جوانی در اول حالت مرتب فرمود - بعد از آن رشتها سرخ و سبز و سفید بوجهی گذاشت
که بآن حالت در آخر امر عاید گردد - و اگر نفسی پیدا کند که در خانه نفس او مریخی باشد - ناظر به زهره - نظر
مودت لامحاله در خارج واجب است - که نفسی دیگر سازند که در خانه نفس او زهره باشد - ناظر مریخ قریب به
همان نسبت که در نفس اول بود تا مراتب عشق بوقوع آید - و اگر در بیت الاعدا کوکبی است که صاحب
بیت النفس اوست - لامحاله در خارج عدوی - باید آفرید - که در بیت النفس او کوکبی صاحب بیت الاعدا
باشد - و اگر در تعاشق زنان و عداوت ایشان بحسب ظاهر انقطاع اسباب واقع شود لامحاله الهامی و
تقریبی و منامی و اتفاقی از مصدر تدبیر فرو خواهد ریخت - تا آن حالت بر روی کار آید - شرار ها که از
نفس عارف فرو می ریزد - و در نفوس خلق و سبب اجتماع ایشان بر عارف می گردد - لابد بر وفق کوکب مستتر
آن خواهد بود - اگر زحل است قطع لذت - و گوشه گرفتن - و علامت جانب قدیم بودن - در نفوس حاضران
خواهد بصورت استحسان افتاد - و اگر شمس است غلبه استیلائی فرمان روای - و اگر مشتری است علم و
شریعت - و دانائی - و شیخ الاسلام بودن - و اگر زهره است مودت - و محبت - و طهارت - و
اشارت غیبیه - بجانب غیب - و اگر قمر است بواسطه و اصیان صاحب امر - در میان خلق - و سفارت
و میانجی بودن - و علی هذا القیاس - معامله او با مردمان - و معامله مردمان با او - و کرامات - و وقایع
و علوم - و معارف او همه بهمین نگهار رنگین خواهد بود - و این سخن بس راز هست - شعب بسیار دارد - و مساعی
بنی آدم در علم طلسم و اوفاق همه پرتو اوست - قصه کوتاه کنیم - شیخ ابوالحسن شاذلی از جنود زهره است
او را بر سعادت زهره آفریده اند - و نظافت و خوشی و مودت و لطف و بجانب غیب به نظری پوشیده
دیدن - و از کد و تعب و اعمال شاقه دور بودن - و به قطع لذات و تبتل بخدا قربت جستن - و به جنگ و
مقاومت اعدا نه پیوستن - و نورانیت باطن و تخلق ملائک متصف بودن در قلت رذایل سبعیه و شهویه
و بیتری از احداث و خطرات جزئیه خلق جبلی شیخ بود - چون این دعا از صقع غیب باو متوجه شد - قوت
زهره آن هیاکل کلیه را تلقی نمود - و آن عمومات را بر حسب منویات خود مشخص ساخت - ابتداء الهامی که
بر فردی از افراد بشر فرود آید - و آن را خزانه خیال او تلقی کند - پس آن الهام عربی شود - یا فارسی
یا ترکی - حال آنکه در حقیقت الهام معنی صرف بود - مجرد از جمیع لغات - یا مانند منامی که ملک رویا
به شخصی القا کند - و آن را استعداد نفس به لباس صور مانوسه و عادات مالوفه ملبس گرداند - پس
محتاج تعبیر گردد - و معبر را باید که از آن صورتها انتقال کند - و به حقیقت مراد واصل گردد - پس
نصرة اینجا محض ظهور طهارت و انقیاد بشراکت ثبوت آن صفت را به قهر اعدا از بیخ برکندن آنها و

نه انصیلاتی مالکانه بر قوم - و دریمقام ذ عاهفت فقره که داخل است - درانتساب بزهره واقع شد
دریع طیبه البقیه کرامت و عافیت وسلامت طلب کرد - ولیسر در جمیع امور با عافیت و تائید غیب مستلتمس
نمود - و اینجا عزیز و رحیم یاد می کند - نه عزیز قهار و نه عزیز حکیم - در نحاظر تو نگذرد - که اگر شیخ از جنود
زهره است - چرا قوی مریخ را کار می فرماید - می گوید اطمس علی وجوه اعدائنا را تهم شامت الوجوه
و غنت الوجوه زیرا که افراد بنی آدم را بلا بداست از ترکیب قوی افلاک - پس لوازم هر کوکبی ولو علی
وجه الضعف والقلت لامحاله ظاهر خواهد بود - شیخ منسوب بمریخ نیست - که فی الجمله شهرت و محافظة النظام
صنایع و انس با اولاد و ازواج در وی نباشد - و هیچ منسوب بزهره نیست - که فی الجمله جنگ و
مدافعت در وی نباشد - لیکن لازم هر یکی در منسوب دیگر حکم جنگ کبوتران دارد - و معاضبه
ایشان با یکدیگر و مدافعت ایشان با اجنبد خویش در خیب جنگ قوی با بها هم - و دست برد سباع -
در جاییکه افتاد از بیخ بر کندن گنجایش دارد - و اطمس اسنخ علی مکانتهم - و شامت الوجوه اگر
باشد صلح هوش نیست گویا بجهت کمال یسر و دعة خود دور باشی می گوید - والله اعلم لامعه ثامنه
در انواع فهم معانی از کتاب الله وسنت رسول الله که با اهل الله مخصوص باشد و اینجا ظاهر شود معنی
بطون قرآن و هیچ گروه و سر کلمه مرتضویه و فهم فی کتاب الله اعطیه رجل مسلم - و اینجا بطلوبید -
وجود بسیاری از کلمات صوفیه در اشارات و اعتبارات قرآن عظیم بجز معنی مفهوم و منطوق که اهل
لسان بآن اعتبار کنند - و کتب و رسائل برای آن مدون سازند - معانی دیگر است - که
اهل الله آن را بکار برند - ازان راه از لفظی به معنی انتقال کنند - که اهل علم ظاهر آن را ندانند - و
بحیرت در مانند - یا به انکار برخیزند - فی الحقیقت دلالت انتقال است - از چیزی به چیزی
بعلاقه - و آن علاقه گاهی وضع باشد و گاهی طبع - و گاهی عقل - و گاهی مانند انتقال از خاطری
بخاطری - در حدیث نفس باشد - که از صورت ذهنی به نظر آن انتقال کنیم - و باشد که بندا ورا
یاد کنیم - تا در نفس چه قدر استعداد باشد - و کدام جنس مخزون خیال بود - بالجمله ابواب کلید بیان
کنیم - و غیر آن را به ذهن سامع رسانیم - ازان جمله آنست - که هر کلامی را حالتی است - که در
نفس متکلم پیدا شده - و حامل بران کلام گشته - مثل حزن در نوح - و نشاط در اشعار فرحیه پس عارف
آن کلام می شنود - و ازانجا انتقال می کند - بآن حالت - و آن را بطن آن کلام می نهد - گاه باشد که
عارف این کلام را نخواند - و بخصوصیات او التفات کند و نظر او متوجه باشد - بهمان حال - و این کلام
بمنزله عینک گردد - و آن را چنانکه دیده باشی - که محبی یا عدوی کلمات لطیف یا عنیف می گوید - و نظر

ونظر این شخص مقصور باشد بر مطالعه حب والتذاذ از آن - یا مطالعه عداوت ونفرت - آنکلمات را یاد ندارد
و به آن هیچ التفات نکند - وهمچنین گاهی تلاوت می کند سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ وَمَسَّنِيَ الضُّرُّ
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ه وآن را سبب پرورش التجا و انابه گریختن و با او پیوستن می سازد - وآن حالت
شگرف بطن آیة باشد - گاهی گویند فلان سالک از اهل آیة فلانیه است - مراد همان حالت دارند و
گاهی در آیتی مذکور شود - ذم فعلی یا مدح معنی ومناط آن ذم ومدح وصفی باشد - که این فعل از مظان اوست
یا از جزئیات ولوازم اوست - پس نظر عارف انتقال کند - بالحقیقة کلیه - ودر مقام الفاظ از آیة وهمان
حقیقة را ملتفت الله می سازد - مثل عناد وجدال با انبیا در آیات قصص حضرت نوح وهود وصالح ولوط
وشعیب که مبدا او ذم همان بوده است - واز آن جمله آنست که عارف اسمی یا آیتی را تلاوت می کند واکتار
مینماید - در تلاوت آن - پس حقیقة مثالیه از صلب آن اسم میجوشد - ودافع آن به نفس تلاوت کننده یا بر
نفس کسی که تلاوت به نیت اوست عظیم باشد - از قبیل حال ملائم نفس وآن را جمالی گویند - یا منافر
آن وآن را جلالی گویند - آنصورت شعشانیه موثره که از صلب اسم بواسطه طبیعت عالم مثال جوشیده است
عرفا بآن اعتبار کنند - وآن را از سیکے بطون اسم ذاتیه نهند - از همین جا می گویم یا علی یا رحیم فسلك العصمة -
اه - الفقرنا حافظین وهب لنا تا قدیه ولیس نا غافلون وتسم العدبابنا اه داخل است در جمال تمسك
بآن در وقت قلق وخفقان نافع خواهد بود - وانچه داخل است در جمال از آیات واذکار در دفع قلق سحر
بر نظمه سوره نافع است - وانچه داخل است در جلال در قطع تعلقات قلب از اهل واولاد واموال نافع مثل
یا قهار ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه یا قاهر ویا مذل کل جبار عنید بقهر عزیز
سلطانه یا مذل - وشرط انتفاع بهر دو فریق اکثار تلاوت است - وانتظار داشتن آن سوره مثالیه که از
صلب آن اسم میجوشد - واز آن جمله آنست که چون شخصی عملی می کند یا ذکری می گوید ملائکه موکله بر صحیفه اعمال او
ثبت میکنند - بوجهی که ثواب آن عمل در دنیا وآخرت از گذشتها آن صورت مرقومه پیدا شود - واز ین موطن آن
حضرت صلی الله علیه وسلم ثواب هر عملی جدا بیان فرموده اند - وآن صورت مرکب باشد - از اجتماع قوائیه
سبعیه وشهویه وعقلیه به هیات مختلفه قلت وکثرت وضعف وقوت با قوت مثال - برین فقیر برای تعریف
این واقعه علمی عظیم کشادند - وآنجا انواع عملها بنظر آمد - واخلاط هر عملی که چه قدر قوت شهوت دارد - وچه
قدر سبعیه واز قوت عقلیه چه قدر با او مجتمع شده است نمودند - وقوت مثالیه که در وقت اضمحلال نسمه پیدا
میشود - دیگر است - وقوتیکه در مبداء اوست دیگر - اینجا همان مراد اول است قصه مختصر گاهی از صواب کلمه
کلمات الهیه معنی باشد غیر محسوس - همراه نفس تلاوت کننده از قبیل سرور وابتهاج یا لطافت وباریک شدن

نفس یا نورانی شدن او - عارفان را معنی آیة گویند - ازین قبیل وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وغیر آن را
معنی است خاصیة - گاہے ذکری را تعیین کنند وگویند فلان عارف را نور این ذکر پیدا شده است - و او از اهل
این ذکر است - و آن نیز یکے از بطون آن ذکر باشد - و ازان جمله است که بعض اسما و بعض آیات دلالت میکند
بر بعض صفات الٰهیه - و تخلق بآن صفات در نفس عارف کیفیتی ظاهر می کند - آن کیفیت یکے از مدلولات آن
آیة و اسم باشد - وگاهی کیفیت ثبوت آن صفت ذات الٰهی را در مدرکه و واهمه و متخیله این شخص حاضر میشود و حواس
باطنه را فرو می گیرد و آن را به اصطلاح عرفا مراقبه و آن آیت را تجلی معنوی آن آیت گویند - هرگاه عارف آن
آیت را خواند آن کیفیت بفهمد - و بآن کیفیت انتقال نماید - یا دلالت کند - بر مقامے از مقامات سلوک -
مانند توکل و رضا و صبر - و آن مقام یکے از مدلولات آیت باشد - مانند آن که سابق اشاره کردیم -
که آیت حٰمٓ تَنْزِیْلُ الْکِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ اه دلالت می کند - بر اعظم حالات اولیا که تخلق باین
یازده اسم باشد - و مانند آن که حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ
دلالت می کند بر مقام توکل و آیت اِنَّ وَلِیّیَ اللّٰهُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتٰبَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ - بر حال
تولیه - یعنی توجه هم ملاء اعلیٰ بجانب حفظ این شخص - و تلاوت مثل این آیات جالب باشد این حالات را
و تذکره و تنبیه باشد نفس را بران - و ازانجمله آنست که حالات مرسلین را نمونه ایست - و آن حالات اهل ارشاد
است - از اولیا و سابقین را نمونه ایست و آن ابرار و اصحاب یمین اند - پس آیتے یا حدیثے که درانجا
ذکر مرسلین کرده باشند - تشبیهی می کند - بر حالات اهل ارشاد - جائیکه حالات سابقین ذکر کنند انتقال کند
ذهن بجانب حالات ابرار و اصحاب یمین - و ازهمین باب گفتیم که از اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ
عارف حالیه اصحاب ارشاد فهم می کند - و از تلاوت این آیات بحقایق پے می برد - و ازانجمله آنست
که اهل اعمال تصریفیه از فحوای آیتے بدون ملاحظه سیاق و سباق و بدون نظر در شان نزول مضمون فهم
کنند - و بنوعے از تدبیر یا دعوت بلکه مدبر ساختند - بکار برند و آن انتقال شبیه باشد - بانتقال مقول گیرنده
از کلام شخصے مثل خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَّلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِیْمٌ که مسبوق است - برائے بیان حال کفار - ابطریق فال اسکات اعدا و تصرف در نفس ایشان
کردن که از ایذای شخص باز مانند - می فهمد و مثلاً اَلْقَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ کُلَّمَا
اَوْقَدُوْا نَارًا لِّلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللّٰهُ برائے تفریق اعدا و تشتت امر ایشان بکار می برد وَهُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ
السَّکِیْنَةَ برائے دفع حزن و ازاله حیف قلب هُوَ الَّذِیْ اَلَّفَ برائے تالیف مصاحبین - ازهمین باب
است استعمال اِنَّا جَعَلْنَا فِیْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلٰلًا الآیتین در همت بر کف اعدا از معادات - حالانکه مراد

بیان عناد قوم و عدم فهم دقایق دین است - و از آن جمله آنست که نفس عارف حامل کیفیتی باشد از توحید و
انس و هیبت و مانند آن در آن حالت کلامی از قرآن یا حدیث بروی القا کنند - از بیان کیفیت نفسانیه
و ازین آیت یا حدیث خاطری متولد شود از معارف و نکات این مقام - و آن را اعتبار گویند شبیه بآنکه
سراینده قصه لیلی و مجنون می سراید و مستمع احوال اقبال و ادبار محبوب خود یا مرارهٔ احوال فراق مستحضر می سازد
و بآن انتقال می کند - و او را وجدی و ضعفی میگیرد - و حقیقت علوم فایضه از مبداء فیاض دو قسم اند
قسمیکه بغیر سلسله جنبان خارجی بر وفق استعداد نفس او نازل شده - و قسمیکه آن را سلسله جنبانی از شنیدن
آیتی یا حدیثی یا مثلی از امثال بنا بر بوده است - و هر دو در فیضان از مبداء فیاض متساوی القدم است
اینجا غلط یکی - و تصرفات فکریه نیز بی سر و پا را بمنزله اعتبارات شیخ ابن عربی مذاق زیرا که امر اصل
فیضان الهام است و ذکر آن آیت بیان تقریب فیضان چنانکه گاهی صورت واقعه بخصوصیاتها ذکر کنید
تصرفات فکریه کجا و الهام ربانی کجا - **لامعه تاسعه** در معانی مقطعات قران عظیم و اینجا واضح شود
که قول اهل مفسرین که اینها اسماء سوراند - محقق است لیکن تسمیه اینها بوصف کلی است مثل تسمیه بادشاه و
وزیر و عالم و قاضی بخصوصیت فردیه - و نیز واضح شود که ایراد شیخ ابوالحسن بعض مقطعات را درین حزب بکدام جهة
بوده است از دقایق علم عربیت آنست که چند ماده از لغت متفق می باشد - در بعض حروف مابه الاتفاق برای
مفهوم عالم واقع شود - و مابه الامتیاز برای خصوصیت معنی ماده - مثل نون و فا که صورت برآمدن چیزی را
از نفق و نفر و نفق و نفد و نفخ و نفث و نفظ و نفس و نفخ و نفد و نقص و نفع و نقل و نفذ و نفی همه متفق اند
در معنی خروج - و هر یکی از دیگر امتیاز دارد - در تحصیل معنی مبهم - بصورة - خاصه - و گاه باشد که با د میم را
عوض از فا گیرند - بجهة سعویتی بودن و قرب مخرج - مثل سرو نبق و نبش و نبت سر و تبع و مع و نبص ... ما
و نم و نمص و نمس - و گاهی قلب کنند - و در معنی نیز فرقی نهند - الخ در جبد و جذب کرده اند - مثل عنف عفن
و این و من اینجا متصف بسبب مضطر میشود - یا آنکه نومرا یک معنی است لطیف - و آن خروج و انتقال است
از محلی بمحلی - و همچنین ها را در ضمایر غائبه استعمال کنند - بانواع مختلفه - و معنی آن همه راجع باشد بذاتی متعین
بنوعی از یقین - که از نظر غائب باشد - و همچنین در هل و هم و همس و هرب و هبط بنوعی از مناسبت
التفات مرتبه غائبه کنند از آن جهة که ابتلاء حرکت از آن مرتبه بوده است به چشم محسوس - و میم اشاره بعالم
محسوس است - از جهة اجتماع صور شمسی در یک محل - لهذا در تثنیه و جمع هما و هم گفته اند - چنانکه درین
کلمات دانستی - و هرب گویا مقلوب هبر است - همچنان قاف اشاره به این عالم محسوس از جهة بینیدم
سحی فیض و قیص و قرب و قسر و قهر و قبس و قصد و نقب و نقر و نقص و انقض همه بمعنی

خروج و حرکت بطرف جسمی شدید بقصد تاثیر در وے ـ و بقر و لقبم و قطع و قسم یک امر محسوس را منتشر
ساختن در جائی متعدد ـ همین همان هاست ـ چون نوعی از شعشان او را منظور دارند ـ و حا همان ها بست ـ
چون قصد ظهور و بروز با وضم کنند ـ حم و حما و حیا و حتا ـ و این سخن بس دراز است ـ قسم مختصه کنیم که یعص
کاف مثل قاف است ـ یعنی صورت بست اینعالم ـ دران مداخلت کند ـ ها یعنی معنی که در غیب ملکوت
متحقق شده بوجود اجمالی ـ یا بمعنی توجه سریان و منتشر شدن و در ضمن عالم غیب گشتن ـ عین یعنی حقیقة
مثالیه که در غایت شعشان و پیراضیه باشد ـ صاد یعنی حرکت بجانب فوق که از نفوس کامله افاضل افراد بشر
واقع شود ـ یا بحرکت از حضیض بشریه باوج ملکیه ـ توجهی از وجوه مناسبت و مشابهت انتقال کنند ـ حاصل
آنست ـ که تفسیر میکنند تسمیر نشات را یا آنکه مداخلت کند درین نشات هم ملاء اعلی و حملهٔ عرش ـ و خواص صور
مثالیه اسما و ایات و هم وادعیه نفوس کامله بنی آدم ـ و باین اشیا نشات مسخر شود ـ طلس طا یعنی علم فخیم
سین سریان کند در عالم ـ حم حا یعنی متعین در غیبت ملکوت تلبس بقصد ظهور متوجه شود ـ میم یعنی بعالم
محسوس متدنس ـ که صور مراکمه در هم پیچیده دارد ـ عسق ع یعنی رعایت شعشان بے ملاحظه قصد ظهورش
سریان کند و قاف یعنی درین عالم شدید تا بی گره خورده و سخت شده ـ حاصل معنی آنست که فیضی از عالم علی
نازل شود ـ و درین عالم او را مسخر گرداند ـ و قوة او را مثلاشی سازد **لمعه عاشره** ـ در حقیقة دعوت
ملکیه و اشاره اجمالی بشروط آن ـ و اینجا واضح شود سر بسیاری از اعمال تصریفیه و کیفیات و شروط آن که اهل الله
بآن بتصریح و تلویح کرده اند ـ حزب البحر از باب دعوت ملکیه است ـ و دعوت نام صلبیه ایست ـ که بسبب آن نظام
عالم موافق شود با مراد دعوت کنند ـ و این تدبیر صلبیه بطریق غلبه قهر بر نظامیه عالم نمی باشد بلکه خود را و احوال خود را
مناسب می گرداند ـ به مصلحت کلیه زیرا که اصل نظام عالم وابسته بتدبیر الهی است و معنی تدبیر موافق گردانیدن
طبائع و خواص صور نوعیه میشود در عالم است بخیر مطلق ـ و آن را قاعده است که تمامها مقدور بشر نیست لیکن به حسب
تجرید و الهام نکته ادراک می کنند ـ مثلاً طبیعت دریا آنست که خشب را غرق کند ـ و طبیعت باد تقاضا می کند
که اگر دریا زمانے بپیچد و گره خورد میل قوی بسمت مقابل خود از ان حادث گردد ـ چون اینقدر بفراست و
تجرید دریافتند حیله ساختند که مرکبے از خشب بنا کردند ـ و بادبانے بوجه خاص برافراشتند پس آن طبیعت
دریا و باد کار خود کرد ـ اما بوجهے که بمراد ایشان موافق باشد ـ و آن حمل انتقال و کشیدن آنهاست ببلدی معین
همچنین صاحب دعوت بعض اعمال و اذکار رهبیه مخصوصه میکند ـ که آن بهیات مناسبت دارد بملائکه یا قوی افلاک
پس تدبیر الهی بعد این اکساب و هیات اقتضا می کند که بروے قابض گرداند ـ بعض منسوبات ملائکه یا
قوی افلاک و صورة حال شبیه می گردد ـ یا آنکه منحوست در بعض اجسام احداث کنند ـ و از ان جا آثار نار به ظهور رسید

ازان جبهة کنار باسخونت دوستی دارد۔ فی الجمله جالب اوست۔ این ست معنی دعوت علی وجه العموم
ومعنی دعوت ملکیه۔ وعلی وجه الخصوص آنست که داعی بتشریمی شود بملائکه سفلیه مابین السماء والارض تصرف
کنند بوجهی از وجوه مشابهت۔ و داعیه مراد درخاطر خود می گردد۔ بوجهی که مناسب است به داعی بلکه
نه بوجهی که مناسب است بدواعی بهایم وآن تشبه را تقویة می کند باعمال بسیار۔ که وجود آن بعینه در ملائکه
دانسته است با وجود نظر آن۔ وآن داعیه را تقویة میکند بتلاوت اسما وآیات۔ که بطریق تقول دلالت
میکند۔ بر نوع آن داعیه وبعض منسوبات آن کوکب۔ که مراد داعی از منسوبات سعادت اوست بکار می برد
واوقات اجابت که در شرع بطلب آن تخصیص کرده اند مخصوص می گرداند۔ باین اعمال۔ پس به سبب این مجموع
عالم متاثر میشود۔ بواسطه تدبیر الهی ازان داعیه چنانکه متاثر شود از دواعی ملائکه۔ و رنگ آن داعیه
الهاما واحالة در عالم فرو میریزند۔ وهمچنان رنگ داعیه این داعی در عالم فرو ریزد۔ و پس گویند دعوت
دعوت مستجاب شد۔ و عالم را تسخیر و تصرف نمود۔ ازین تقریر ارکان دعوة ملائکه واضح شد۔ که پنج اند تشبه
بملائکه۔ و تحمل داعیه۔ درخاطر خود و چشم همت بمراد دوختن و تلاوت اسما وآیات مناسبة کردن و تلبیس
هیات منسوبه سعادت آن کوکب نمودن۔ واختیار اوقات اجابت وانتشار روحانیه اعمال تصریفیه که
از اصحاب دعوت ملکیه منقول شده است مثل ابوالحسن شاذلی درکتاب جلیل ومثل ابوالعباس
بونی در شمس المعارف همه مشحون ومقرون بر عایت این شروط پنجگانه اجتهاد را در اختراع اعمال تصریفیه
راه کشاده است۔ مانند استخراج اطبا نسخهای قرابادین را۔ بالجمله آنچه در شریعت امر کرده اند۔ در روز
جمعه از غسل ولبس احسن ثیاب و استعمال طیب وتکبیر مسجد که انموذج است از اعتکاف و باستغفار و به
درود مشغول بودن ونماز نفل گزاردن وخطبه شنیدن و فرض جمعه بجماعت عظیمه گزاردن همه از
قبیل تشبه بملائکه است۔ این فقیر را معلوم شده است که در وقت اول طلوع صبح صادق تا اسفار مقابل
صبح نشستن۔ و چشم را بآن نور دوختن و یا نور را مکرر گفتن تا هزار بار کیفیت ملکیه را قوت می دهد۔
واحادیث نفس را می نشاند والله اعلم و تبری از فضول ثلث معده و امراض عقیه وموبه اختیار اغذیه
لطیفه سبک بر معده که کیلوس آرام دهنده وکیموس صالح پیدا کند واز احادیث نفس دور بودن وخطره
جماع درخاطر نگزرانیدن۔ تشبه بملائکه را پرورش می دهد۔ داعیه بهیمیه از خواهش نفس شهویه وسبعیه باشد
وداعیه ملکیه در عقل باشد به سبب معرفت انتظام خیر۔ در مراد۔ واز تلبیس بهیات کواکب آنست که
مسدس بسعادت شمس منسوب است۔ مثمن بسعادت مشتری۔ ومخمس بسعادت زهره۔ ومثلث به
سعادت قمر۔ واز اوقات اجابت نصف لیل۔ ووقت طلوع صبح۔ وبرآمدن آفتاب۔ ووقت

زوال شمس از کبد سما و وقت غروب آفتاب و اوتاد و عشره اخیره رمضان و ساعت مرجوه جمعه
و لیلة البرأت - و عشره عرفه - و بعض اهل دعوة اوقات نجومیه را اعتبار کنند - و مختار همان است
که اول گفتیم - و از هیأت ثمار خوش مزه و درختان مثمره حاضر کردن - و از نیها در اعمال تصریفیه
معونة جستن بسعادت مشتری مناسب است - و طیب نباتی بسعادة زهره قریب است - و خاک
مقبرهای قدیم و پر طیور وحشی مثل کرگس به زحل نزدیک است - و خون خروس و جلود سباع و لحم
فحول بهایم بمریخ متواخی است **لامعه حادی عشر** - در بعض خواص حزب البحر که این فقیر به نور
توفیق دریافته و بیان طریق استعمال آن به وجه کلی حکم حزب البحر در اکثر اعمال تصریفیه جاری است
اما طریقش آنست که بشناسد فقره را که مناسب حاجت اوست و شناختن این معنی بمشاهده صوره
مثالیه که در خیال تلاوت کننده از اثنای تلاوت آن متولد میشود - و معرفت بمناسبت او به کواکب
و منسوبات آن باشد - بعد از ان تقویة کند تاثیر این فقره - و بتصور مراد خود در ضمن تلاوت آن
فقره هر بار که آن فقره بخواند همان صورة در خاطر گذراند - و به تکرار آن فقره این تکرار کند آن کلمه را
هفتاد بار یا هفت یا سه هر قدر که نفس او منشرح شود - و آیتی که مناسب اوست همراه او تلاوت کند -
و مکرر کند تلاوة او را یا اسمی که مناسب اوست همراه او مکرر کند - بعد از ان حزب را به آخر رساند -
و باک نیست اگر بر بعض مواضع تنبیه کنیم - یس تا رحیم - معین است بحفظ و فهم و عدم تاثر از وساوس
و هواجس و همچنین لبشت العصمة همین فوائد دارد و لقد حق القول الی ظلما حجابست از عیون ظلمه و
همچنین بسم الله بابنا تا محفوظ و ایضا لقد حق القول برای اسکات اعدا و اضرار ایشان مفید است و همچنین
الملمس الیه یرجعون و برای تسخیر ملوک و امرا و غلبه در حرب و کشاد کار بسته که تدبیر آن بنظر نمی آید -
و مرض صعب که علاج آن میسر نشود در لفظ فثبتنا الی ملکوت کل شئ و طلب نفقة الغیب و طلب کشف امر
آینده و طلب انواع کرامات مثل اشراف بر خواطر و مشی علی الماء و غیر آن در هب لنا الی قاهر یه و
آیتی که مناسب نفقة الغیب است اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء الآیة و ختم برای بر آمدن
حاجات و کفایت مهمات اللهم یسر لنا امورنا اه و تالیف زوجین مدنا شرین و تشخصین متخاصمین در
مرج البحرین یلتقیان و اگر کسی مغلوب حالی باشد که حفظ آداب شرع به آن حال متعسر شود همین
آیة را اکثار کند و تخیره کریزه در جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
و اسکات اهل خصومت در لفظ حم حم تا لا ینصرون و حرز از آفات دزدان و ظالمان در بسم الله
بابنا و برای دفع چشم زخم و سحر و همت اهل هم در ستر العرش و طلب علم لدنیه در حم تنزیل الکتاب

دفع سموم و سباع و اوجاع در بسم الله الذی لا یضر حفت دکید کائدین در لا حول ولا قوة بجزائے
عموری ثوم و خانه و هر چه ازین قبیل باشد در انصرنا لیکن دشمن باید نوشت حفظا متعه و اتممه فالله
خیر حافظا نفقة الغیب ایضا دران و لی الله در دفع سحر و مثل ان حسبنی الله برای خراب دیار اهل فرق
از مقبره قدیمه خاک بگیرد و سقفے سازد و بر یک جانب بنویسد شاهت الوجوه و قد خاب من حمل
ظلما و بر جانب دیگر ولو نشاء لطمسنا الی یرجعون و دران خانه اندازد - و برای هزیمت اعدا
همین آیت را بر دو جانب علم بنویسد و بحضور ایشان بکشاید و همچنین دشمن انصرنا برای هیبت در قلوب عیبت
حم حم حم تا لا ینصرون در بهترین ساعتے نوشته بر عضد خود ببندد و برای درد زه هفت بار
تکرار کند وهب لنا بعد از ان اذا السماء انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت ما فیها
وتخلت سه بار و برای زن دم کند برای عنین هفت بار و هب لنا و صد بار یا قوی و این مبحث بغایة
طویل الذیل است - کلام جزئی دران موقوف بر سامع میگذاریم و من تعجب میکنم از کسے که در اول و آخر
حزب البحر اعتصام و اختتام میخواند - و از جهة کسر قوت بعض حروف جلالیه ادعیه جمالیه میخواند - نمیداند
که شیخ از جهة اتساع علم خود همه مراتب را خود رعایت کرده است - ابتدا می کند یا علی یا عظیم او اختتام
مینماید حسبی الله و بسم الله الذی لا یضر ولا حول ولا قوة در جنب هر کلمه جلالی دو چند آن کلمه جمالی می آرد -

لمعه ثانی عشره - در اسناد حزب البحر و اینجا مبین شود که غیر اسناد ظاهر طریقے دیگر هست اهل الله را
در اشغال ابن امور شافهی باجازت حزب - شیخنا ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی قال قراءته حزب البحر
علی الشیخ احمد النخلی و اجازنی به بحق روایة و اجازة علی شیخه الشیخ عیسی المغربی و قد اخذ الشیخ عیسی المذکور
عن ابی الصلاح علی بن عبد الواحد الانصاری عن ابی العباس احمدی المقری عن عمه سعید بن احمد المقری عن
ابی عبد الله محمد بن محمد بن عبد الجلیل التلیسی عن ابیه عن ابی الفضل محمد بن احمد بن محمد بن مرزوق الحفید -
عن ابی الطیب ابن علوان التونسی عن ابی الحسن محمد بن احمد البطرنی عن ابیه عن ابی العزائم ماضی بن سلطان
خادم الشیخ ابی الحسن الشاذلی عن الشیخ ابی الحسن علی بن عبد الله بن عبد الجبار الشاذلی و ایضا اخذ الشیخ
احمد النخلی عن الشیخ محمد البابلی عن الشیخ سالم السنهوری عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام زکریا عن العز عبد الرحیم
بن الفرات عن التاج عبد الوهاب بن علی السبکی عن الشیخ بن عطاء الله عن الامام الشیخ احمد بن عمر المرسی
عن ابی الحسن الشیخ علی الشاذلی نفعنا الله تعالی به آمین و هذا اسناد صحیح قلما یوجد فی الدنیا مثله - لیکن این
فقیر را در حزب البحر اسنادی دیگر هست و آن اینست که اقامت کردند این فقیر را در مقام شیخ ابو الحسن شاذلی
و بتجلی که قبله همت شیخ بود متوجه ساختند و به نسبت شیخ متلبس گردانیدند - و بر مزاج شیخ برآوردند -

و بمقتضای آن تجلی و آن نسبت را مبسوط نمودند - و حزب را بمنزله کره ساختند برای مشاهده صقع اعلی تلقیته منی و منی
اخذته و نفسی کانت فی عطائی مهدتی پس یک دفعه علوم بسیاری از این گونه مشهود گشت و در وقت تحریر بر همه
محفوظ ماند بکارش آمد تمام شد مقدمه تمامی دوازده لامعه الحال در مقصد شروع کنم **مقصد** در شرح کلمات حزب البحر
از ترجمه تحت اللفظ و نکات شرعیه متعلق بآن کلمات و تفصیل انچه این کلمات متضمن آنست بر وفق قول ابو دردا
فقیه نمیشود مرد تا آنکه یک آیت را بر محامل بسیار نهند و نکات متعلقه بآن از علم اشارات و تعیین معانی لن به
اعتبار اعمال تصریفیه تا مبین شود که کدام کلمه صلاحیة کدام مطلب دارد والله اعلم یا علی یا عظیم یا حلیم یا
علیم انت ربی و علمات حسبی فنعم الرب ربی و نعم الحسیب حسبی تنصر من تشاء و انت العزیز الرحیم
ترجمه ای بلند مرتبه امی بزرگ قدر ای بردبار ای داناے اسرار تو پروردگار منی و علم تو با حوال من کفایت
کننده من است پس نیک پروردگار است پروردگار من و نیک کفایت کننده است کفایة کننده من نصرت
میدهی هر کرا خواهی و تو غالب مهربانی **لامعه اولی** شیخ در اول کلام خواست که توجه کند بجناب الهی به اعتبار
بعض اسماکه از تفاصیل آثار مدتے اعظم مشتق است و نفس خود را بجناب ند وصفت شهود و التجاکه در نفس کامن است
مستحضر سازد که بهترین اسباب اجابة استحضار اوست **لامعه ثانیه** شیخ ابتدا کرد باین چهار اسم زیراکه متعلق بود
باین چهار اسم پس ذکر این چهار ابلغ است در جنبانیدن نفس و استحضار انچه در وی کامن شده متعلق است به علی
به اعتبار تعلق همت او بحقیقت تدلی اعظم و گرمستن همت او از جمیع انچه در سموات و ارض است از اسباب علویه و
سفلیه و نفوذ نظر او از تدبیرات جزئیه مبثوثه در عالم بسوی تدبیر کلی الهی که از میان عرش فواره صفت میجوشد و به
عظیم باعتبار ظهور عظمت او در ملک از جهة انقیاد جمعی از عباد الله صالحین مر او را و در ملکوت از جهة انتشار ذکر
او در ملائکه زیراکه همم ملاء اعلی متوجه شده است بتیسیر و تکمیل او و از ان همم نداوتی در نفوس ملاء سافل سرایت
کرده است و انجا الهامات منعقد گشته شاهد این مسئله حدیث صحیح نزول قبول در سما و ارض به نداء جبرئیل
میتواند شد و به حلیم به اعتبار غلبه خلق حلم بر مزاج شیخ زیراکه از جنود زهد است بر خود ساعت باساعت
می بالد و بر خود می درخشد نه به دیگرے از نفوس حاضرین التجا می کند و نه باکسی مناقشه دارد و نه طلب
انتقام از کسی مینماید و به علیم به اعتبار استیفاء قسطی صالح از علوم شرعیه کسبیه و از علوم وهبیه لدنیه و ابتهال
دارد به آن علوم و می بیند که آن همه از میان نفس او میجوشد اینجا باید دانست که تدلی اعظم بوجهی از وجود
تشبیه بمنزله مراة است هر عارفے که به آن روی شی آرد نخست همان اسماکه در اصل جبله حجر بحت او بآن
منبسط گشته است می بیند غالب بر کلام او شرح و تفصیل همان اسما خواهد بود اگر چه سعة علم او به همه اسما رسد
لامعه ثالثه شیخ باین کلمه که انت ربی و علمات حسبی اه یاد میکند حقیقت نسبت التجا و آثار او را زیراکه

حقیقت این نسبت معرفة ربوبیة است و اعتماد کلی بدان کارساز خود گرفتن او را و آثار این نسبة ظهور
تولیة الهیة است و جزیی آنچه باین شخص منسوب بود لیکن درین نسبت سه جز است بمنزله آنکه شهد را با روغن و مشک خلط کنند
و سومته از روغن باشد و جلاوة از شهد و طیب از مشک ۔ و از ترکیب سه حالت مطلوبه بهم رسد همچنان معرفة
ربوبیة از شهد است و اعتماد کلی بدان کار قلب است و بآن راضی بودن و به آن متلذذ گشتن و از همه آنچه
تصور کرده شود این ربوبیة و این اعتماد را بهتر دانستن کار روح است ۔ به اجتماع این هر سه حالت اتصال
بهم رسد و همچنین هر نسبتی از نسبات معتبره شامل هر سه کیفیت می باشد و به نزدیک اجتماع آن اتصال بهم رسد شیخ
می خواهد که اشارة اجمالی کند بهر یکے از کیفیات ثلث تا نسبت خود را به جمیع اجزائها مستحضر سازد ۔ در لفظ
انت ربی معرفة ربوبیة را یاد می کند و در لفظ و علمک حسبی اعتماد خود را و در لفظ فنعم الرب ربی و نعم الحسب حسبی
التذاذ بآن معرفة و اعتماد + لامعه رابعة شیخ در محل استعطاف و تمهید مسئله اسم رب را اختیار کرد ۔ زیرا که رب مقتضی
ترتیب و تکمیل مربوب است و ایصال بدرجه کمال و اجابت دعای حالی و دعای قالی که ظل دعای حالی باشد از وی
می خیزد مانند آنکه هر برگ با طبیعت شجریه راهے دارد و مادهٔ جسم برگ از همان راه می رسد نام آن راه به اعتبار
طبیعة شجره ربوبیه است و به اعتبار برگ التجا و سوال استعدادی این برگ دائما مثل طفل پستان تربیت می کند و
پستان تربیت شیر خالص می دهد اگر این برگ را قوت ممیزه می بود آنرا در قوة علمیه و ظلے می فرستاد و آن سوال
قالی می بود در نفوس ذوات الاختیار آن عزیمت و همت که فی الحقیقة ترشح نداوة جبلی است تاثیری دارد و آن
جزء هزارم است از غلبه تامه وجود مرادات او + لامعه خامسه شیخ به این کلمه که علمک حسبی نفس خود را مقام
توکل و تفویض یاد می دهد طلب مراد خود از بنی آدم مظنه نسیان توکل هست ۔ ازین حاجت جهة شارع قبیل طلب
حاجت صلوة و دعائی مشروع ساخت تا تریاق آن زهر قاتل باشد ۔ همچنان عارفے که بمرتبه جمع الجمع رسیده
است و تسبب با توکل در حق او نزاع نمی کند و سوال تفصیل مرادات از رؤیة قدر حجاب نمی شود تحت سلسلهٔ
مقام توکل را در خود می جنباند ۔ و نفس خود را برای او متنبه می سازد ۔ تا نباشد که در تفصیل سؤالات از صدق
مقام خود فرود آید این جنبانیدن نفس او را بمنزله صلوة الحاجت است و بمشابه تریاق + لامعه سادسه
شیخ درین مقام تخصیص می کند به ذکر کلمه را که در وقت القاء در نار از زبان حضرت خلیل الله علیه السلام برجسته است
که حسبی من سؤالی علمه بحالی و سر درینجا آنست که چون کامل بکلمه از کلمات التجا کند بحضرت غیب و آن کلمه مقبول
شود و همه ملاء اعلی متوجه شوند به انجاح مراد و آن کلمه را عظمتی در ملاء سافل پیدا می شود و تحت اعمال
او به شعشانیة هرچه تمام تر می نویسند و از انجا مثل ترشح نداوة عسل از جسم خزف چیزے در نفوس جماعات از
ملائکه سرایت می کند و همه بغلبه آن کلمه آشنا شوند و اهل ارض را برای التجا وسیله بهتر از آن میسر نیست و اینجا سر

فبهذا همه اقتدا کردن روشن شود و فضیلت ذکر به التجاآت انبیا خصوصاً بهمان نظم که در قرآن عظیم حکایت
کرده شده نه لفظ عبرانی و فارسی از اینجا واضح گردد اهل دعوة را به آن اعتنا عظیم باید کرد مثل دعوة ذی النون
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و دعوة ایوب انی مسنی الضر و
انت ارحم الراحمین و دعوة زکریا یا رب لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین و دعوة
حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش
العظیم و دعوة حضرت موسی ان معی ربی سیهدین در مقام جمال و ربنا اطمس علی اموالهم و
اشدد علی قلوبهم در مقام جلال و دعوة حضرت عیسی ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون
لنا عیدا و دعوة حضرت نوح انی مغلوب فانتصر در مقام جمال و رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا در مقام جلال و دعوة آدم ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و
ترحمنا لنکونن من الخاسرین الی آخره و ذلک **لامعه سابعه** نصرتی که در جنود زهره متصور است و
طلب استعدادی و سوال لسانی اصحاب آن مزاج وی را اقتضا می کند کمال استغنا است از خلق و به جانب خود
از غیر او بی نیاز شدن و آنکه مودة و لطف در نفوس خلق افتد من غیر تخصیص تا او بوجه تعظیم پیش آیند نه قهر و
افنای ایشان و نه تصرف مالکانه بر ایشان و نه قصد بالاصالة به جانب افراد بشر به خصوصیاتهم -
چون بلحاظ جماعه که نصرت بر ایشان شود اینجا ضعیف است شیخ نگفت تنصر من تشاء علی فلان و فلان و
علی اعدائه و علی قومه زیرا که اینجا مقصود حسن و کمال شخص است که به سبب بعض افراد بشر روشن شود نه
تخریب منصور علیه تنکس حال او و مقهور شدن او + **لامعه ثامنه** کسی که از جنود زهره است
اگر حجر بحث او منبسط گردد بمعرفت اسما به لفظ عزیز رحیم یا به عزیز غفار خدا را یاد می کند نه
بعزیز قهار نه به عزیز حکیم زیرا که عزتی که از منسوبات زهره است از جهة رحم و لطف و مودت
می خیزد نه از جهة قهر و حکم و عزت از جهة قهر و شکستن اعدا از منسوبات مریخ است و عزة به صفت
حکم و سلطنت و فرمان روائی از منسوبات شمس است لیکن رحیم اعم است از غفار زیرا که رحم چون
مقتضی شود به ترک مواخذه بر ذنوب بلکه ذنوب را از نفس او افشاندن از هم پراگنده کردن آن را
مغفرت گویند شیخ اعم را بر اخص اختیار کرد و ترجیح داد اینجا باید دانست که قرآن عظیم فهرست کمالات
جمیع افراد اکمل است لهذا یکجا عزیز قهار گفته اند یکجا عزیز حکیم و یکجا عزیز غفار و هر کاملی بحسب مقام خود
متمسک میشود به آیتی و آن آیت تلاوة او باشد و وی از اقطاب آن آیت باشد + **لامعه تاسعه**
باید دانست که این فقره داخل است در جمال به آن معنی که صورت مثالیه که از مطلب این فقره سر جوشد

مناسبت دارد باصلاح نفوس بتربیت آنها پس صالح آنست که اگر پادشاهی یا هر رئیسی که باشد از خاطر او داعیه برآید که رعیت با او موافقت کنند و بر او مختلف نشوند و با او راه محبت سپارند و بر وفق شرع و عقل تربیت او بظهور آید خدا تعالی از غیب کارهای او بسازد باید که بر این فقره مواظبت کند و بر وی اعتماد نماید فنسأ لک العصمة فی الحرکات والسکنات والکلمات والارادات والخطرات من الظنون والشکوک والاوهام الساترة القلوب عن مطالعة الغیوب ـ ترجمه طلبیم از تو نگاهداشتن نفوس خود در جمیع حرکات و سکنات که از جوارح ما پیدا شود و در جمیع سخنها که از زبان ما برآید و در جمیع داعیها و خطرها که در ضمیر ما حادث گردد از مزاحمت اعتقادات فاسده و از مزاحمت تردد و تحیر خاطر و از شر اوهام آن اعتقادات و ترددات و اوهام که میپوشند دلها را باز داشته آنها را از مطالعه علوم حقه و تدبیر با حکمت که در غیبت مستقر است و عوام آنرا نمی بینند و نمی دانند +

لامعه اولی ـ اعتقادات حقه و باطله و هواجس خطرات بر راه صواب باشند یا بر راه خطا جندی است عظیم از جنود الله که بر نفوس بنی آدم خدا تعالی برگماشته است تا ایشان را به درجات قرب و هدایت رسانند یا بدرکات بعد و ضلال تخت صور علمیه در قوی باطنه مرتسم می شود و قوة قلب با او یار می گردد و از ین هر دو رغبت بچیزی و نفرت از چیزی متولد می گردد و آن رغبت و نفرت بار دیگر با مزاج قلب و طبع و مدرکه می آمیزد و متاکد میشود و روان می گردد و بسوی دل پس دواعی که ارادات تعبیر از آن است و حدیث نفس که خطرات کنایه از وست بر روی کار می آیند اگر این نفس حامل اعتقادات حقه است و شک و تردد و تحیر گریبان او نگرفته است و اوهام مشوش او نیست همه امور به نهج صواب باشد و عاقبة کار قرب و نجاة پیش آید و اگر اعتقادات فاسده در نفس متمکن است و تحیر و تردد و عجز و اوهام مشوش او شد مال او ضلال و فسق و بعد باشد ~ از خیالی فخر شان و ننگ شان + وز خیالی صلح شان و جنگ شان ؛ جرأت و جبن و سخا و بخل و ظلم و عدل همه نیرنگ همین چند است و در میان چند خیر و چند شر مقابله و مقاتله واقع است یکی غالب می آید و دیگری را منهزم می سازد لهذا شیخ اول چیزیکه در سوال به آن اعتنا کرد اصلاح حرکات و سکنات و دواعی خطرات است **لامعه ثانیه** حقیقت اعتقادات فاسده آنست که جزم کند به امری بخلاف واقع و حقیقت تحیر و شک آنست که عاجز شود

از ادراک حقیقة یا قوة خیالیه و وهمیه گریبان قوه مجرده گرفته باشند و او را فرصت اطمینان
به امور حقه ندهد - و حقیقت اوهام آنست که احتمال ضعیف در متخیله و وهم او پیدا شود و نفس را از اطمینان
و رعنیت کلی باز دارد و مثال مزاحمت این اشیا حرکات و سکنات و غیر آن را آنست که شخصی مثلاً جهاد
کفار یا نهی منکر می خواست اعتقاد باطن مثلاً کفار و عصاة جاری اند بحسب قدر ازلی منع آنها چرا کنم
مزاحمت کند تا عدم مطاوعة وهم و خیال مر مواعید الهی را که در باب جهاد نهی منکر وارد شده زحمت
رسانند یا وهم غلبه کفار و عصاة مشوش سازد و هم چنین کلمه حق گفتن را این اشیا مزاحمت میرسانند
و همچنین ارادات و خطرات را دیده باشی که آدمی تمام شب در مقدار گورے خفته می ماند و او را
بآن سبب هیچ اذیتی نیست اما چون بر ذهن او وهم مسلط شود که مرا الطریق برآمدن از اینجا ممکن نیست
قلق شدیدی می کند بلکه نزدیک است که بمیرد و آدمی بر قدر یک جذع مبسوط در زمین آمد و رفت می نماید و اگر
همین جذع را بر دو دیوار نصب کنند وهم سقوط دامنگیر او شود و هرگز بران نتواند رفت بلکه اگر بر دو پایش
ضعیف شود بے اختیار ساقط گردد **لامعه ثالثه** اعتقادات فاسده و تحیرات و اوهام باطله را دو
خاصیت است یکے باعتبار مبدا و آن آنست که حدوث این اشیا بسبب اختلاط قوی بهیمیه و سبعیه
با عقلیه میشود و آن را در ملکوت اصلی نیست که خلیه آن اصل فرود آمده باشد قال الله تعالی و مثل کلمة
خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار بخلاف اعتقادات حقه و
اطمینان که نفس ناطقه مقتضی آنست بحسب جبلة و انصباغ بصبغ جبروت و ملکوت منبع آن می شود
بحسب کسب قال الله تعالی کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی
اکلها کل حین باذن ربها و دیگری باعتبار تاثیر در حال این شخص که فرع وجود اینها است و آن
ستر قلوب است از مطالعه غیوب و دور افتادن شخص از مطالعه کشف و انس که بسبب اثر پذیر شدن
نفس از ملکوت و جبروت می آید - شیخ همین خصلت اخیره را ذکر می کند - زیرا که وی در حالة شکایت
است از هجوم این امور و مزاحمت آنها افعال جوارح و افعال قلب و لسان را و این علة تخصیص ذکر
اوست - بحسب تقاضای کلام - و برای آنکه شیخ از ان جماعة است که چشم همت دوخته اند تبدلی اعظم و
التفات به بادی و مبادی به متقضی نسبت شیخ نیست و این علة تخصیص ذکر اوست بحسب باطن
فتدبر **لامعه رابعه** سوال عصمت همه بنی آدم را یکی از اهمات است تخصیص جماعة که در سلوک راه
تصوف در آیند یا توقع در آمدن ابتدا اعتنای ایشان بسوال عصمت زیاده تر خواهد بود چه عارف
مقتدا اگر شیخ کامل مکمل باشد و خدمت مستانف مبتدی که شروع در سلوک صراط مستقیم می کند - و چه عوام

قوم که عارف مقتدا می خواهد که ایشان را به تصرف خداداد در راه مستقیم داخل کند - هر سه فریق به سوال عصمت
در محاربه احوال احتیاج شدید دارند - ازین جهت شیخ اول چیزیکه از خدای تعالی طلب کرد عصمت در
حرکات و سکنات و کلمات و ارادات بود به سبب کثرت ابتلا به امثال این امور - **لمعه خاصه**
عارف مقتدا هر چند لطائف او به نور صبغة الله مهذب شده در تولی الهی در اند و پناه به فیض خاص برده
چند حادثه کثیرة الوقوع او را پیش می آید از انجمله آنکه قوة یقین در سر او مستقر باشد اما خیال و وهم مطاوع
آن سر نشود و حالت اتصال بهم نه رسد و آن را تفرقه گویند و شک محققین که در حدیث شریف
آن را به حضرت خلیل الله نسبت کرده اند همان ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - نحن
احق بالشك من ابراهیم اشاره میفرمایند به آن آیت که ارنی کیف تحی الموتی قال اولم
تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی پس ایمان به استقرار یقین در سر تمام شود اما اطمینان بغیر مطاوعة
وهم وخیال و موافقه رزانه قلب با او میسر نیست و از انجمله آنست که در وقت وجع شدید یا فقر مقلق سر
به یقین خود مستقر باشد و قلب به او موافقت نکند و مقام صبر میسر نگردد و گاه باشد که
احادیث نفس مستولی شود و حلاوت مناجات را مزاحمت نمایند و از انجمله آن ست که مبشر شود
به بشارت اجمالی به مطلوبات خیر و طبیعت بشریه با او ممتزج گردد و انجاز موعود از طرق بسیار خیال او
مرتسم گردد چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در رؤیا دیدند که ظهور دین ایشان در هجرت باشد بقریه
ذات النخل وهم گاهی به جانب یمامه رفت و گاهی به هجر و در حقیقة آن مدینه مطهره بود و آیة وما ارسلنا
من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته درینباب نازل شد
در ذیل این مبحث میباید دانست چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم گاهی از عمل به عزیمت فرود می آمدند
به مباحات و مکروهات عمل میفرمودند تا بیان شریعت بر وجه اتم واقع شود و آن مباح و مکروه
در حق ایشان یکی از عزایم بود - به جهة تعیین بیان شریعت به آن همچنین در احوال و مقامات خود گاهی
خدای تعالی فرود می آورد به بعض مواضع سافله و بر سفول آن متنبه میساختند تا آن صورت یادگاری
باشد و عبرتی اهل ارشاد را از امة و حقیقت آن سفول کمال علوست زیرا که قضا کرده میشود به آن حق
جمیع لطائف و تمام کرده می آید به آن جارحیه مصلحة کلیه در قیام به امامت جمیع کمل علی اختلاف طبقاتهم
درینباب است ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن الیهم شیئا قلیلا و لا تطرد الذین یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناك عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا
و از انجمله آن است که گاهی اهل ارشاد را در وقت همت بستن بر کاری یا وقت وعظ

وسخن گفتن بر عامه وهم اختلاف قوم دو کلام او و استبطاء مدعوالیهم مانند آن در می گیرد. چنانچه حضرت یونس را اتفاق افتاد و جمع دل بدست نیاید و کار پیش نه رود و این ست منطعان اکثریه تشویش اهل ارشاد. ؛ **ها معه سادسه** آنکه مستانف مبتدی را محل مزاحمت ظنون وهاوهام بسیار است ازان جمله آن وقت که در ذکر و او را مشغول شود و نمایشے از معاملات قلب و روح و سر و غیر آن نه بیند و آن سبب قلق و اضطراب و یاس گردد و ازان جمله آن وقت که به اصل نسبت حضور مشرف گردانند لیکن از طبیعت نفس دخانے مظلم برخیزد و آن حضور را برهم زند بسبب غذ یه مادهٔ جمع شود یا بسبب کثرة اخلاط ردیه از سودا و دم غیر طبعی یا بسبب الف و عادت با اشیاء محسوسه در چنین حاله قلقی عجیب عارض گردد بلکه در بعض احیان خطرهٔ کشتن خود پیدا گردد و از انجمله آن وقت که لطیفهٔ قلبیه فی الجمله آگاه شود به نسبت حضور مشرف گردد و آنجا حیرتے و دہشتے دامن او گیرد و این حیرت با حضور حالتے دہد و وی آن را توحید وجودی داند و ازان جمله آن وقت که سر اضمحلال اشیاء در حین و احدهٔ فی ظهور امر واحد در صور شتی بروے منکشف گردد و هنوز سر ارتباط الکلام به هر حقیقتے ظاهر نه شده باشد پس به حیرت در ماند و گاه باشد که از ربقهٔ شرع و عقل بر آید و شطح گوید و در عمل خیر تقاعد کند و از انجمله آن وقت که سر توحید افعالے فی الجمله منکشف گردد و سر اسباب هنوز منقح نه شده باشد که نفی نسبت کند و باشد که با آمرین بمعروف و ناهین عن المنکر مجادله کند و بقدر تمسک نماید و ازین جنس است حدیث مرتضیٰ رضی الله تعالیٰ عنه که انما انفسنا بید الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم وکان الانسان اکثر شیء جدلا و این در ابتدای سلوک حضرت مرتضیٰ کرم الله وجهه بود ؛ **ها معه سابعه** عوام اقوام را بیش از بیش مزال اقدام پیش آید از انجمله آن است که ولی مرشد را آمیزش با احکام طبیعت بینند که گاهی جایع است و گاہے ظمآن و با وجاع و شبق و حر و برد و شفقة ازواج و اولاد و مانند آن مشغول شده در اعتقاد ایشان فتورے واقع شود مالهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق و ازان جمله آنست که موعودی را درنگ افتد و استبطاء آن حمل کنند ایشان را بر سوء ظن حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا ای ظن المومنون من القوم ان الوحی لم یطابق الواقع و از انجمله آنست که از ولی مرشد طلب کنند کرامات و تصرف در بعض امور و از وی آن تصرف ظاهر نه شود و آن بر بدگمانی و سوء اعتقاد حمل کنند و فی الحقیقة بر بر دست آن کرامت ظاهر کنند که مناسب کوکب مستترا و خواهد بود غیر آن در قرآن عظیم چندین جا مذکور است اقوام انبیا بر ایشان اقتراح معجزات میکردند و نمی یافتند و از انجمله آنست که اختلاف معامله این ولی با اولیاء دیگر مطالعه نمایند چه در احوال و مقامات و چه در سلوک با خلق الله

ولی باشد متوکل و ولی باشد متابسب و ولی باشد میشود بخلق دو من کشیده از صحبت ایشان بحیرت در مانند **لامعه ثامنه** ـــــ گاهی از تدلی کل فرود می آید نوری خاص و احاطه میکند جمیع قوی شخص را و اشاره بهمین معنی است آنچه در حدیث آمده اللهم اجعل فی بصری نورا و فی سمعی نورا الخ و چون این نور متمکن شود در قوی شخص عصمت حاصل گردد و نسبت فعل بوجه من الوجوه بجناب جل و علا متحقق گردد کما جاء فی الحدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و کما جاء فی القرآن العظیم ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و آن حالت عجیبه که مخصوص کمل افراد بشر است بطنی است از بطون این فقره **لامعه تاسعه** شخصی که از حال نیک بحال بد افتاده باشد مثل تبذیر و فسق و لهو یا جبن و عی دارد یا حدیث نفس او را پراگنده دل کرده باشد این فقره بغایت مناسب اوست اکثار تلاوت این فقره از ین بلاها خلاص خواهد ساخت ؛ فَقَدِ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا **ترجمه** باین سبب سوال عصمت می کنم که هر آئینه امتحان عظیم پیش آمده است مسلمانان را و جنبانیده شده اند جنبانیدن سخت و سوال عصمت میکنم دران وقت که می گویند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان بیماری است وعده نداده بود ما را خدا و رسول او مگر بطریق فریب دادن **لامعه او ــلی** فا در فقد بجهة سببیه است و وقوع مردم در بلائی و شیوع آن بلا سبب سوال عصمت میتواند شد و عطف واذ بر معنی کلام متقدم است زیرا که وقت سوال عصمة وقت ابتلای مومنان است و هم وقت انکار منافقان و ابتلا سبب نشد مگر بوصف اقتران در وقت لهذا در امثال این مواضع وقت را بجای سبب ذکر می کنند چنانچه در لما و اذا دانسته باشی لهذا عطف یکے بر دیگرے باعتبار معنی بآن دو وجه صحیح است و اینجا شیخ موافقة نظم کتاب الله قصد کرده است غیر آنکه بجای مبتلا لک فقد آورد تا ربط او بکلام سابق ظاهر شود + **لامعه ثانیه** - نزول این آیت در قصه احزاب بود و تنیکه کفار محاصره بر مسلمین کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخندق متحصن گشتند و رسد منقطع شد و حالتی شدید پیش آمد مومنان هر چند تصدیق موعود محکم داشتند اوهام و خیال ایشان مطاوعت نمی کرد و بلاحظه اسباب مغاربیة خود اطمینان بوعده غلبه میسر نمی آمد و منافقان زبان طعن کشادند هر چه نمی بایست گفت گفتند در حال نصرة الهی در رسید ریحی که تشویش حال کافران و تقویة امر مسلمانان می داد وزیدن گرفت و بر جلوه ریح آن بلا منکشف شد و آن مصیبت منقطع گشت شیخ همین آیه واه اینجا نیابد می که در + **لامعه ثالثه** غرض

از یاد کردن این آیة و این قصد دو چیز است یکی آنکه ادب سؤال کننده و پناه طلبنده آنست
که حالهٔ مطلوبه یا حالهٔ متنافره را پیش نظر خود مستحضر سازد در وقت سوال و تعوذ تا همت. وی بهمان
حالة برسد که اصل در تاثیر دعا و همت است در حدیث شریف آمده و اذکر بالسداد سداد السهم بالهدایة
هدایتک الطریق پس شیخ به ذکر این قصه مستحضر میسازد پراگندگی دل اصحاب خود و طعن منافقان طریقه خود
از ان حالت منافره می گریزد و التجا به کرم الهی می برد. چنانکه گفتیم که سرگذشت انبیا با اقوام خود ها
مذکر احوال اهل ارشاد میباشد دویم آنکه در ضمن تذکر این قصه اسباب جار اقوام می دهد و تار های
حبل حسن الظن را بهم می تابد و گویا می گوید همان صفت که مرا این حالة پیش آمده بهترین انبیا را پیش
آمده بود و کرم کریم مطلق تلافی و تدارک آن فرمود امید محکم دارم که بهمان دستور دستگیری من
کند ورد فی الحدیث حسن الظن بالله افضل الاعمال **لامعهٔ رابعه** باعتبار اعمال تصریفیه این فقره هم
دو معنی دارد یکی آنکه شخصی را حزن دل و پراگندگی خاطر به احادیث نفوس و هجوم خطرات گرفتار
کرده باشد و علاج آن خواهد پس این فقره بخواند با ضم فقره لنا لک و اکثار کند آن را دیگر آنکه شخصی
بارسی را حادثه واقع شود که دوستان موافق او با دشمنان منافق او در شان او قال و قیلی پیدا کنند و
وی تدارک این خلل خواهد این فقره را با ضم فثبتنا و انصرنا وسخر لنا هذا البحر بخواند و مبالغه کند در خواندن
آن در وقت تلفظ این فقره تا شدید صورت دوستان و مقالات ایشان یاد کند و اشاره برد و
ابطال کند فثبتنا وانصرنا وسخر لنا هذا البحر کما سخرت البحر لموسی وسخرت النار لابراهیم وسخرت الجبال
والحدید لداود وسخرت الریح والشیاطین والجن لسلیمان وسخر لنا کل بحر هو لک فی الارض والسماء
والملک والملکوت وبحر الدنیا وبحر الآخرة وسخر لنا کل شیء یا من بیده ملکوت کل شیء **ترجمه**
پس پای برجای دار ما را و یاری ده ما را و مسخر گردان برای ما این دریا را چنانچه مسخر ساختی
دریا را برای حضرت موسی و مسخر ساختی آتش را برای حضرت ابراهیم مسخر ساختی کوهها را و آهن را
برای حضرت داود و مسخر ساختی باد را و دیوان و پریان را برای حضرت سلیمان و مسخر گردان برای ما
هر دریائی که آن بملک تست و در تصرف تست در زمین و آسمان و در عالم ملک و عالم ملکوت و دریای
دنیا را و دریای آخرت را و مسخر گردان برای ما هر چیز را ای آنکه بدست قدرت اوست فرمان روائی
همه چیزها **لامعهٔ اولی** هر چند سبب ورود الهام قصهٔ دریا بوده است اما از بحر جائز است که نشاء کلیه
که مشتمل بر افراد مختلفة الآثار باشد یا کاری که موقوف بر افعال بسیار باشد اراده کنند لهذا شیخ
در آخر دعا می گوید وسخر لنا کل بحر و بحر الدنیا و الآخرة داعی را باید که وقت تلفظ سخر لنا هذا البحر آن

مراد را به خاطر گذراند مرض طبیعت باشد یا کار بسته که تدبیر آن نداند یا حرب بین المؤمنین ❊
لامعه ثانی معنے تسخیر نشاءه از نشات آنست که از ملاء اعلیٰ الهامات و احالات برای دفع همت
این شخص و تمشیه مراد او در آن نشاه جاری شود تا طبایع و خواص این نشاه بالنفس داعی مراد
او تنافی نه کند مثلاً حضرت موسیٰ اراده داشتند که از قوم فرعون خلاص شوند احالات هم ملاء اعلیٰ بادی
مخالف را در میان اجزا دریا در آورد تا هر ناحیه از دریا مانند طور عظیم در استاد و حضرت ابراہیم
را در آتش افگندند هم ملاء اعلیٰ افاضه بادی شدید البرد از طبقه زمهریریه بران بقعه ارض
فرمود نار منطفی شد و برد و سلام گشت و برای حضرت داؤد جبال و حدید را مسخر ساختند
که جبال تسبیح ایشان را جواب گویند و مقصود ایشان از تحسین در حرب و پیدا کردن معیشته
اہل و ولد با سہل وجوه حاصل شود و ریح و شیاطین را مسخر حضرت سلیمان ساختند تا هر جا
میخواست به او میرفت و هر کاری که اراده می نمود دیوان بعمل می آوردند **لامعه ثالثه**
ذکر این پیغامبران و آنچه خدائتعالیٰ مسخر ایشان ساخت برای دو وجه است یکی آنکه مراد را
مستحضر کرده شود و در پیش چشم آورده شود دیگر آنکه رجای حصول مراد قوی گردد بمثل آنچه در فقره
فقد ابتلی المومنون تقریر کردیم باز تخصیص این چهار پیغمبر بجهته آنست که قصیص ایشان مشتمل است بر
تسخیر هر چهار عنصر بحر و نار و ریح خود ظاهر است و جبال و حدید غالب در ان ارض است و
معدود از ارض و شیاطین در ترکیب ایشان ریح غالب تر است و بعد آن آتش چون زیر
آسمان غیر عناصر اربعه و مرکب از ینها موجود نیست هر چهار را ذکر کرد و بعض مرکبات را نیز گویا
می گوید همه عناصر را و مرکبات را برای خاصان خود مسخر ساخته ❊ **لامعه رابعه** - در اخبار
وارد شده است که چون بنده نان را تناول کند سیصد و شصت کس در انجا سعی کرده اند تا
بدہان او رسیده اول ایشان میکائیل که قاسم ارزاق و مہیا کننده مطر است و آخر ایشان
خباز و این مثلی است که ضرب کرده شد برای افاده آنکه تسخیر یک نشاءه برای بنده از بندگان
خدا متوقف میباشد بر تسخیر نشات بسیار بعض آن را بنی آدم می دانند و بعض نشات بمنزله ماده
آن نشاه باشد و بعض متلازم و متجاور و بعض متمم آثار او مثلاً خدائتعالیٰ توانگری را برای فقیرے
مسخر ساخت تا ہدیه فرستد اینجا ہزار نشاه مسخر شده است تا این ہدیه بدست فقیر افتاد
زیرا که نخست قوة علمیه این توانگر می باید که صورة فقر حاجت او و فائده عطای او بفهمد بعد از ان قوة
عازمه با او یار شود و تقویه آن خاطر کند بعد از ان ملکے از ہر جهته پیش او گرد آمده باشد تا ہدیه

فرستادن میسر آید۔ بعد از ینهمه خازن را رام می سازند که مطل نه کند و سرکشی نورزد و رسول را مقهور
می سازند تا غلط نه کند و رنگ نورزد والی غیر ذلک مما یطول ذکره شیخ چون اینهمه معاملها بعلم لدنی می شناسد
و در سوال تعمیم می کند که سخر لنا کل بحر و سخر لنا کل شیٔ و کلمهٔ ثانیه اعم است از اول زیرا که بحر نشاء کلیه
مجموع کل را گویند و شیٔ بر فرده جزو هم اطلاق میتوان کرد ❊ **لامعه خامسه** شیخ در لفظ کل بحر هو لک و بیامن
بیده ملکوت کل شیٔ استحضار می کند قدرة و جوبیه قاهره بر هر چیز را و فائده استحضار آنست که صدق التجاو
حسن رجا متحقق شود اینجا باید دانست که هر چیز را ملکوت است خاص و شریعتی است خاص زیرا که صورة
نوعیه و صورة شخصیه هر چیز مقتضیات دیگر دارد و قبض و بسط صفات هر نشاة هر طبع آن نشاة خواهد بود
و تجلی اعظم را چون نفس کلیه از ذات بحت قبول کرد مانند مراة صورة آفتاب را لامحاله شائع شد قهر او در
جمیع آنچه در نفس کلیه پیدا خواهد شد در هر چیزے از راه همان چیز درآمد و فعل خاص وی که قهر است هر جا
برنگ همانجا رنگین گشت قهر خاص هر چیز ملکوت آن چیز است ❊ **لامعه سادسه** گاه باشد ملکوت
مثال را برای شخصی مسخر کنند نه ملک شهادت را پس در مثال قضا کرده شود بوجود غنائی او یار یاست او
بمرتبه از مراتب و قوی فلکیه که در طالع شخص آفریده اند آنرا کوتاه سازد پس در خارج پیدا نشود الا ربع
آن و همچنین گاه باشد که تدبیر سماوی را بر وفق مراد شخص منبسط سازند و تدبیر ارض تنگی تقاضا کند پس
حکم عدل مدبر السموات والارض آن باشد که مقبوض کرده شود حکم تدبیر سماوی را بقدری که با تدبیر
ارض مناقضه نه کند مانند تقاضا کردن قوی فلکیه با مر شخصے حالانکه در حبشه متولد شده است بعض اهل الله
باشند که صورة مثالیه را دریابند بوسعة تمام و گمان کنند که بقدر اتساع وانبساط آن صورة مثالیه در خارج
حادث خواهد شد و از آن خبر دهند و بحدس مقدار آن حادث تعین کنند و غلط شود و شیخ بسبب اتساع علم لدنی
که خدا تعالی او را داده است این امور می شناسد لهذا می گوید و سخر لنا کل بحر هو لک فی الارض والسماء والملک
والملکوت ❊ **لامعه سابعه**۔ تسخیر بحر دنیا عبارت از اثر پذیرفتن نشات دنیاست از همم طالب اعلی تما
سعادة دنیویه مثل کثرة اموال و اولاد و اصحاب و طول عمر و انس خاطر و اطمینان نفس و تیسیر امور معاش بوجود
آید و تسخیر بحر آخرت عبارت از آنست که عبادات این شخص علی وجه التمام در صحیفه عمل او ثبت شود و مبطلی آنها
ناقص نسازد و ریح طیبه از علیین در صورة این عمل درآیند و آن را نموی دیگر دهد تا هر ساعة ببالد و بیفزاید
فی الحدیث یربیها کما یربی احدکم فلوه و در روز حشر قوة مثالیه علی طبیعتها آن را شرح نماید و منفسح گرداند +
لامعه ثامنه۔ اگر جمعی را با اعدای خویش جنگ واقع شود و هر یکے بحسب طاقت خود عدد عدد مهیا
کنند و بجهد همت غلبه بر دیگرے بخواهند این فقره صالح آنست که بکثرت تلاوت آن در عین حرب لطیفه

مع یا ملک آن و این شخص را ملکوة مثال رام شده است نه ملک شهادة..

غلبه پیش آید و فتح بر اعدا متحقق گردد و هم چنین چون کار بسته که او تدبیر آن عاجز شوند و مرض صعبی که اطبا از معالجه آن در مانند پیش آید بسبب اکثار تلاوة این فقره لطیفه غیبیه کشاد این کار بسته و شفاء این مرض عضال بر آن میسر شود من حیث یحتسب ولا یحتسب آن سر بظهور رسد که مخفی است انصرنا فانک خیر الناصرین وافتح لنا فانک خیر الفاتحین واغفر لنا فانک خیر الغافرین وارحمنا فانک خیر الراحمین وارزقنا فانک خیر الرازقین واحفظنا فانک خیر الحافظین واهدنا ونجنا من القوم الظالمین - **ترجمه** - در عالم شهاده در می آید صورة غیبیه که در ملکوت مقتضی و مصور شده است پیش ازین و سرآیة می کند در انجا د بشعشانیة و کمال غلبه ظهور می نماید مقالات کمال نفوس بنی آدم نزدیک عو ایشان بجانب قدس و اینهمه شرح تسخیر و بیان بعض صور وقوع اوست یاری ده مارا زیرا که تو بهترین یاری دهندگانی و بکشا کارهای بسته برای ما زیرا که تو بهترین کشایندگانی و بیامرز مارا زیرا که تو بهترین آمرزندگانی و مهربانی کن بر ما زیرا که تو بهترین مهربانی کنندگانی - و روزی ده مارا زیرا که تو بهترین روزی دهندگانی و نگهدار مارا زیرا که تو بهترین نگاهدارندگانی و راه بنما مارا و خلاص کن مارا از دست ستمگاران **لامعه اولی** چون در اول کلام مذکور شد فثبتنا وانصرنا وسخر لنا هذا البحر شیخ خواست که آنرا شرحی و بسطی دهد - پس سه فقره آورد انصرنا آه وهب لنا الی آخره اللهم یسر لنا آه زیرا که در مقام تضرع و ابتهال هر چند الحاح و تکرار بیشتر - بر جای اجابت نزدیک تر **لامعه ثانیه** این فقره گویا صورة سعادة زهره است و حامل بر آن نیست مگر طبیعت زهره که در مزاج شیخ مستتر است - اینجا باید دانست که الهامات عالیه که بر کمل افراد بشر نازل میشود - با خود مستعجب می سازد - بعض خواص کواکب را - در انجیل مذکور است - قصه که حاصلش آنست - که در هیاکل بعض مردم کبوتران میفروختند - غیرت الهی بجوش آمد - و نفس حضرت عیسی را ذرا مضای حکم این غیرت جارحه خود ساخت - حضرت عیسی تبعی تمام خرکره را حاضر ساختند - و بروی سوار گشتند - و حواریان طرق طرق گویا در رکاب ایشان روان شدند - و بهمین هیئت دران هیاکل در آمدند و کبوتر فروشان را زجر و توبیخ بسیاری کردند - و هیبت الهی بران جماعه افتاد - وازان کار باز آمدند و بعض بگریختند و این واقعه یکی از وقایع عظام بوده است - که انبیاء سابق بآن بشارت داده بودند و در کواکب سیار در کلام خود کنایه بحضرت عیسی می کردند - و رنیو اقعه از حضرت عیسی مشتری که در برج حوت باشد - بود - و این صورت به آن مشتری مناسبت تمام دارد - گویا در دیوان کواکب از دواوین ملکوت ثبت شده بود که شخصی از منسوبات مشتری که در حوت باشد و کرام الهی و جارحه از جوارح عنایات الهی

گرود و چون داعیه در خاطر حضرت عیسی فرود آمد با خود مستصحب ساخت۔ تمام صورت آن مشتری را
و این نهایت صدق است چنانکه نهایت صدق آئینه آنست که تمام هیئة رائی در وی ظاهر شود بهکم و کاست
برین قیاس درین دعا که از معراجات روحانیه شده است تمام سعادة زهره بر روی کار آمد با خود
درخشیدن و بر وصف محبت و لطف مرجع جمهور انام گشتن و گشادگی کارهای بسته دیدن تا الم انتظار نه کشد و
دور شدن گناهان و الواث و احداث و رحم الٰهی و وسعة رزق و حفظ و هدایت همه از نیرنگ اینمقام ست
لامعه ثالثه چنانکه این فقره مناسبت دارد به سعادة زهره همچنان راستا راست نمونه است برای
خالقی که افراد بشر را در علیین پیش خواهد آمد۔ رحمت الٰهی ایشان را در بر کرد۔ پس آنجا ابتهاج مقدس که تعبیر
از ان به نصرت توان کرد خود بر خود درخشیدن مانند درخشیدن شمع کافوری۔ و کارهای متعلق به این
شخص از غیب گشاده شدن و بتری از هیئات غاسقه سفلیه که مغفرت تعبیر است ازان و انجذاب او
به جانب قدس به وصف انس و میل جانب مقدس به او بوجه افاضه خیرات که تعبیر ازان به رحم کرده شود
و بایست او را باو رساندن که رزق عبارت ازان است و از جمیع شرور نابایستها نگاه داشتن که
حفظ بیان اوست۔ و شیخ به این فقره همان هیئت علیین را بوجهی حکایت می کند که بهتر ازان صورت
نه بندد ❊ **لامعه رابعه**۔ اینجا باید دانست که چون مسبح یک کلمه را اکتار می کند از صلب آن کلمه صورة
مثالیه بر وفق آن کلمه می جوشد۔ و مراد از کار و اوراد که برای تمکن حلاوة مناجاة مواظبت بران مطلوبست
رعایت این حالت را باید کرد چنانکه طبیب حاذق در اغذیه و ادویه مراعاة می کند حالتی را که بعد کیلوس و کیموس
در بدن آدمی احداث می نماید از ازالة تعفن اخلاط و انتقاص آن و ازدیاد آن هم چنین عارف محقق مزاج
این صورة مثالیه را در صیغ ادعیه مراعاة می نماید۔ پس اگر کلمه بر صرف ذات الٰهیه بغیر امتزاج ملاحظه
وصفی از اوصاف دلالة می کند صورة مثالیه او در غایة تجرد و باریکی خواهد بود و طاقت جمهور ناس از
تحمل آن عاجز شود و اکثار آن انسلاخ از احکام بشریه بر دهد۔ لهذا در شریعة غرا در باب اذکار
کلمه که بر صرف ذات دلالت کند مثل الله الله هو هو هو نیامده است۔ بلکه جملے که التفات آنجا بذات
الٰهی مثل التفات تبعی که بجانب طرفے فی الجملة واقع میشود در وقت تحدیق نظر به تحقیق سلب و ایجاب
مثل لا اله الا الله الله اکبر الحمد لله سبحان الله استغفر الله توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله۔
این اذکار را نائب مناب ذکر ذات ساخته اند۔ در شرائع الٰهیه تخصیص الله اکبر و لا اله الا الله کرده اند که
در نیابة ذکر ذات لهذا در عامه مواضع همین ها مطلوب شده در عداد ذکر صفات سوال و تعوذ و صفات
منفصله و آیات قدرة را نهاده شده۔ چنانکه در آیة الکرسی ابتدا کردند بذکر الله لا اله الا هو الحی القیوم لعلهان

بعد ازان بذکر صفات شروع نمودند که لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض آه و در آخر سورهٔ
حشر هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهاده - اه و در سوره غافر تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر
الذنب و در سورهٔ اخلاص الله احد الله الصمد لم یلد - و این سر دقیق است از اسرار قران عظیم فتدبره - و اگر کلما
دلالت کنند بر قهر اعدا و افنای آنها و غضب بر آنها صورة مثالیه آن در غایة شدة و صولة خواهد بود و نفس
تا طلقه [illegible] آن ایستادن میسر نشود الا بعد خلط کلمات جمالیه - لهذا در قران عظیم وعید [illegible] و
[illegible] ثواب - و تهدید و توبیخ را بالطف و احسان منضم ساخته اند - یا تثبیت جاش و تسکین قلب و
التفات [illegible] الٰهیه چنانکه در سوره یس پنج آیت را که دلالة بر تسکین قلب و تعداد نعم الٰهی می کند - تقدیم
سوره [illegible] ان فرموده اند - انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الآیه بالجملة شیخ را منظور بود که سل سیفی کند - بر اعدا
[illegible] علی وجوه اعدائنا و اجعلهم علی مکانتهم شاهت الوجوه و عنت الوجوه - لهذا کمال معرفت او بخواص [illegible] الٰهیه
بران حمل کرد - که دو سه فقره و اغلب در جمال ذکر نکرد ÷ **لامعه خامسه** اینجا باید دانست که تسخیر عالم برزق و
نصرة بندها از بندگان الٰهی در موطن تدلی شبیه است به سیاسة ملک مختار رعیت خود را - چون آب بر زمین بریزند
طبیعت آب سیاسة می کند - مال این فرد را با جمیع عوارض طاریه [illegible] اگر [illegible] بلندی باشد کثرة یا و شدة
جری او را به این بلندی و پستی موازنة می کند - و گاهی به پستی می [illegible] و بلندی را می گزارد - و گاهی پستی و بلندی
همه را در میگیرد - همچنین اگر آنجا مانع باشد اگر سنگ است بازمین سخت [illegible] دور امی کند - که در اکثر حال مگر که کثرة و
شدة جری بحدی رسد که کافتن زمین و از بیخ برکندن سنگ به نسبت او سهل باشد - چون در مقابلهٔ آفتاب جدیه
نفس رحمانی ایستاد - آنجا عکس آفتاب بضرورة منطبع شد - و برنگ طبیعة کلیه رنگین گشت - و تدبیر کلی طبعی که حکم
تحصل است نزد یک عوارض طاریه به حکم سیاسة طبیعة ظاهر شدن گرفت - که لون الماء لون انائه و چون
نقش منطبع فلک اطلس صورة مثالیه این تجلی نمود - اشجار بهیئة خادم او شدند - مثل تصرف فرد واحد قوی در افراد ضعیف
کردن گرفت - بالهام ملائکه و ارسال اینها در ارض و تحریف اقلام در همین موطن است ÷ **لامعه سادسه**
این فقره و امثال است در سعادة زهره در باب حسن نبات اشجار و زرع و دشمن بکسر باید کرد تا سعادة مشتری نیز
بهم رساند و بر لوح خشب بخط جلی باید نوشت - و در اعلی مواضع از باغ و کشت میباید گذاشت و برای ثمر
درخت معین بر برگ بعصاره ثمری باید نوشت - و برای اجمال و قبول و فرح شخص به مشک و گلاب بر
کاغذی نوشته بر سر او باید بست - و اگر زن باشد به همین صفت مخمس باید نوشت از انصرنا تا ارزقنا
وهب لنا من لدنک ریحا طیبة کما هی فی علمک و انشرها الینا من خزائن رحمتک و احملنا
بها حمل الکرامة مع السلامة و العافیة فی الدین و الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر

ترجمه و بخش برای ما از نزد خود بادی خوش بهمان صفت، که در عالم تست و پراگنده ساز آن را انه
نخستینهای رحمت نمود- و بردار ما را به آن باد خوش برداشتنی که سبب بزرگی باشد باسلامت و عافیت در
دین و دنیا و آخرت هرآئینه تو بر هر چیز توانائی **هما و لی** هرچند سبب انشای این دعا میخواهد که مراد از
ریح همین باد متعارف را گیرند اما ممکن است که بحسب بطن این دعا مراد باشد تائید عالم غیب سرایة الهامات
ملاء اعلی در عالم شهادة بجهة رفق این شخص در خاطر او یا در خاطر دیگران برای او و در آمدن نوع مثال در
عالم شهادة و برکات عالم روح در نسمه علماً و عملاً تا علوم اشراف بر خواطر و اشراف بر قبور و کشف واقعات
آینده سهل گردد و قدرة بر اعمال شاقه از سهر مفرط و بطش غیر معهود بوجود آید و استعمال ریح درین معنی قریب است
بآنچه در قرآن عظیم آمده و تذهب ریحکم ای النصر کم در عرف هرچه سبب او ظاهر نباشد و به طریق اتفاق می آید
و میرود بریح تعبیر میکنند ؛ **لامعه ثانیه** قال الله تعالی ان الله بالغ امره و قال کان امر الله مفعولا
هرچه در حظیرة القدس مشبح میشود و مقضی می گردد و بالضرورة حبالة عالم مسخر او خواهد بود- و این قدرت هم در رنگ
قدرت تدبیر بی نهایة است- علوم بشر احاطه جهات و طرق آن نمی تواند کرد- خدایتعالی درین موطن بقبض بعض
اسباب و بسط بعض اسباب و تقریبات و احالات هرچه میخواهد اگرچه در علوم بشر مستبعد محال باشد بظهور میرساند
و بهمین معنی است اشارة دران آیت قل کونوا حجارة او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم فسیقولون من یعیدنا
قل الذی فطرکم اول مرة نه احال امر قابل و مستعد مطلقا زیرا که حجارة و حدید نیز استعداد بعید دارد مر افاضه حیات
کما لا یخفی- لهذا شیخ درین مقام میگوید وهب لنا من لدنک به لفظ من لدنک اشارة می کند بحظیرة قدس تدلی
اعظم ؛ **لامعه ثالثه** شیخ می گوید کما هی فی علمک- و این کلمه احتمال دو معنی دارد یکی آنکه بخش آن ریح را
بهمان صفت که در علم تو مشبح شده است یعنی طبایع اسباب از آن صورة علمیه کم نه کند و زیاده نه نماید این
معنی تاکید و تصویر تسخیر عالمست- از حقیقت مدلی- دیگر آنکه ظهور آن مراد بهر طوریکه تو میدانی از قبض و بسط
هرچند ما بحقیقت آن مطلع نباشیم- اینجا باید دانست که عارف محقق چون مرادی را از مرادات طلب می کند
نفس آن مراد باسلامت و عافیت طلب میکند- و در سوال التعیین نمی نماید طریق او را- مثلا نمی گوید که رزق
ده مرا ازین باغ و ازین تجارت بالخصوص- بلکه می گوید رزق ده مرا از هرجا که خواهی زیرا که در احاطه الطرق
افاضه مراد متصور نیست- و بعض آن مناسب است بتشبه بتخییر مطلق- و بعض مناسب نیست و بهمین معنی اشاره
رفته است- در حدیث نهی از تعدی در دعا ؛ **لامعه رابعه** ریحی که ما بآن اشاره کردیم از یک خزانه نیست
بلکه از خزانهای بسیار- گاهے از خزانه علم باشد مثل اشراف و کشف و گاهے از خزانه قوة قدرت
باشد مثل فتح خیبر و قلع باب او- و گاهے از خزانه رزق مانند نفقة الغیب- باز این همه گاهے از

خزانه سعادت کوکب باشد- دران سعادت- وگاهی از خزانه اندراج قوة مثال در شهادة مثل
مشی علی الماء وگاهی از خزانه تجرد ارواح- مثل نسبتهای شگرف وتجلیات معنویه که اکابر اولیا رامی دهند- باز
چون عطیه از عطایا سیلان مینماید- از خزانه تا باین شخص برسد تمام سیلان وظهور او موقوف میباشد بر امور
بسیار که علم آن مقدور بشر نیست- لهذا شیخ می گوید من خزائن رحمتک ونمیگوید من خزانة رحمتک +
لامعه خامسه چند نوع از کرامت از هیچ ولی الا ماشاء الله منفک نمی شود- از انجمله نفقة الغیب است-
وحقیقت نفقة الغیب آنست که تربیت وتولی الهی متوجه می گردد- بنفس ولی- وآن مفضی شود به برکت
و رزق وایصال اسباب معاش وآن را صور مختلفه میباشد- بقدر مزاج شخص وبقدر انچه در وی مندرج ساخته
اند- از قوی افلاک این ولی اگر از صحاب فطانة است میشناسد که از کدام راه میدهند- وبچه قدر می دهند-
والا نمی شناسد گاهی ملائکه سفلیه وصالح جن را مسخر می سازند- تا مایحتاج او را به او رسانند- وهذا قلیل نادر
جدا- وگاهی در دل بنی آدم می اندازند که بذل کنند برای او ودر بعض احیان این دهنده را محتاج می سازند به
دادن مثلا نذر کرده بود- وشرط مصرف نیافت- الا این شخص را یا در نفس او سول ساختند که از دادن به
این ولی فائده عظیم دنیوی یا اخروی حاصل خواهد گردید- ومضطر نمودند او را در امضای این داعیه ودر بعض احیان
مستور میدارند عطای خلق را از نظر مردم بلکه از دل این شخص نیز محو میسازند که من فلان را داده ام وگاهی
این ولی را بیبی از اسباب معاش باشد- پس برکت میدهند- دران تا کفایت کند انواع معیشت او را-
وازانجمله فراسة صادقه وکشف واشراف بر خواطر هیچ ولی از اولیاء الله خالی از اصل این معانی نمی باشد
لیکن در قلة وکثرة مختلف اند جمعی را خیال قوی تر باشد- وجمعی را وهم مقدم تر وطائفه را عقل بیش قدم تر-
وگروهی را قلب ظاهر تر- وکشف این جماعه در رنگ دواعی وعزم ومنی وحیه باشد- وازانجمله نفس را فی کلمات
او را مطابق میگردانند با واقع در نفس الامر من حیث یدری او لا یدری گاهی مردمان از کلمات وحرکات او
فال گیرند- وانچه بودنی است ازانجا استفاده نمایند- واین شخص آن را داند یا نه داند- وازانجمله ظهور تاثیر
در دعای او ودر رقی واعمال تصریفیه او تا عالم بفیض نفس او منتفع شود- اگر ظهور این ولی مقضی است کرامات
او را علانیه سازند- تا عوام آن را ببینند وبشنوند- وبه علم محل او معترف شوند- وبا او محبت بهم رسانند- و
اگر ظهور مقضی نه شد این کرامات میدهند- اما عوام را به آن آشنا نه کنند لامعه سادسه قبول عامه
جاه ورفع منصب یکی از نعم الهی است- مثل مال واولاد غایة الامر در حق بعض مردم بسبب قصور استعداد
آن نعمت نقمت میشود- چنانکه مخبر صادق علیه الصلوة والسلام در جواب سوال کسی که پرسید او یاتی الخیر بالشر
بیان فرمود- لهذا شیخ اینجا می گوید واحللتها محل الکرامة کرامت در اصل بمعنی عزت وبزرگی است وسنة الله

بران جاری شده که چون شخصے در ملاء اعلی محترم و مکرم گردد میلان مینماید آن احترام در ملاء سافل
و بنی آدم چنانکه مخبر صادق در حدیث نزول قبول بیان فرمود پس شیخ طلب میکند عزة و
جاه و قبول را لیکن عزتے که بسبب قبول غیب پیدا شود نامعه سامعه بسبے عزت و جاه
و قبول در خلق که مفضی بشود بشر از ان جهت که مفضی گردد بعض شهوات نفس یا سبب حدوث حسد
و حقدی از مردمان چون شیخ به سبب اتساع علم اینهمه را میشناسد مصرح میسازد که مع السلامة و العافیة
فی الدین و الدنیا و الآخره پس سلامة در دین عبارت ازان است که نفس این شخص امور
خسیسه فاسقه که سبب انحطاط او باشد در منزلة قرب الٰهی کسب نکند و سلامت در دنیا آنست که
مالمی و شرقی در بدن و نفس این شخص یا بمناقشه خلق مفضی نگردد و سلامت در آخرت آنست که
در معاد حساب عسیر آن افعال و اخلاق در میان نیاید نامعه سامنه این فقره صالح آنست که
بسبب اکثار آن لطیفه غیبیه در هر وقت و هر مکان ازان جهت که مداند پیش آید و سبب نصرة او
بر اعدا و ازالهٔ آفتها و مصیبتها گردد پس اگر نفقة الغیب مطلوب باشد چهارده بار یا وهاب بخواند و سه
بار دعائے حضرت عیسے اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیداً لاولنا و آخرنا الی رازقین
و اگر فراست و اشراف مرغوب افتد چهارده بار یا علیم یا مبین یا خبیر و سه بار و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بخواند و اگر ظهور آثار دعا و ترقی باشد چهارده بار یا مجیب
بخواند بعد ازان سه بار و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یزیدهم من فضله الآیه
اَللّٰهُمَّ یَسِّرْ لَنَا اُمُوْرَنَا مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوْبِنَا وَ اَبْدَانِنَا وَ السَّلَامَةِ وَ
الْعَافِیَةِ فِیْ دِیْنِنَا وَ دُنْیَانَا وَ کُنْ لَنَا صَاحِبًا فِیْ سَفَرِنَا وَ خَلِیْفَةً
فِیْ اَهْلِنَا وَ طمس علے وجوه اعدائنا وامسخهم علے مکانتهم
فلا یستطیعون المضی ولا یجیٔ الینا و لو نشاء
لمسخناهم علے مکانتهم فما استطاعوا مضیا
و لا یرجعون ترجمه بار خدایا سهل گردان
برائے ما کارهائے ما را با راحت در دلهائے ما و ابدان ما و با سلامت
و عافیت در دین دنیا ما و باش برائے ما هم نشین در سفر ما و جانشین
در اهل خانه ما و محو صورت فرود آر بر روے دشمنان ما و بگردان صورت ایشانرا یعنے
متغیر الاحوال گردان بر جائے ایشان تا نتوانند گذشتن از مقام خود بجانب دیگر

وقت آمدن بجانب ما بعد از آن تسبیح تلاوت کردند و آیه را ولو نشاء لطمسنا الخ اگر خواهیم محو فیرود
آریم چشمهائے ایشان پس شتابی طلب کنند راه را پس از کجا به بینند و اگر خواهیم صورة گردانیم
ایشان را برجائے ایشان پس نتوانند از جائے خود گذشتن و باز نگردند لمعه اولی مشائخ
صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم هر روز استخاره مطلقه مستحب داشته اند یعنی دو رکعت نماز
میگذارند و طلب خیر میکنند در زمره فعلی و قولی که از این شخص درین روز بعمل آید و برکات این
استخاره تجربه نموده اند بهمان اسلوب شیخ تیسیر را مطلقا در جمیع امور که مباشره آن مینماید و
غرضی از اغراض را بآن قصد میکند خواه درین روز خواه در سایر ایام درخواست کرده است
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جوامع ادعیه را دوست میداشتند و شاید مصادف کند وقت
اجابت را پس در آن حالت ترک دعائے اکثر حاجات غبن عظیم باشد لمعه ثانیه چون کسے
متوجه میشود بمقصدی و در طلب آن سعی بکار میبرد آنجا چهار مظنه حرج و شدة پدید مے آید
شیخ بسبب لدنی که خدا تعالی نصیب او ساخته است آنهمه را منظور نظر دارد و بتخصیص نجاح
و فیروزی خود بوجهی که انواع حرج و شدة پیش نیاید میطلبد یکی از انجمله تعب و کلفت بدن و
وهم و تفکر و ضیق دل است زیرا که بسیار است که آن غرض موقوف باشد بر حرکات عنیفه و
اعمال شاقه و بسیار است که کشاده کار ظاهر نشود و هم و غم دل را درگیرد و تنگی و تفکر بهم رسد
از نجهة شیخ میگوید مع الراحة لقلوبنا و ابداننا دیگر خطا و تحری بسا چیز که آدمی آنرا بجهة رفاهیة
طلب کند و فی الحقیقة مورث کابة و رنج و فساد معاش و معاد باشد عسی ان تکرهوا
شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون از نجهة
شیخ میگوید والسلامة والعافیة فی دیننا و دنیانا دیگر آنکه چون خود متولی امور شود محتمل که بعض
مهمات را معطل گذارد از جهة سهو یا بیکی مشغول شود و بمهم دیگر نپردازد و چون خود غائب شود و
بدیگرے تفویض نماید احتمال دارد که آن دیگر امانت را کار نفرماید یا او را سهوے و خطائی رو دهد و اگر
دیگرے را هم تفویض نماید ضیاع اموال و اولاد لازم آید از نجهة شیخ میگوید وکن لنا صاحبا فی سفرنا وخلیفة
فی اهلنا دیگر آنکه چون در طلب منافع و دفع مضار خوض کنند غالبا در آنجا مزاحمت بنی نوع پیش آید
زیرا که بجائے در آن منافع چشم حرص دوخته باشند یا نفع این شخص موجب ضرر دیگرے بوجه من الوجوه باشد یا دفع
مضره این شخص موجب کم انتفاعی دیگرے گردد مثل طرار و سراق و قطاع که انتفاع آنها موقوف بر تضرر این شخص باشد
تا برایه تیسیر مقصود بغیر کف اعدا از مزاحمت و مغلوبیه ایشان در مقابله با او میسر نشود...

از نیجہ شیخ میگوید اطمس علی وجوہ اعدائنا و امسخہم علی مکانتہم کلا یستطیعون المضی ولا المجی
الینا الی ہمعۃ الثالثہ طمس دراصل لغت بمعنی برہم زدن تخاطیط واشکال مے آید ومحتاج بصلہ علیٰ نیست
لیکن شیخ تضمین کردہ است معنی انزال طمس را یا تصویر کردہ است معنی طمس را بمسح ید بر ظاہر شے د
چنانکہ در یحمی علیہا و تقفینا علی آثارہم علما تفسیر بیان کردہ اند ومسخ دراصل لغت بمعنے تبدیل صورت
الشان بصورتے خسیس تر ازان لیکن مراد آنجا باز داشتن است ازحرکات تا مثل سنگ و جماد گردد
و در عدم حرکۃ و مضی در گذشتن است از جائے بجائے دیگر و مراد اینجا غیبہ جانب ابن نفس است بقرینہ
والمجی الینا الامعہ رالبعہ این دو آیت کہ ولو نشاء لطمسنا علی اعینہم ولو نشاء لمسخناھم علی مکانتہم
دلالت میکنند بر صفتے از صفات خدائے تعالےٰ پس تلاوت کردن شیخ این دو آیت را درین موقع
برائے آنست کہ تبرک میکند باین صفت و بکلی خاطر خود را مصروف میسازد باین صفت مانند
آنکہ در حدیث آمدہ است اللہم استخرت بعلمک واستقدرک بقدرتک واسئلک من
فضلک و استفصلہ این صفت و بکلی روئے بوے آوردن امید قبول را قوی تر میگرداند الامعہ تمام
بطن این آیۃ نکتہ ہست پس وقتیکہ چون شیخ متعلق است بانسلاخ الذاین دو آیت او را یاد
سید بد ہمت بر دفع اعدا بستن و قہر مخالفین خود انداختن و نفس او را باین کیفیت کہ تاثیر ازان منبعث
متوجہ میسازد و او را مفید میگرداند و میجنباند چنانکہ تذکر قصص انبیا بخلق سخا دلالت میکند و تذکار
میان کامن عزیزہ میجنباند و تذکر قصص شجعان بخلق شجاعت را مینماید و آنرا در جنبش مے آرد
الامعہ سادسہ این فقرہ صالح آنست کہ داعی آنرا از غیب انواع تیسیر و ہرچہ روئے
بدان آرد پدید آید وچون شروع در کارے کند پیش ازان ختم یکہزار و یکبار بخوانند واگر در
مجلسے در مسئلہ از مسائل دین یا در قضیہ از قضایائے معاش خصومت واقع شود و حق
بجانب داعی باشد و خصم بحرب زبانی و دلیرے غلبہ میکند سہ بار بخواند واطمس علی
وجوہ اعدائنا الی ولا یرجعون و بجانب خصم نف کند اسکات خصم و تحیر و بستگی
زبان بظہور آید یٰس والقران الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تنزیل
العزیز الرحیم لتنذر قوما ما انذر اباؤھم فھم غافلون لقد حق القول علی
اکثرھم فھم لا یؤمنون انا جعلنا فی اعناقھم اغلالا فھی الی الاذقان فھم مقمحون وجعلنا
من بین ایدیھم سدا ومن خلفھم سدا فاغشیناھم فھم لا یبصرون شاھت الوجوہ وعنت الوجوہ للحی
القیوم وقد خاب من حمل ظلما ترجمہ ظہور لطیفہ غیبہ است مثل

ظهور نسیم خوش که مهب آن نزدیک شخص معین نباشد و سریان لطیفه غیبیه است در عالم
شهاده با نکه در شبهات ایشان نظر کرده شود و آنرا حل کرده آید و با نکه در قسوة دل ایشان
نظر کرده شود و بانواع تذکیر معالجه آن نموده آید قسم بقرآن متضمن حکمت که هر آئینه تو از
پیغامبرانی بر راه راستی قرآن فرود آورده شد از جانب خدای غالب مهربان تا بترسانی
جماعه را که ترسانیده نشد پدران ایشان پس ایشان غافلان اند یعنی قریش را بترسانی
که میان ایشان رسولی مبعوث نشده است هر آئینه واجب شد وعده عذاب بر بیشترین
ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند هر آئینه ما ساخته ایم در گردنهای ایشان طوقها پس آن طوقها
رسیده است بزنخدانهای ایشان پس این جماعه سر بالا کننده گانند و ساخته ایم پیش روی ایشان
حجابی و پس پشت ایشان حجابی پس پرده پوشانیدیم ایشان را پس ایشان هیچ نبیند ناخوش
و بدشکل شدند این روزها و رسوا و خوار شدند و همیشه خدائی زنده تدبیر عالم کننده
و به مطلب نرسید هر که بر داشت ظلم را **لامعه اولی** شیخ درین فقره میخواهد که تصرف
قهری بکار برد در حق جماعه که بغیر حق با شیخ در مجادله و مکابره باشند خصوص جمعی که
در باب نشر دین و ترویج طریق یقین مزاحمت نمایند تحت آیه بذکر فرود آمدن قرآن
با حکمت بر بهترین پیغامبران یاد کرد تا آگاه سازد دل خود را به نسبتی که از تقاسم رحمت
الهی نصیب او شده است زیرا که قرآن حکیم را در کمل ورثه نمونه هست و آن نسبتی
جامع است از باب توجه بتدلی اعظم و تخلق باسمای کلیه جامعه و بذکر قرآن نمونه او را مستحفظ
توان ساخت و بعد ازان آیه لمن المرسلین تلاوه کرد که منطوق آن اثبات رسالة حضرت
پیغامبر ما ست صلی الله علیه و آله وسلم و بطریق اشاره دران رمزیست بحال شیخ که از ورثه
پیغامبران است و توفیق بارشاد خلق اصحاب ارشاد را نمونه ارسال رسل است و بعد
ازان تنزیل العزیز الرحیم خواند تا انیجا لی بر دیا آنکه ارشاد اهل ارشاد از خزائن رحمت
الهی بر کافه خلایق فرود می آید و اسم عزیز که دلالت میکند بر غلبه و اسم رحیم که دلالة بر رحمت
کامله و رافة شامله دارد مقتضی توفیق اهل ارشاد میگردد و بعد ازان شروع کرد در آیه لتنذر
قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون تا بعض توفیق ارشاد و جمع ناس بر اهل ارشاد پیش نظر حاضر
شود یعنی انذر غافلان و تعلیم جاهلان و بجانب خدا کشیدن گمراهان را بعد ازینهمه آیات قهریه
آورد تا در ضمن آن آیات همت کاسته او بجوش آید **لامعه ثانیه** سر درین مسله دو چیز است یکی

آنچه عارف محقق چون برای دفع اعدا متوجه میشود بخدمت به نسبتی که خدا تعالی در دل وے
ودیعت نهاده است متوجه میگردد و آن را میجنباند وخاطر خود را بآن آگاه میسازد و بعد
ازان اقدام میکند به تصرف قهری زیرا که اصل بضاعت او همان نسبت است در جمیع
تصرفات **س۵** فان جار الشار فانت کهف ﴿ وان ورد المضیف فانت ظل ﴾ دوم آنکه چون
عالم بخواص اسما و آیات میخواهد که کلمات جلالیه را تلاوة کند و صورة مثالیه آن کلمات مسخر
ساز داو را لابد است که هم وزن آن از کلمات جمالیه تلاوت نماید تا نشود که نفس داعی ازان
اثر پذیر گردد و پیش از تاثیر مدعو علیه چنانکه در قصه حضرت صالح علیه السلام مذکور است **لامعه**
ثالثه علمائے تفسیر ذکر کرده اند که انا جعلنا فی اعناقهم وجعلنا من بین ایدیهم سدا تمثیل است
برای یاس ایشان از انتفاع با آیات قرآن عظیم و فهم اسرار شرایع مثل ختم الله علی قلوبهم
در جای دیگر لیکن باعتبار دلالتی که در فال و اعمال تصریفیه بکار میبرند ذهن انتقال میکند
بر تصرف قهرے حضرت فیاض بر منکران و مخالفان و بستن دست و پائے ایشان و معطل
ساختن آنها را از دیدن اشیا و محبوس گردانیدن ایشان از آمد و رفت و سعی در مصالح
خویش و حیران ماندن آنها از طلب خیر برائے خود باین علاقه سلسله جنبان قهر الهی میتواند
شد و آگاه میسازد نفس شیخ را برائے همت بستن و مسخر ساختن صورت بیکار افتادن ایشان
لامعه رابعه شوه وجوه و عناد و جوه کنایه از بدحالی و انعکاس مراد شخص و خیبة سعی او است
و قصد شیخ اینجا نه اخبار است بحال گذشته و نه وعده است بانچه در قیامت با ایشان پیش
خواهد آمد بلکه انشاء تصرف قهری است و استحضار طلب این امر مثل طلب عطشان آب زلال را
و طلب مقهور مغلوب نصرة خود را زیرا که همت انسان کامل اسم اعظم است در تاثیر **لامعه**
خامسه اگر شخصے بحزنے یا هر کیفیتے که ملایم استقامت نفس نباشد مثل خوف و غضب و حقد و
تشویش در امر معاش و غیر آن مبتلا شود میباید که تلاوه کند این پنج آیه را تا غافلون و بر دل
خود دم کند و اگر عالمی یا قاضی یا مفتی خواهد که درس و قضائے او بر نهج مستقیم واقع شود این آیات
در ثمن نویسد و با خود دارد و بعد هر نماز تلاوه این آیات را لازم گیرد و اگر شخصے میخواهد که
از میان اعدا بگذرد و اعدا او را نه بینند و معترض حال او نشوند لقد حق القول تا لا ینصرون
بخواند و بر سنگریزها دم کند و بجانب آنها بر تابد یا بجانب ایشان تف زند و اگر غلام کسی
گریخته باشد و خواهد که او را تسخیر سازد این آیات تلاوت نماید یا نام غلام بر ورقی نویسد یا

برخرقه توب او گرد آن این آیت را بطریق دایره نویسد و در جائے که او آنجا شب میماند بیاو
یزد و یا در دیگی بنهد و سر او را بموم گیرد و در جائے که آمد و رفت کسی نباشد یا در مقبره
کهنه دفن کند و اگر شخصے بغیر حق خصومت میکند این آیت با شغاهت الوجوه تا ظلما
هفت بار بخواند و بجانب او فف کند یا در جامه او نولسید و در مقبره کهنه یا صحرائے غیر
معمور دفن نماید یا بر سفال پاره کهنه که از مقبره گرفته باشد بخواند و در خانه او اندازد بالجمله اول
آیات تا غافلون صورة مثالیه آن لسعادة مشتری مناسب است و آخر آنها تا ظلما بنحوسته
زحل مناسب است و در جمیع اعمال مشتری و زحل این فقره را کار میتوان فرمود طس حم
عسق مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان ترجمه معنی عالی مغایت فخیم سرایت
کرد و در عالم سر متعین در غیب که مستعد ظهور بود ظاهر شد در عالم متراکم لطیفه روشن در خشان
سرایت کرد و در عالم تجرد و اینهمه کنایه است از فیضان الهامات ملا اعلی با هل ارض رها
کرد و دیار او رحالتے که باهم ملاقات میکنند در میان ایشان حجابی است یکے بر دیگری
تعدی نمیکند لامعه اولی یکے از مواضع مهمه آنست که امرائے بادشاه یا اعوان قاضی یا
تلانده مدرس با خادمان رئیس با یکدیگر خصومت کنند و هر یکے جلب نفعی یا دفع ضرری
خواهد و آن دیگر با او مزاحمت نماید و این نفک ترکیب صحبت کشد و رونق کار صاحب
امر زایل شود و شیخ چون بعلم خدا داد میداند که این حادثه در عالم کثیر الوقوع است ابتهال
مینماید و در دفع این درد خواست میکند که فیضی از ملا اعلی در کار او شود که باز دارد این
متخاصمین را و محافظت صورة تالیف فرماید لامعه ثانیه ایراد طس و حم و عسق در صدر این
دعائے آنست که در پیش نظر خود صورت سریان الهامات ملا اعلی در عالم محسوس حاضر سازد
و انصاف خدائے تعالے بانزال این الهامات مشاهده کند زیرا که استحضار این صورة
و تمسک باین صفت اقرب است باجابت لامعه ثالثه نزول این آیة برائے
بیان آیتے است از آیت آفاقے که دریائے شور و دریائے شیرین هر دو
مجتمع شده و هیچ یکے مزه دیگرے را بر هم نمیزند لیکن شیخ بنوعی از استنباطات می فهمد
که طباع بنی آدم بمنزله بحور است یکی برد بار نافع خوش خو و آن مشابه دریائے شیرین است و
یکی درشت گو سخت رو زود خشم قلیل النفع و آن بمنزله دریائے تلخ است و در وقت
اجتماع این هر دو در یک مجلس یا در یک کار مقتضائے اصل جبلت آنست که

باہم نزاع کنند کار بفتنہ وفساد عاید گردد لیکن قہر مدبر السموات والارض گردن جبلۃ ایشان
را درمیگیرد و بالہامات سالیہ از ملاء علے دتغیر خطرات وتسویل ظنون ایشان را مؤتلف
میسازد وتسکین فرمائے شورش ایشان میشود چنانچہ در قرآن عظیم آمدہ ھو الذی الف
بین قلوبہم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبہم الا یۃ لامعہ رابعہ این
فقرہ صالح آنست کہ اگر درمیان زوجین تناشر واقع شود ونظم صحبت ایشان مشرف
بر انقطاع گردد یا دو شریک در معاملہ با یکدیگر منتہی خصومت گردند بسبب تمسک
باین فقرہ تلاوۃ وحملا ازان شورش تسکین پدید آید وخواہ ناخواہ زبان ایشان از مخاصمہ
ومشاتمہ باز ماند حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ الامر وجاء النصر فعلینا لا ینصرون
ترجمہ سرمعین در غیب ملکوت کہ مستعد ظہور بر شرف بروز بود ظاہر شدند در عالم متراکم
کرم کردہ شد کار وآمد یاری خدا تعالے پس بر ما منصور نشوند دشمنان باو کرم شدن
کارکنانیہ است از رونق یافتن ورواج گرفتن ومقبول شدن وازپیش رفتن لامعہ ولی
شیخ میخواہد کہ تلاوۃ کند اول سورۃ غافر را کہ جامع امہات صفات است پس تکرار کرد لفظ
حٰمٓ را ہفت بار وپرورش داد او را باین کلمات زیرا کہ طریقہ دعوۃ آنست کہ اگر
آیتے یا دعائے صالح معانی کثیرہ باشد از اعمال تصریفیہ ومراد داعی یک معنی است
ازان معانی لفظ دال بران معنی را مکرر میکند سہ یا ہفت بار یا زیادہ ازان وپرورش
میکند آنرا بکلمات مبارکات یا بتلاوت اسمی از اسماء اللہ کہ دران معنی دخلی داشتہ
باشد تا بنظر ہمت او بآن معنی دوختہ گردد وباجابۃ اقرب باشد لامعہ ثامنیہ در حدیث
آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غزوہ از غزوات شعار صحابہ خود ساختند کلمہ حٰمٓ
لا ینصرون را وفرمودہ اند کہ اگر اعدا شبخون زنند باین کلمہ متکلم شوید ازینجا شیخ دانست
کہ مظہر را بغلبہ احبا ومغلوبیۃ اعدا مناسبتی است واین کلمہ را ازہمین جا فال میگیرد
برائے عدم نصرۃ اعدا وکف ایشان از عداوۃ وتکرار میکند ہفت بار تا اقتدا کردہ
باشد باسلوب قرآن عظیم کہ آنجا حٰمٓ در ہفت سورہ مکرر کردہ شدہ است لامعہ تاسعہ
شیخ در لفظ حٰمٓ الامر ملاحظہ مینماید ظہور فیض الٰہی در صورت رواج کار وپیش رفتن تا اقرب باشد باجابۃ بار صنعۃ
اشتقاق وصنعۃ تجنیس را ازمیان صنایع بدیع در لفظ حٰمٓ احم بکار میبرد تا یکی شدن آن معنی مجرد باینصورۃ نہایۃ
در خاطر خود محکم کند زیرا کہ اتحاد دو لفظ در قوۃ وہم میجنباند تصورات وحقیقی را در فن شعر این طلسم ذہنی ارواجی است

احتیاج بیان ندارد خاصه رابعه این فقره در اسکات اعدا و طلب جاه و حشمت پیش امرا
موثر است هفت بار این را خوانده بجانب آن مردم نف کند یا بر هفت سنگریزه دم کرده
بجانب ایشان بیاندازد حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب و
قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ترجمه حم دانسته شد
فرو فرستادن قرآن از جانب خدای غالب داناست آمرزنده گناه پذیرنده توبه سخت عقاب
کننده صاحب فراخی یعنی کثرة نال و زیاده قدرة نیست هیچ معبود دیگر سوی اوست بازگشت
خاصه اولی شیخ درین موضع خواست که آیتی جامع صفات الهیه که موثر است در کفایة مهمات و
حفظ از مکروهات تلاوة نماید بعد از ان دعاهای دیگر را باو ملحق سازد پس از آن این آیة وزان
آیة الکرسی است در آنکه منفرد است برائے بیان صفات الهیه و جامع آنهاست و امثال این
آیات طراز آیات قرآنی است و در این آیة کریمه یازده اسم از اسمار الهی مذکور است و این
اسما امهات اسما اند و متخلق باین اسما اکمل اولیا باشند خاصه ثانیه اول این اسما باعتبار
مرتبه هو است و هو اشارة است بحقیقة بسیط که گنجایش تعداد اصلا ندارد لا علما و لا عینا
و الله اشارة است بآن حقیقة بسیط من حیث جمع صفات کمال و لحوق نوعی از تشخص و تعین
باو سنة الهی در شرایع آنست که این اسم را ذکر نمی کنند مگر بوجه تبعیت که طرف نسبته
واقع شود و به قصد ثانی ملحوظ گردد نه بقصد اول زیرا که مراد اکثار تلاوة قرآن و ادعیه
است و مقصود هدایة نوع بشر است و در وقت اکثار از طلب این کلمه صورة مثالیه محسوس شدن
که مقدور اکثر افراد نیست و برابر آن صورة ایستادن که بنفس ناطقه بآن رنگ
خودی خود می بازد خاصه ثالثه اسم دوم باعتبار مرتبه الله است و اسم سیوم عزیز و اسم
چهارم علیم اینجا باید دانست که در ستوطن تدبیر امهات اسمائیه اسم است قادر علیم و المعنی
قادر آنست که صورة الهیه چون منطبع شد در نفس رحمانی قهرا و شایع شد بر همه انواع و افراد
و هر نوعی و فردی را ملکوتی دیگر پدید آمد پس قادر و عزیز کشف میکند راهی تجلی است
بحقایق امکانیه و گاهے عزیز را برحمن و رحیم هم تعبیر کنند و معنی الله تعین و تشخص حقیقت
هو است پس الله کشف می کند راهی که این تجلی راست بحقیقة هو و چون در مرتبه عقل
پیش از نفس رحمانی جمیع حقایق ظاهر شدند این تجلی اعظم را راهی هست بمرتبه علم و عقل و
نام او بازار آن علیم است و خبیر نیز صادق آنست خاصه رابعه

اسم پنجم منزل الکتاب آن مساوق متکلم است اشارة میکند بصفت کلام نفسی و حقیقت صفة
کلام نفسی آنست که تدلی اعظم صورة نوعیه انسان را پیش خود حاضر ساخت و تحدیق نظر فرمود و در وی
و در آنچه مقتضای کمال فطرة اوست و قوتی که مانع امتثال حکم فطرة خواهد بود همه در ینمقام متمثل
گشت - و رحمت الهی که ناشی است از خزانه تدبیر هم کار شد چنانچه در موطن خلق بقدر سوال مادة ایجاد
صور جواهر و اعراض بنمود - اینجا تکلیف با فعال و اخلاق و اعتقاد بقدر استعداد نوع متشخص شد -
و بعد از انکه منقسم شد رحمت براد و آورد از مان دیگر تدبیر دو کار شد و نقطه حبیه منتقل گشت بفرد واحد
از انسان تا او را رسول سازند و کلمات چند که معجز و متحم خصم باشد - پس آنهمه نظمی گشت معین و
متشخص اینجا دانسته شد. که کلام الله غیر مخلوق است **سوال** باین اعتبار زید و عمرو و شجر و حجر
غیر مخلوق است که در علم الهی ثابت و راسخ بود که اینها در اوقات کذا موجود خواهند شد ؛
جواب بنون باین است در قبلتین اول از جنود حقایق تاثیریه فعلیه متعلقه بنشات کلیه است
بیرون از اعداد و اسماء الهیه آمد و ثانیه از جنود حقایق تاثیریه انفعالیه بافراد خاصه - پس از عداد
ممکنات است اول پیش از زمان متعین و متشخص شد این قدر هست که در ماده و مده شرحی و
تفسیری میخواهد و ثانی در ماده و مده متحقق و متشخص گشت - این قدر هست که پیش ماده و مده
دستوری داشت که بر همان قانون پدید آمد ؛ **لامعه خامسه** اسم ششم غافر الذنب و
هفتم قابل التوب و هشتم شدید العقاب و این سه اسم از اسماء فعلیه است که تفصیل تا در باشد
یعنی چون قدرت متعلق شد بنفس رحمانی و شایع گشت در جمیع نشات و در هر نشاء ملکوتی پیدا
کرد بقدر استعداد آن نشاء باعتبار هر جنس تاثیریکه در عالم باشد اسمی دیگر منتج شد و این
اسماء غیر محصور اند اینجا بر سه اسم اکتفا کرده آمد و الامحیی و ممیت و باسط و قابض و ضار و نافع و
باری و خالق و رزاق و ناصر و شافی همه از همین باب است و حقیقت تعین آن سه اسم آنست
که بنده گناهی کرد و نفس ناطقه او روح گناه را در بلعوم خود فرو برد بکیفیتی خبیثه متکیف شد
چنانچه آدمی از غذای گرم وافر و برد محموم میگردد - بعد از ان بیرون از سه حالت نیست یا
اینست که کیفیتی دیگر پیدا شد ضد کیفیت اول که ازاله کیفیت اولی کند - پس بنده بعد ارتکاب ذنوب
رجوع کند بجانب قدس و بقصد خود انوار ملکیه نافع نماید - و از ذنوب گذشته ندم و اقلاع پیش
گیرد - پس خدا تعالی بروی کیفیتی که ضد گناه بود افاضه فرماید و این مانند تناول شربت بارد
است محموم را - و قت انتشار روحانیه فیضی از ملاء اعلی فرو ریزد - که آن نوب از نفس ناطقه

او بفشاند و محو سازد - و آن مانند نزول آفتاب است در بروج شتویه و تبدل هوا به سبب وی - و شفا یافتن محموم بغیر فعل قصدی خود - یا این است که باقی ماند بر کیفیه خبیثه تا وقتیکه نسمیه ازین بدن جدا شود - و قوة ملکیه فی الجملة منتبة گردد - پس اینجا آلام شدید پدید آید و آن مانند ظهور صداع و درد اعضا و کوفت خاطر و دست و پا زدن مریض باشد از شدة حرارة - پس غافر ذنب اشارة می کند به نزول فیض که حافی از خطیرة القدس و قابل التوب اشارة مینماید بایجاد کیفیه ملایمه بعد توبه و اعمال خیر و شدید العقاب بازاء حالة اصرار است و عاقبة اشرار بیان می نماید ؛ لامعه سادسه اسم نهم ذی الطول و این اشارة است بجنس دیگر از اسما و حقیقت او آنستکه نگاه کرده شود بصفات مدح در بنی آدم - پس آنچه مورد مدح میشود او را برای خدا تعالی اثبات می کنند باعتبار مشابهتهٔ آثار او با آثار صفات مستعمله ایشان - و لیس کمثله شیٔ تریاق سم تشبیه گردانند غنی و ملک و قریب و علی و عظیم و حلیم - و امثال آن از همین جنس است پس ذکر ذی الطول از میان این جنس تمام این جنس را می فهماند ؛ لامعه سابعه - اسم دهم لا اله الا هو این اسم اشارة است به جنس دیگر از اسما که آنها را بسلبیات تعبیر کنند - و آن آنست که بصفات ذم از بنی آدم نگاه کنیم - یا صفاتی که به سبب تجسم و تغیر و احتیاج و ضعف پیدا می شود و آن را از جانب الوهیة نفی کنیم - لا شریک له و لا ولد له و لا والد له و لیس به جسم و لا جوهر و لا عرض و لا یشابه شیئا و لا یماثل شیئا - از همین باب است پس ذکر این صفت به تمام این جنس اشارة میتواند شد ؛ لامعه ثامنه اسم یازدهم الیه المصیر است و آن اشاره است بجنس دیگر از اسما و آن آنست که خدا تعالی را افعال است در دنیا و افعال دیگر است در آخرت - چو از جلباب بدن عریان شویم و به برزخ برسیم معامله دیگر پیش آید - و چون از قبر برخیزیم - و ارواح اشباح مزدوج شوند و قوی مثالیه بقوة و تاکد درین اجساد حلول نمایند معامله دیگر در رسد باعتبار این افعال وصف کرده میشود خدای تبارک تعالی را به اوصاف دیگر و مسمی کرده میشود جناب الوهیة باسماء دیگر الیه المصیر اشارة اجمالی است باین جنس از اسماء مالک یوم الدین نیز اشاره اجمالیه است به آن لامعه تاسعه این آیة ذکر تحول اولیاست که معرفت ایشان بجمله اسماء الهی رسیده است - و بجمیع اسماء الهیه متخلق شده اند - به اعتبار تحقیق و تثبیت غیر ایشان تلاوة آن نمی تواند کرد - و کسی که مستعد آنستا و را اکثار تلاوة این آیه راه میدهد بجانب کمال مطلق - و ازین آیه بنوعی از استنباط انسان کامل

بالفعل میتوان شناخت - وچون ملاء اعلی و ملاء سافل عظمة این آیة من حیث الاجمال تلقی کرده اند نافع باشد از مکاید شیاطین و از لطمات سواء مثل سحر و چشم زخم و وسیله باشد برای استمطار جود الٰهی - وکفایت مهمات و توسیع رزق و رفع صیبت و عظم جاه - چنانچه آیة الکرسی نیز همین فوائد دارد و ازینجا شخص فطن میتواند شناخت سر حدیث اعظم آی القرآن آیة الکرسی بسم اللّٰه بابنا تبارك حیطاننا یٰس سقفنا کٓهیٰعٓصٓ کفایتنا حٰمٓ عٓسٓقٓ حمایتنا ترجمه بسم اللّٰه دروازه ماست و سوره تبارک دیوارهای ماست و سوره یٰس سقف خانهٔ ماست و کلمه کٓهیٰعٓصٓ کفایت مهمات ماست و کلمه حٰمٓ عٓسٓقٓ حمایة است مارا از آفات ❊ لامعه اولیٰ خدا تعالیٰ در سور و آیات قرآن خواص عجیب نهاده است و لهذا اهل عزائم هر آیتی و سورتی را برای مهمات تعین کرده اند و علم خواص القرآن ازینجا منشعب شده است و نکته در صدور این آثار سرایة عظمة قرآن در ملاء سافل بسبب تلقی از ملاء اعلیٰ پس ملاء سافل بتعظیم پیش می آیند و از سر جبلة و طبیعت حسب مراد تلاوة کنند و ساعی میشوند - و لطلبه و شیاطین از عظمت آن میگریزند و دست و پا گم میکنند چنانکه در حدیث صحیح آمده است لایستطیعه البطلة و لایجاوزه بر و لا فاجر - و حکم این هر سوره و هر آیة حکم افسون و رقی است که آن بنی آدم در هر عصری و قطری آن را عمل میکنند و آثار و فوائد مشاهده مینمایند ❊ لامعه ثانیه نکته در تعیین بعض آیات برای بعض مهمات اطلاع است بر صورة مثالیه که از اکثار تلاوة آن در نظر عارف پیدا میشود و لامحالة آن بر طبع کلمات بسیط او خواهد بود - پس نظر می کنند دران صورة مثالیه انچه شبیه است به سعادت مشتری اوراد منسوبات مشتری بکار می برند و این فقیر را معلوم شده است آیة اللّٰه لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز - بسعادة مشتری شبیه تر است و انچه بسعادة شمس نزدیک است اوراد در منسوبات شمس استعمال مینمایند و برین فقیر منکشف شده که آیت رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره علیٰ من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق یوم هم بارزون لایخفیٰ علی اللّٰه منهم شیٔ لمن الملک الیوم للّٰه الواحد القهار - بسعادة شمس نزدیک تر است و انچه بسعادة مریخ میتوان در عمل آورد و نیز معلوم این فقیر گشته که ذو البطش الشدید فعال لما یرید - بسعادة مریخ مناسب تر است لامعه ثالثه اصل در تعیین عدد و اوضاع و هیات خاصه بعض مناسبات است که مدرسه قاشت ملکیه یا موکد تاثیر این صورة مثالیه یا اختیار اجتماعات قریبه به اجابة یا استحضار قوة مثالیه که منبع آن تاثیر است بخصوصها و آن را به فراست میدانند یا به رویا و هاتف و این مبحثی است

بغایت طویل ❊ لامعه رابعه - عارف کامل گاهی متوجه میشود بجانب آیات و سور قرآن بیک
دفعه و استمطار میکند جمیع خواص آنها مرة واحدة بعد ازان که بحقیقة قرآن وعظمت آن در ملکوت متمثل
شده باشد و تلفع مینماید بنور آن و تمسک بحبل متین و پس ظاهر میشود این عارف را بعض آثار
قرآن علی وجه الاجمال و آن صورة اجمالیه احفظ از آفات و آنچه بخواهد از انواع تصریف صرف مینماید
شیخ ازین جنس بعض سور قرآن و آیات او در اینجا ذکر میکند فتدبر ❊ لامعه خامسه این فقره
حصاری ست بلیغ از آفات و زوال شیاطین و ظلمه داعی را باید که در وقت خواندن آن سورة
احاطه نور قرآن در خیال خود دارد و دست را برگرد خود بگرداند یا بعصا خطے کشد گرد امتعه خود
و اگر پیش ظالمی برود و خوف و سطوة او غالب آید بخواند کهیعص و مقارن هر حرفے انگشتی از دست
راست قبض کند و بگوید کفایتنا و بخواند حم عسق و مقارن هر حرفے انگشتی از دست چپ قبض نماید
و بگوید حمایتنا بعد ازان چون مقابل آن ظالم آید هر دو دست بکشاید و بجانب او دست زند -
فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ترجمه پس کفایت کرد خدائتعالی آنرا از شر
ظالمان و او ست شنو و دانا ❊ لامعه اولی نزول این آیت برای بشارة آن حضرت
صلی الله علیه وسلم با نچه خدائتعالی به آن حضرت صلی الله علیه وسلم معامله خواهد فرمود از کفایة شر اعدا
و اظهار دین او بر جمیع ادیان لیکن شیخ بنوعی از استنباطات صفة کفایت از ظالمان و باغیان
مستحضر می سازد و میداند که بشارة کفایة آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بسبب ما خذی است که به
حقیقت مدار حکم او ست و آن نصیب شخص است برای ارشاد خلق و تولی او نمودن و مهاد خود
بر دست وی ظاهر ساختن که ان الله بالغ امره پس حال خود و معامله الهی را با خود ازین کلام
می فهمد مثل فهم حرمت ضرب از کلمهٔ و لا تقل لهما اف و به طریق تقول که در اعمال تصریفیه معتبر است
این آیة را در تمسک بعنایة الهی در باب کفایت صرف می نماید - لامعه ثانیه مشهد این آیة
آنست که بحسب مصلحت کلیه ارشاد اشعه از نور عرش فرود می آید در ملاء اعلی و از انجا به ملاء سافل و
از انجا در عالم شهادة پس تصرف می فرماید به الهامات و احالات در مساعی اشرار تا مراد ایشان
به انجام نه رسد و به الهامات و احالات این داعی را منصور سازد تا غالب شود و کید اهل بغی را
مدافعة نماید و ملائکه سافله را الهام ساختن بنصرة او و خواطر بنی آدم را برای او مسئول گردانیدن
و مانند آن و چون این مشهد تمام شود بر عارف حق سبحانه به اعتبار ظهور تبدلی کل به ذات خود دفع
شر ایشان فرماید به الهام ملائکه و آنچه در حدیث آمده اللهم انا نجعلک فی نحورهم از همین مقام ست

واین مشهد کفایتی است که از نور عرش می‌خیزد اما کفایتی که از مقام تدبیر فرو می ریزد برای
تقریب عالم بخیر مطلق بنای او بر رضای اهست بلکه بر ایفای هر مستعدی انچه مستعد اوست و انچه در
اهل فطرة او مختوم هست ۞ لامعه ثالثه این آیت انفع اشیا است در طلب کفایت از شر اعدا
اگر داعی ذو حظ باشد از صلوة بدستور صلوة التسبیح این آیت را در چهار رکعت سیصد بار بخواند یا در دو
رکعت در هر رکعتی پنجاه بار بخواند و اگر ذو حظ از ذکر است یکهزار یکبار هر روز ختم بخواند تا هفت روز
و اگر میسر نشود بعدد اسم کافی یکصد و یازده بار بخواند- ستر العرش مسبول علینا و عین
الله ناظرة الینا بحول الله لا یقدر علینا والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی
لوح محفوظ ۞ ترجمه پرده عرش فروهشته است بر ما و چشم عنایت خدا بهیننده است بسوی
ما به مدد خدا قدرت یافته نخواهد شد بر ما بعد از ان شیخ تلاوة می کند آیه والله من ورائهم محیط
یعنی خدا از جای خلف ایشان به ایشان احاطه کننده است بلکه این کتاب قرانی است با عظمت
در لوح محفوظ نوشته شده لامعه اولی- نور عرش که بیان آن گزشت سیل سیل از راه الهامات ملاء اعلی
بر اهل ارض می ریزد و بسبب حلول آن نور اصلاح دنیا و دین ایشان بوجود می آید شیخ آن نور را
در صورة ستر تخیل مینماید و به آن ستر مستتر میگردد از امین حاسدین و باغین و نکته در تخیل آنست
که قوی خیالیه و وهمیه همه تابع عقل شوند و طلب به عزیمة قویه واقع شود مقصود بتحصیل هست
و طلب تحصیل تخیل ستر اتم و ابلغ باشد و لهذا می گوید ستر العرش مسبول علینا ۞ لامعه ثانیه-
حفظ خدا تعالی و کلایة او از میان عرش گوشته بر ملاء اعلی عبور نموده متوجه باین بندها میشود و
به الهامات و احالات در ملابسات این بنده تصرف فرموده اتمام مراد خود مینماید شیخ آن
حفظ را بصورة تحدیق نگهبان متاع در متاع و بکلی متوجه شدن بسوی او تخیل میکند برای
آن دو وجه که در نور عرش تقریر کردیم لهذا می گوید و عین الله ناظرة الینا ۞ لامعه ثالثه
شیخ سیوم بار انچه در لفظ ستر و عین مندمج ساخته بود آشکارا میفرماید و مقصود را روشن تر تقریر
مینماید که بحول الله لا یقدر علینا زیرا که تثلیث در دعا مستحب هست و تکرار طلب مهیج قوة عزیمة
است و قوة عزیمت همان است روح دعا و ستراد ۞ لامعه رابعه- این کلمات احتمال
دو وجه دارند یکی آنکه سابق بر شیخ منکشف ساخته باشند که تولی عظیم از بنو طن
متوجه او شده است. و آن تولی مثل شعاع شمس در صمیم فواد او در آمده است- الحال متوجه
میشود به آن سرکنون نفس خود را به آن سه کلمه می جنبانند و آنگاه می گرداند و آن را

بمجامع همت می گیرد و اعتصام به آن می نماید دوم آنکه طلب می کند بطریق جزم و تاکد
عزیمت و بر یقین از وقوع آن و حسن رجا در قبول دعا پس صیغه خبر برای این نکته اختیار
بنماید و طلب را در رنگ خبر می آرد و آنچه از مقامات شیخ دانسته شد موید همان وجه اول ست ❊
لامعه خامسه واللّٰه من ورائهم محیط نزول در باب کفار مکذبین است و وعید شدید است
ایشان را به انواع عقاب لیکن شیخ ازین کلمه بنوعی از استنباطات احاطه حق بجمیع مخلوقات خود
از جهت علم و کفایت و حفظ می فهمد و این کلمه را سلسله جنبان آن تجلی معنوی میگرداند ❊ **لامعه سادسه**
بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ - اصل معنی این کلمه بیان حقیقت قرآن عظیم و رد کفار مکذبین است اما
شیخ بوجهی از استنباطات درین کلمه نظر بر نسبت راسخه خود که ظل نزول قرآن ست بر سید البشر و
نمونه وحی است بر افضل انبیا علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات می اندازد و آن را در ذهن خود
مستحضر میسازد و با آن در طلب تحصین کار میفرماید زیرا که نسبت اهل اللّٰه سعد السعودات و کیمیای
قوی و اسم اعظم است در هر امری که بوی تمسک نمایند نافع و مفید باشد ❊ **لامعه سابعه** -
این فقره حصاری ست بلیغ از چشم زخم و سحر و آسیب جن و هر لطمه بد که باشد چنانکه بسم اللّٰه
با بنا حصاری ست از شر آفات دزدان و ظالمان و نکته درینجا آنست که آنجا قرآن عظیم که بمنزله
محسوس ست آورد و تخیل صورتی نمود که در حفظ از آفات محسوسه بکار آید و اینجا نور عرش و عین اللّٰه
می آرد و آن امر مثالی ست و ذکر ستر و عین از مثل چشم زخم پناه می دهد اینجا باید دانست
که صورت مثالیه آیات و ادعیه بسبب اختلاف کلمات و تخیلات که در ضمن آن کلمات بخاطر
میرسد مختلف میگردد فاللّٰه خیر حافظا و هو ارحم الراحمین ترجمه پس خدا تعالی بهتر
است از روی نگاهبان بودن و او مهربان ترین مهربانان است ❊ **لامعه اولی** این
کلمه آنست که حضرت یعقوب علیه السلام بدان تکلم کرده اند وقتیکه بنیامین را به برادران او
سپردند و از ایشان در باب محافظه او عهود محکم گرفتند با ذ نسبت توکل از باطن حضرت یعقوب
جوش زد و آن سبب ظاهر را بچشم حقارت دیدند و از آن حسابی نه گرفتند و کار خود را تفویض
بحضرت ربوبیت نمودند و بحفظ و کلائه او متمسک شدند **لامعه ثانیه** شیخ بنوعی از استنباط
حالی از احوال صوفیه را در ضمن تلاوة این آیه می فهمد و آن تهیه است بر اسباب ظاهره و
بچشم حقارت نگریستن آنرا از آن اسباب بجانب حفظ الهی گریختن و ترک همه نموده بذیل
حفظ ایزدی پناه جستن و تلاوة این آیه او را بتحقیق این حالت دلالت می کند و توکل را

که کامن ست آهد قلب شیخ مے جنباند و بر رونی کارهی آرد و این حال مشهد این آیة است و
مدلول اوست نزدیک کمل اهل احوال ۞ لامعه ثالثه این کلمه ابلغ سببی ست در باب حفظ
نفس و اولاد و اموال از غیر متوقع پس اگر شخصے خواهد که متاع او از کرم محفوظ ماند یا از شر دزدان
مامون باشد در مربعی آنرا تکسیر کند بر کاغذی یا بر سفال پاره و آن را در متاع خود نگاه دارد - و اگر شخصی
در راه خوف قطاع طریق یا دزد داشته باشد یا ظالمی می خواهد که بروی تعدی بکند اگر در نماز حلاوة
بیشتر میباید بر صفة صلوة التسبیح چهار رکعت بگذارد و این کلمه را سیصد بار دران بخواند و اگر در ذکر
بیشتر لذة دارد یکهزار و یکبار ختم این بکند اگر تواند یک هفته هر روز همین ختم بخواند و بهترین ساعت
مثل نصف لیل یا وقت زوال یا بعد عصر یا پیش از طلوع آفتاب و الله اعلم - ان ولی الله
الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین **ترجمه** هر آئینه کارساز من خداست آنکه فرود
آورده است قرآن را و او کارسازی میکند شائسته کاران را **لامعه اولی** این کلمه ایست که
خدایتعالی حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم امر کرد که بآن تکلم فرماید وقتیکه کفار بر عبادة اصنام
اصرار نمودند و ترسانیدند بآنکه این اصنام در حق شما ضرر خواهند رسانید قال الله تعالی قل ادعوا
شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین یعنی من از
اندیشهای بد شما نمیترسم و از شما و از بتان شما هیچ ضررے بمن نخواهد رسید هر آئینه کارساز من خداست
لامعه ثانیه شیخ ازین کلمه بنوعی از استنباط حالتی را یاد می آرد و آن حالة آنست که اعدا نمایند
و اسباب ضرر این شخص جمع نمایند و هیچ وجه از اضرار او باز نمانند و وی بدل خود بجانب ولایة الهی
گریزد و در جمیع حوائج اعتماد بروے کند و هیچ کس را غیر قدرت وجو بیة موثر نداند و جمیع
کارهای خود را چه جلب منافع و چه دفع مضار با و تفویض نماید و خود را در دست ولایة ایزدی
بمنزله طفل در حجر مرضع یا میت در دست غسال تصور کند شیخ ازین کلمه آن حال را کسب می کند و
دل خود را برائی آن می جنباند تا به استعادة اقرب باشد ۞ **لامعه ثالثه** اول و اعظم انواع
تولی انزال کتاب و ضرب شرایع است زیرا که مقصود به آن تولی صورة نوعیه انسان است و فائده
آن عام است در دنیا و آخرت پس ذکر تنزیل کتاب پیش نظر عارف متصور میگرداند تولی را
و تعیین آن مقام خاطر عارف را مصروف میسازد ۞ **لامعه رابعه** تولی که از موطن تدبیر خیزد و
بنای آن بر ایفای آنچه در نفس شخص وقت نفخ روح مضمر ساخته اند و تحقیق مضایقات او میباشد و
آن عام است در حق صالح و فاسق و تولی که از موطن تدلی میخیزد بنای آن بر قبول ست این شخص را

از ابتدا قابل دخول در حظیرة القدس میدانند و نقطهٔ نصبیه بطرف او متوجه میگردد و جبلة کسبیة او
مستعد فیوض ظاهره و باطنه میشود بعد ازان در ملائکه ندا میکنند که ألا إن الله احب فلانا فاحبوه فیحبونه
و از انجا الهامات بر ارض نازل میشوند و کارسازی او در همه امور و حفظ او از جمیع مکاره از ینجا بظهور میرسد
چون اینجا مراد همین تولی بود فرمودند و هو یتولی الصالحین ؛ لامعه خامسه این آیة تاثیر
بلیغ وارد در نفقة الغیب و تحصیل نظام مدنی و منزلی اگر داعی علاق نماز بیشتر دارد بر هیئة
صلاة التسبیح بخواند و اگر لذة ذکر زیاده تر بیابد بعدد اسم دلی بعد هر نماز بخواند حسبی الله لا
اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم ترجمه کفایت کننده منست خدایتعالی نیست
هیچ معبودی مگر او بر وی توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است ؛ لامعه اولی این ذکریست
که خدایتعالی به آن امر کرد پیغامبر خود را وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امت خود را دعوة مینمودند
باسلام و انواع چیزها از میان ایشان جمعی نفاق ورزیدند و به اوب آنحضرت صلی الله علیه و
سلم متادب شدند پس خدایتعالی فرمود فان تولوا فقل حسبی الله ؛ لامعه ثانیه مشهد این ذکر
زد تیه قدرة و وجوبیه است که تنها در عالم تصرف می کند و از موطن تدلی چون الهامات فرود می آید
و در جمیع ملابسات شخص حلول مینماید و از نفس و مال و ولد و جاه از جانب این الهامات ضیقی نیست اگر
ضیقی هست از جهة جبلة کسب شخص خواهد بود که مقتضی کفایه او از یک جهة شده دون جهة اخری
اشاره بهمین معنی کرده شد در حسبی الله ؛ لامعه ثالثه لا اله الا هو چندین معنی دارد یکی آنکه
معبود نیست مگر ذات حق دیگر آنکه متولی امور و غالب بر جمیع مخلوقات نیست مگر حق و این معنی
بطن معنی اول است زیرا که انحصار عبادة نیست مگر از جهة انحصار تولی دیگر آنکه مؤثر در عالم نیست
مگر قهر قدرت وجوبیه تنها دیگر آنکه خالق سموات و ارض و سایر موجودات نیست مگر الله تعالی
و این بطن معنی ثانی است دیگر آنکه تحقیق حقایق اشیا بحقیقت نیست مگر بروز حقیقة واحدة
در مظاهر شتی و این بطن معنی ثالث است بالجمله مراد اینجا معنی انحصار تولی است در حقیقة مدبره
مستوی علی العرش لهذا در وسط حسبی الله و علیه توکلت لا اله الا هو آورده شده تا دلالت کند بر معنی
بایدانست که در قرآن عظیم لا اله الا هو برای معانی بسیار می آید چنانکه فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر
لذنبک کنایة است از معرفة توحید تولی و در آیة ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شئ فاعبدوه
اشارة است بتوحید خلق الله ملک السموات و الارض گاهی بمعنی ترغیب نصرة است و گاهی
بمعنی ترهیب از عقوبة و این از غرائب قرآن عظیم است فتدبره ؛ لامعه رابعه علیه توکلت

در صورت خبر است و بمعنی انشای صفت اعتماد گو یا که این کلمه صنو این حالة امت و تحقیق اوست
چنانکه آن آخ صنو و جمع صدر و تحقیق اوست که هر دو از یک منبع میجوشند و با یکدیگر متلازم اند پس این کلمه
عارف را بحقیقة این مقام آشنا میسازد چنانکه در مجازی عرف آن آخ بر و جمع صدر دلالت مینماید *
لامعه خامسه وهو رب العرش العظیم ایراد این کلمه نزدیک عارف مثل میسازد حقیقة تولی را که از
تدلی عظم میخیزد چنانکه اصولیین گفته اند که تعلیق حکم بمشتق دلالت میکند به علیة مبدأ اشتقاق همچنان ایراد
وصف رب العرش العظیم در پیش عارف مستحضر میسازد صورة نور الهی را که بواسطه ظهور بر عرش و
استیلا بران در عالم منبسط میشود و ایراد لفظ عظیم برای تاکید استحضار اوست * لامعه سادسه
شیخ ابو الحسن در خواص حسبنا الله ونعم الوکیل رساله نوشته مسمی بالسر الجلیل فی خواص حسبنا الله و
نعم الوکیل و آنجا در خواص این کلمه و طریق تمسک بآن کتابة و تلاوة و استقصا نموده و هر چه در
حسبنا الله ونعم الوکیل گفته همه در حسبی الله لا اله الا هو آه جاریست بلکه بهتر و موکد تر از ان بالجمله برای
حفظ از مضار و طلب نفقة الغیب و نصرة بر اعدا این کلمه کیمیا ئیست عجیب التاثیر ختم آن بعدد رازق
و بعدد کافی و بعدد کفیل و بعدد ناصر بخوانند و بالجمله بعدد هر اسمی که بحاجتی باشد موثر است -
بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ
لامعه اولی تبرک میکردم بنام خدای که ضرر نمیکند به نام او چیزی از مضار در زمین و نه در
آسمان و اوست شنوا و دانا لامعه ثانیه این دعائیست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در باب
وی فرموده اند که صبح و شام سه بار آنرا بگوید ضرر نرساند او را چیزی شیخ همین دعا تمسک میکند در
دفع مضار لامعه رابعه چون اسماء الهی در شرائع نازل شدند تا تقرب کنند عباد الله بآن عظمت
این اسماء در ملاء اعلی ظاهر شد و ملاء سافل از ملاء اعلی آنرا علی اجمالها تلقی کردند و این بدلیل
ظهور اسماء الهی است باز چون اهل الله تقرب جستند بآن اسماء و اکثار تلاوة آن نمودند در ذهن
ایشان صورة مثالیه هر اسمی جدا جدا متمثل شد و کتبه اعمال چون آن تلاوة در نامه اعمال نوشته و آن
صورة مثالیه را در صحائف منقوش ساختند و از انجا در حظیرة القدس عروج نمود مانند انتقاش صورة
در آئینه از آئینه دیگر و بعلم جبر او این آخر سلطنت اسماء الهی ست طبیعت عالم از اسماء الهی متاثر شد
و بجای رقی و افسون تاثیرات آن در عالم فاش گشت آنهارا در دفع مضرات ارضی مثل سباع و هوام و
مضرات سماوی مثل نحوسة نجوم و جن می توان استعمال نمود و برای هر مضار اسمی است خاص که
دافع ضرر اوست لیکن عارف همه آن اسماء را اجمالا ملاحظه مینماید و از همه دفع واحد متمسک میشود

دردفع مضار افعال بهمین معرفت عزیز است درین دعا. لامعه ثالثه نکته در آنکه گفته شد
لا یضر مع اسمه شیء وگفته نشد لا یضر مع شیء آنست که عبارت اولی وصف ذات الهی میشود وعبارت
ثانی وصف اسم وچون مقصود اشعار است بآنکه بعلت قهر او بر مضار وبیکار ساختن از ضرر انتساب
اوست بذات الهی او واجب شد اختیار عبارت اولی. لامعه رابعه این دعا تأثیر بلیغ وارد
در حبس هر مضار از ضرر او ومثل سبع وهامه وآب سرد به نسبت مبرود وآب گرم به نسبت محرور ودوائی
وغذائی که احتمال ضرر او یا احتمال عین بر وی یا سحر درست باشد واوجاع واورام واشیاء آن وشخص
که از وی خوف ووقاحت دارد می باید که این دعا سه بار یا هفت بار بخواند وبر چیزی از وی بیم دارد دم
کند یا بجانب او نفث کند واگر حاضر نباشد صورت او را در خیال حاضر کند وبه نیت او مکرر خواند
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ترجمه طاقت بازگشتن نیست وتوانائی
کار کردن نیست الا بمدد خدای بلند قدر وبزرگ مرتبه لامعه اولی این کلمه متضمن معرفتی است عظیم
آن معرفت آنست که چون طبائع موجودات با لوازم ومقتضیات آنها موجود شد قهر مبدا دیگر
بار او را در گرفت تا اینهمه را تشبیه به تسخیر مطلق پس به بسط وقبض در هر طبیعی تصرف فرمود پس عالم خوارق
عادات مالوفه پدیدار گشت وبحقیقت آن نیز عادت از عادات الهیست در جمیع ازمنه ودر جمیع ملل
جاریست لامعه ثانیه چون عارف این حال در نفس خود منقش می گرداند یعنی هم عقل واین را
می فهمد وهم خیال وهم وهم آنرا مساعدت می نماید وجلب می کند این حال تأثیری را در عالم وآن
باز ماندن بعض ملابسات اوست از تأثیر چنانکه دانسته باشی که اعتقاد در لب یاری باز ملابسات اثر
میدهد واین حال واعتقاد بمنزله دعا وداعی باشد واین طلسم طلسم کننده در جلب فیض از مبدا
فیاض واین معنی در معاد واضح تر ظاهر شود ولهذا لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله می افشاند
از نفس قائل خود معاصی را از سببیه عقاب باز میدارد واشاره بهمین نکته است در حدیث لا حول
ولا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة وهم چنین امید مغفرت وشناختن آن که خدای تعالی غفار است بعض
گناهان را از نفس این شخص افشاند. لامعه ثالثه این کلمه تأثیر بلیغ دارد در دفع سحر ودفع عین ورد
ورد دعا بد وهمت واهل همت وهر چه بدان ماند عمق تأثیر بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
فی الارض در دفع مضار محسوس وغالب تأثیر لا حول لا قوة الا بالله در دفع مضار غیر محسوس چنانکه در
بسم الله وستر العرش تقریر کردیم + اختتام مقصد تمام شد مقصد بتمامی که مشتمل هشت لامعه
در ضمن نوزده فقره وچون اینجا رسیدیم از شرح حزب البحر بتوعی که اراده کرده بودیم رابع کشته

والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و آن همه حکایة امر وجدانی بود یک دفعه مانند برق
درخشیده و ثانیاً هر چه بر لوح محفوظ ماند تحریر نمودیم الا قدری که بحفظ حدیث و علم دانشمندی تعلق
داشت الحال باک نیست که طرق دعوة حزب البحر که بعض مشائخ آن را در کتب دعوة نوشته اند حکایت
کنیم تا متعلقات حزب البحر را احاطه کرده باشیم **خاتمه** جمعی از اصحاب دعوة گفته اند هر که خواهد
که بحزب البحر عامل شود. اول به نیت ادای نصاب با ترک جلالی و جمالی و اعتکاف روز چهار
شنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد هر روز بعد غسل در یک دوگانه یکصد و بیست بار بخواند. یا
دوازده روز ایام قرو لی نور ماه هر روز سی بار بخواند فقیر گوید عفی عنه این عدد را برای آن اعتبار
کرده اند که درجات شمس سیصد و شصت است در ضمن سه مثلثه یا در ضمن دوازده بروج والله اعلم.
اگر پادشاهی خواهد که او را زیان رساند یا در موضعی افتد که درندگان غالب شوند یا هفت بار این حزب را
خواند و بر دست نفث کند و دست بر تمام اعضا فرود آرد و اگر در کاری درمانده باشد باید که
در مقام خالی مصفا بعد غسل دو رکعت نماز بگذارد و بعد از سلام این حزب را پنج بار یا هفت بار بخواند
برای محبت دوازده بار یا هفت بار خوانده بر گلاب بدمد چون بر یحبونهم کحب الله رسد هفتاد بار بگوید
یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله و بعد از ان بگوید خداوندا محبت فلان بن فلان در
دل فلان بن فلان پدید آر و سه روز بهمین ترتیب بخواند هر گاه آن شخص مقابل آورد قدری از گلاب
بکف خود الیده بر روی خود فرود آرد و برای قهر اعدا تا دوازده روز هر روز سی مرتبه بخواند
چون با طمس علی وجوه اعدائنا یا شاهت الوجوه برسد هفتاد بار بگوید یا قاهر ذا البطش الشدید انت
الذی لا یطاق انتقامه بعد از ان بگوید خداوندا فلان را به قهر خود مبتلا گردان و چشم و گوش و
زبان او را بسته ساز فقیر گوید عفی عنه شخصی که دشمنی در دین داشته باشد برای او شاهت
الوجوه مناسب تر است و شخصی که دشمنی او از جهت امور دنیا بود و اطمس علی اولی تر است
از برای شفاء مریض دوازده روز هر روز دوازده بار بخواند. چون الله الذی لا یضر برسد هفتاد
بار بخواند و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین یا شافی شفا بخش فلان را و بجهت سلاطین و
امراء دوازده روز دوازده بار بخواند و چون به یا من بیده ملکوت کل شیء برسد هفتاد بار بخواند یا
عزیز بعد از ان بگوید عزیز گردان مرا در چشم فلان بن فلان پس از ان سه بار انا انزلناه بخواند
بعد اتمام دعوة هر گاه بخانه او رود این حزب را یکبار بخواند و بجهت امنی راه و سلامتی سفر قبل از آنکه
مسافر شود سه روز با صوم و شرایط دعوة هر روز دوازده بار بخواند چون به الله الا هو یعلمنا

برسد هفتاد بار یا حفیظ احفظنی من جمیع البلیات یا ارحم الراحمین بخواند بعد از آن در وقت بر دان
شدن و فرود آمدن و محل خوف بکلیا رنخواند باشد. بجهت حفظ کشتی پیش از انکه سوار شود سه روز
هر روز هفده بار بخواند چون به سخر لنا هذا البحر برسد هفتاد بار یا حفیظ احفظنی من جمیع البلیات
یا ارحم الراحمین بخواند و بگوید بخدا وندا خود را و مال و اسباب رفیقان خود را امانت میسپارم بخیریت
بساحل برسان بعد از ان در کشتی هر پنج وقت این حزب البحر را ورد خود سازد و اگر طوفان بیاید
تا آنزمان که از طوفان فرو نشیند میخوانده باشد و بجهت تونگری تا سه روز هر روز بست بار
بخواند چون الم نشرح تا علینا من خزائن رحمتک برسد هفتاد بار یا غنی اغننی یا رزاق ارزقنی رزقا
طیبا واسعا بغیر حساب بخواند و هر روز هفت درویش را نان شیرینی بوسع خود بدهد تا ابواب
فتوح بروی کشاده گردد و بجهت ادای قرض تا سه روز هر روز پانزده بار بخواند چون به النصر تا
برسد هفتاد بار بگوید اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک وبطاعتک عن معصیتک و
بجهت کشائش بخت دختران هر آب باران یا بر آب چاه که شب کشیده باشد تا سه روز هر روز سی بار
بخواند چون به هب لنا من لدنک آه برسد یا فتاح را بعد و جمل بخواند بعد از ان بآن آب دست
و پا شسته آب بجای پاک نداند که پای کسی برو نرسد. یقال فی وجه العدو فی الحرب حم لاینصرون
وقد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لها فی بعض غزواته و یامر لها اصحابه
و تحقیق بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که میگفت آن را در بعض جهاد های خود و امر میفرمود یاران خود را
وکان حبیب بن سلمة یستحب اذا لقی العدو ان یقول لا حول ولا قوة الا بالله
و بود حبیب بن سلمه که دوست میداشت که هرگاه ملاقات با دشمن کند بگوید لا حول و لا قوة الخ
العلی العظیم - وروی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قال کل یوم لا
و روایت کرده شده از نبی صلی الله علیه وسلم فرمود هر که گوید
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مایة مرة لم یصبه فقر ابدا - وعن ابی موسی
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار نرسد فقر او را تا به ابد و روایت از ابو موسی
الاشعری قال له النبی صلی الله علیه وسلم الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة قال
اشعری فرمود او را نبی صلی الله علیه وسلم آیا راه نه نمایم ترا بر خزانه از خزانهای جنت گفت
بلی یا رسول الله قال لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و مما ینفع لوجع الراس
بلا یا رسول الله فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم وازانچه نفع دهد مر درد سر

يضع العازم يده على راس الوجيع - و يقول بسم الله خير الاسماء بسم الله رب
بنهد و نا خواننده دست خود را بر سر وجيع و بگويد -
الارض و رب السماء بسم الله الذى اسمه بركة و شفاء بسم الله الذى بيده الشفاء
بسم الله الذى لا يضر مع اسمه شئ فى الارض و لا فى السماء و هو السميع العليم يكرر
بارها
ذلك ثلث مرات او سبع مرات - و روى عن بعض الثقات انه قال اذا كنت فى
بگويد اين سه بار يا هفت بار و روايت است از بعضے ثقات كه گفت هرگاه باشى تو در
سفر فوجدت الحرب فاقرأ سورة اذا زلزلت و اضرب بيدك على الارض
سفر پس بيابى رهزنان پس بخوان سوره اذا زلزلت و بزن دست خود بر زمين
وادم بالتراب فى وجه الحرب و امسح بيدك على راسك ثم اقرأ و اضرب
و بينداز خاک در روے رهزنان و بمال دست خود بر سر خود باز بخوان و اضرب
لهم طريقا فى البحر يبسا لا تخاف دركا و لا تخشى و جعلنا من بين ايديهم
لهم طريقا فى البحر يبسا لا تخاف دركا و لا تخشى و جعلنا من بين ايديهم
سدا و من خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون - حلف الراوى
سدا و من خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون - سوگند ياد كرد راوى
ايمانا موكدة انه وجد الحرب نهارا ففعل ذلك و قعد تحت شجرة فوصلوا اليه و
موكده كه تحقيق يافت رهزنان را روزے پس كرد آنچنان و بنشست زير درختے پس رسيدند نزد
لم يروه و قال بعضهم لبعض الساعة كان ههنا و روى عن بعضهم انه
وے و نديدند او را و گفت يكے مر ديگرے را كه اين ساعت بود اينجا و روايت است از بعضے ايشان
قال من اراد سفرا و احب السلامة فيه من كل مكروه فليصل ركعتين
كه هر كس اراده سفر كند و دوست دارد سلامتى خود در سفر از هر آفات پس بايد كه بگزارد دو ركعت نماز
يقرأ فى الاولى الفاتحة و قل يا ايها الكافرون و فى الثانية الفاتحة و
بخواند در ركعت اول فاتحه و قل يا ايها الكافرون و در ركعت دوم فاتحه و
قل هو الله احد و بعد السلام يقرأ سورة الايلاف ثم ليقل انت الصاحب
قل هو الله احد و بعد از سلام بخواند سوره الايلاف باز بگويد اين دعا

فی السفر والخلیفة فی الاهل والمال والملك فاصحبنی فی سفری هذا السلامة والعافیة

واخلفنی فی اهلی ومالی وولدی بخیر یا ارحم الراحمین ۔ اقول لو قال اللهم یسرلنا

من می گویم اگر گوید این دعا

امورنا الی المجیٔ الینا کان مثل ذلك واذا قال المسجون او المأسور ماشاء الله

تا این لفظ باشد مانند آن دعا و هرگاه بگوید کسیکه در بند باشد یا اسیر کرده باشند

کان لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم الف مرة حسبنا الله ونعم الوکیل

این دعا را هزار مرتبه

الف مرة فی مجلس واحد خلصه الله تعالی معجلا قلت لو قال مکان حسبنا الله

هزار مرتبه در یک نشست رهائی دهد خدائتعالی بزودی من میگویم اگر گوید بجای این دعا این دعا را

ونعم الوکیل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش

العظیم کان مثل ذلك فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه

باشد مانند آن دعا این دعا

توکلت وهو رب العرش العظیم خاصیة هذه الایة تعطف قلوب المعاضین

خاصیة این اینکه مهربان می کند دل ها مهربان را

علی من اعرضوا عنه وینفع من کید الکایدین فمن قرء لیلة الجمعة نصف اللیل

بر کسانیکه بیزار باشند ازو ونفع می دهد از مکر مکاران پس هرکس که بخواند شب جمعه وقت نیم شب

ثلثین مرة وقال فی اخره اللهم انت یا رب حسبی علی فلان بن فلان وفلان

سی بار وبگوید در آخر آن این دعا برای مذکر نام او بگیرد

بنت فلان واعطف قلبه او قلبها علی او ذلله او ذللها فان الله یعطف

یا برای مونث باشد برای مذکر برای مونث پس بتحقیق الله تعالی مهربان

قلبه علیه ویذله الله وعن بعضهم قال حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت

گرداند دل او را برو ومطیع او سازد ۔ و روایت است از بعضی آنها که گفت این دعا بخواند

وهو رب العرش العظیم سبع مرات فی المساء یکفیه الله تعالی ما همه صادقا

هفت بار در وقت شام کفایت کند او را الله تعالی بر یه اراده کرده

کلمت الحق کاذبا تم کتاب الهوامع والحمد لله تعالی اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین برحمتک
صادق باشد یا کاذب۔

یا ارحم الراحمین آمین

اعلان

تاجران باوقار و مشتریان خرد شعار کی خدمت میں ملتمس ہوں کہ آپ کوئی صاحب بلا اجازت احقر کی اس کتاب کے چھاپنے اور چھپوانے کا قصد دل میں نہ لائیں۔ اور بہ امید نفع تعب انقصان کثیر کی زحمت نہ اٹھائیں۔ کیونکہ یہ کتاب مصنف صاحب کی وراثت میں کمترین کو پہنچی ہے۔ اور علاوہ اس کے حسب قانون داخل رجسٹری گورنمنٹ میں بھی کی گئی ہے اور اس کا نفع واسطے اجرای مدرسہ کہنہ حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب رحمۃ اللہ علیہ کے مقرر کیا ہے بطور اطلاع گذارش خدمت شریف ہے بلکہ جن صاحبوں کو اس کتاب کی یا اور رسالوں کی خواہش ہو مطبع احمدی متعلق مدرسہ عزیزی دہلی طلب فرماویں
زیادہ والسلام

رسائل مفصلہ ذیل از تصنیف لطیف حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی رح اور انکے سوا ہر قسم کی کتابیں مطبع احمدی متعلق مدرسہ عزیزی شہر دہلی میں مل سکتی ہیں + + + +

قرآن شریف واضح پر قلم معہ ترجمہ فارسی حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ صہ — مسوی مع مصفی یعنی شرح موطا ۸ — مکتوب المعارف ۱ر

سرور المحزون سیر الامین المامون فارسی ترجمہ نور العیون ۱ر — حجۃ اللہ البالغہ عربی مصری للعہ — ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء فارسی .. معہ ر

قول الجمیل مع ترجمہ اردو الموسوم بہ شفاء العلیل باضافہ رسالہ ہدایت السبیل ۵ر — فوز الکبیر مع فتح الخبیر عربی فارسی اصول تفسیر ۵ر — عقد الجید مع ترجمہ اردو ۵

انصاف مع ترجمہ اردو ۸ر — الطاف القدس اصول تصوف ۳ر — چہل حدیث مع شرح منظوم الموسومہ تسخیر ۱ر — رسالہ فیض عام ۱ر

مکتوبات مع فضائل ابی عبداللہ محمد اسمعیل البخاری و ابی تیمیہ ۔ ۲/	ہوامع شرح حزب البحر قابل دید ۔ ۳/	سطعات مع رسالہ حزب اللطیف در بیان طلسم البنی ۔ ۲/	وصیت نامہ مع رسالہ دانشمندی مع ترجمہ اردو ۱/
فیوض الحرمین مترجم ۔ یہ وہ کتاب ہے جس کے دیکھنے سے لوگ شاہ صاحب ہوا اور واقعی یہ کتاب قابل دید ہے ۔ ۱۰/	قصیدہ اطیب النغم فی مدح سید العرب و العجم مع شرح فارسی ۳/	در الثمین فی مبشرات النبی الکریم مع ترجمہ اردو ۱/	
خمسہ رسائل حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رح جسمیں مفصلہ ذیل رسائل ہیں ۔ ۴/	تصنیفات حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی رح		
انسان العین فی مشائخ الحرمین فارسی ۔ بوارق فی ماثر الاجداد فارسی ۔ اسمیں مصنف علیہ الرحمۃ نے اپنے آباؤ اجداد کا حال لکھا ہے یہ رسالہ قابل دید ہے ۔ تاویل الاحادیث مع ترجمہ اردو ۔ قابل دید ۶/ — عقائد نامہ عربی مع ترجمہ اردو ۔ تبدۃ الابریزیہ فی اللطیفۃ العزیزیہ ۔ عطیۃ الصمدیہ فی انفاس المحمدیہ	عجالہ نافعہ فارسی اصول حدیث ۱/	بستان المحدثین فارسی ۱/	خمسہ رسائل قابل دید ۳/

مفصلہ ذیل رسائل زیر طبع ہیں ۔

ہوامع شرح حزب البحر اردو ۴/	خمسہ رسائل حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ اردو ۔ ۴/	مجموعہ قصائد حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ مع قصیدہ لامیہ و قصیدہ تائیہ و قصیدہ بائیہ وغیرہ مع شرح اردو و معہ اعراب قابل دید
غیاث اللغات نظامی ۱۲/	ہدایۃ مع الکفایہ ۸/	
حاشیہ بیضاوی ۸/	بستان ابو اللیث مترجم ۱۲/	

